

دانش و بینش

دانش و پیش

دوره جناب بالیوزی

لندن - دسامبر ۱۹۹۷

انجمن ادب و هنر

شعبه انگلستان

شناسنامهٔ این دفتر:

نام:

دانش وینش

دورهٔ جناب بالیوزی

تاریخ برگزاری کنفرانس: ۲۷، ۲۸، و ۲۹ دسامبر ۱۹۹۷

محل برگزاری کنفرانس: انگلستان - چرچیل هال

تاریخ چاپ: دسامبر ۱۹۹۹ - لندن

تیراژ: ۶۰۰ جلد

ناشر: انجمن ادب و هنر - شعبهٔ انگلستان

Bahá'í Society for Persian Arts and Letters
56 King Edwards Gardens, London W3 9RQ

چاپ:

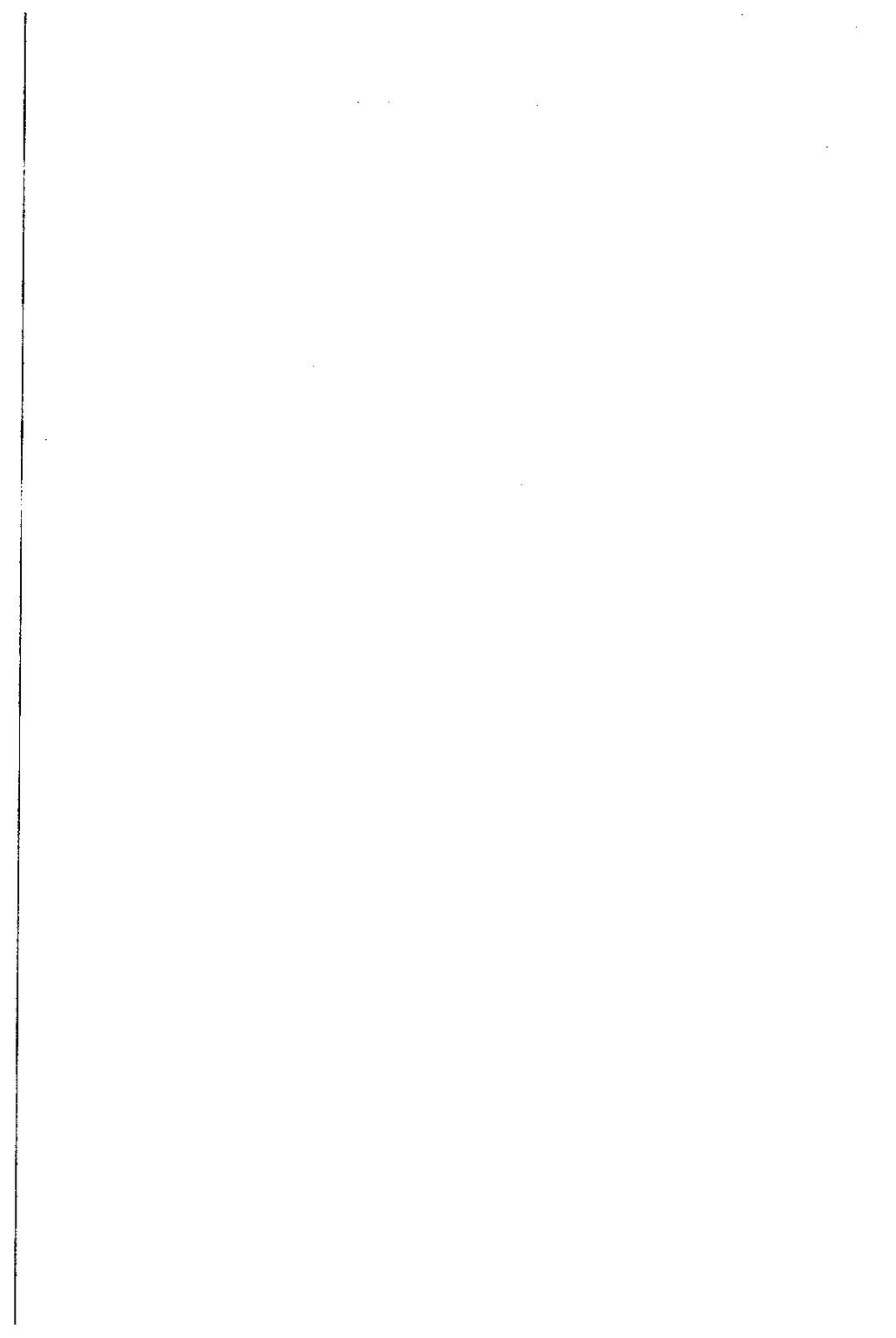
لندن

قیمت:

۵ پوند + هزینهٔ پست

فهرست مندرجات

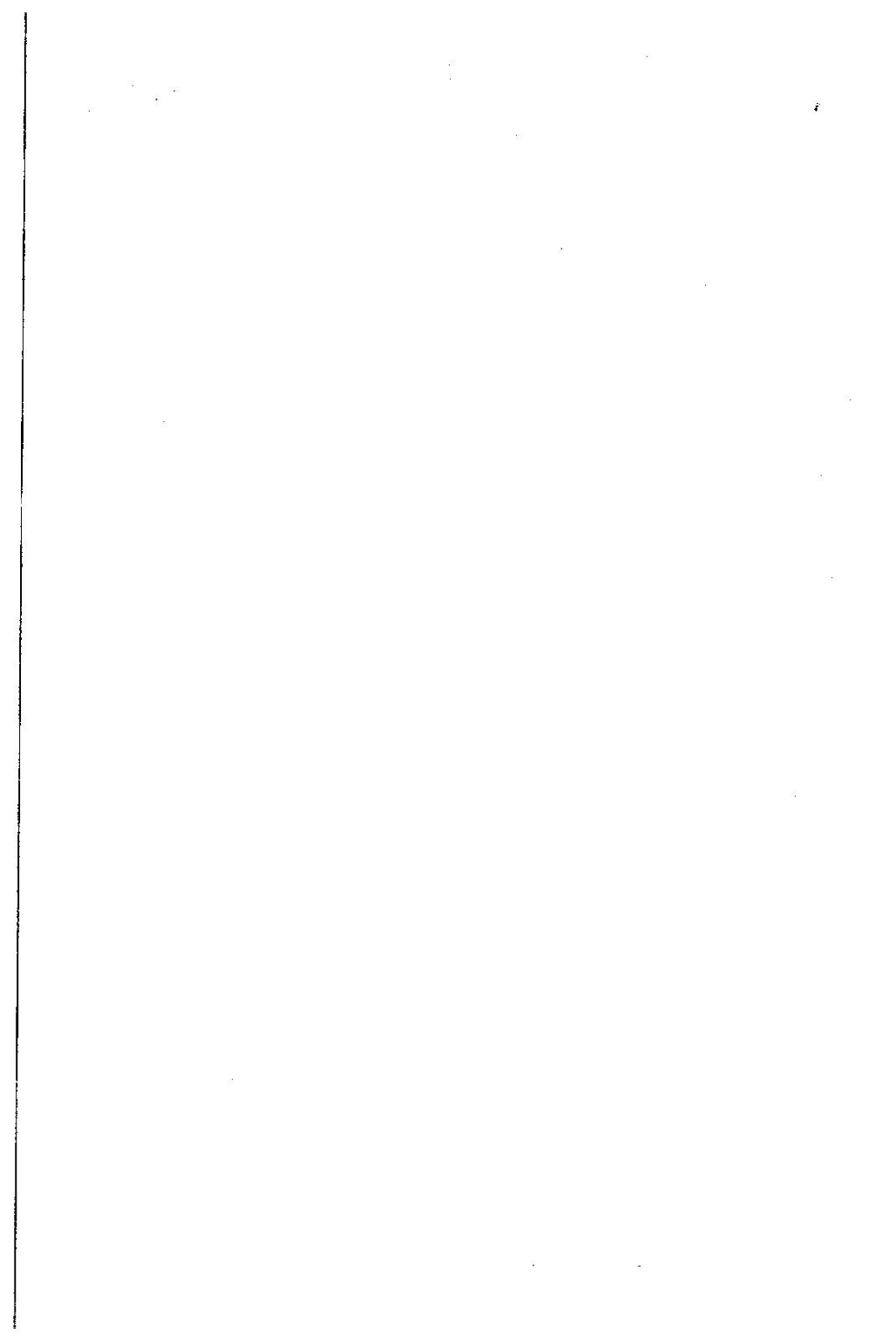
صفحه	سخنران	عنوان سخنرانی
۹	دکتر شاپور راسخ	۱ - سخنان افتتاحی
۱۳	ت. فیثج	۲ - سخنان نماینده محفل روحانی ملی بهائیان انگلستان
۲۲	ابوالقاسم افنان	۳ - شرح احوال جناب بالیوزی
۴۶	دکتر شاپور راسخ	۴ - اصول و ضوابط تحقیقات بهائی
۶۱	دکتر سیروس علایی	۵ - نقش ترجمه در سیر فرهنگ
۷۸	دکتر فریدون وهمن	۶ - آثار و کتابهای جناب بالیوزی
۹۴	خانم باهره راسخ	۷ - سیمای زن در ادوار گذشته و عصر کنونی
۱۱۴	ناهید روحانی	۸ - نگاهی به زن در آئینه زمان
۱۵۲	دکتر خاضع فنا ناپذیر	۹ - بوم الله و اسم اعظم
۱۶۶	منوچهر سلیمانپور	۱۰ - حارسان مدنیت جهانی ...
۱۹۱	دکتر شاپور راسخ	۱۱ - در دوره بالیوزی چه گذشت



اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و بوصول ذیالجلال
فائز نگشتند و عمرها دویدند و بلقای ذیالجمال
نرسیدند و تو نادویده بمنزل رسیده و ناطلبیده بمطلب
واصل شدی...

حضرت بها، الله

(ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۴۳۵)



سخنان افتتاحی دکتر شاپور راسخ

نماینده هیئت مشاورین قاره اروپا
در انجمن ادب و هنر، شعبه انگلستان

دوستان گرامی

افتخار دارد که به نمایندگی هیئت مشاورین قاره اروپا مقدم شما دوستداران فرهنگ و ادب و هنر ایران را به این انجمن تهنیت گوید و آرزو کند که این اجتماع مبداء و منشاء برکات معنوی و روحانی بسیار گردد.

این مجمع در آستانه سال ۱۹۹۸ میلادی یعنی سالی بسیار فرخنده برپا می شود که یک قرن بیش از آن در شهر پاریس نخستین شعله دیانت جدید در قاره اروپا افروخته شد و سال بعد از آن، اولین فرد انگلیسی در سایه خیمه یکرنگ شریعت الهی در آمد فردی که بدنبال او صدها و هزارها نفر دعوت امر مبارک را لبیک گفتند و بزودی یک جامعه ممتاز که به نفوسی دانشمند و بزرگوار چون جان اسلمنت، لیدی بلامفیلد، جان فرابی و دیگران آراسته گشت بوجود آوردند.

مجمع ما در شهری دائر می شود که دو بار به قدوم حضرت عبدالبهاء متبرک و متباهی شده و عرش حضرت شوقی ربانی ولی امر بهائی در آن به خاک سپرده شده، شهری مقرر سلطنت بریتانیا که به ملکه نام آورش و یکتوریا حضرت بهاء الله یکی از الواح مخصوص به ملوک را خطاب فرمودند و در لوحی دیگر شیوه و نظام حکومت پارلمانی را تأیید و توصیه نمودند شهری خجسته حال که امیدواریم برای انجمن ادب و هنر نیز پرشگون و فرخنده فال باشد.

دوستان عزیز - اجازه فرمائید که تحیت فراوان و محبت دل و جان شخص خود و همسرمان نیز که به علت حادثه غیر مترقبه متأسفانه از حضور در جمع شما معذور گردید نثار همه شما کنم و از این که در ملازمت دو تن از اعضای انجمن ادب پارسی و هنر ایرانی افتخار شرکت در این مجلس محترم را دارم آستان پروردگار را شکر گزارم.

ناگفته نگذارم که انجمن ادب پارسی و هنر ایرانی دریغ داشت که به علت بُعد مسافت، دوستان ما که ساکن شمال اروپا هستند از شرکت در اجتماعات سالانه محروم باشند از این رودر صدد آن بر آمد که شاخه ای از انجمن را به انگلستان گسترش دهد و اکنون بسیار مسرور و شاکریم که این نیت جامه عمل پوشید و چنین انجمن شکوهمندی ترتیب یافت تا اگر دوستان نتوانند به گشت و گذار دشت مصفا و باغبای گلپرور ویناخت WIENACHT بروند در همین جادسته گلی چند از بوستان فرهنگ ایران نثار قدومشان گردد.

بمورد است که در این جاسخنی را از یک دوست هنرمند و هنرشناس غیربهنائی خودمان نقل کنم که وقتی برای مآرفی سینمای ایران به لندگ دعوت شده بود ایشان در خاتمه جلسه این عبارت را از روی کمال انصاف بزبان آوردند که بهنائیان دارند در این جا اساس فرهنگ نوی را برای ایران زمین می گذارند.

امید همه ما هم همین است که این گونه انجمن ها بتوانند در خارج ایران مشعل فرهنگ دیرین ایران را که ارزش انسانی و جهانی دارد زنده و پاینده نگاه دارند و دست به دست به سوی کمال و درخشش بیشتر پیش برند.

همه می دانیم که نخستین دوره انجمن ادب پارسی و هنر ایرانی شعبه انگلستان بنام بزرگوار مردی مزین است که نه فقط در عرصه ادب فارسی و انگلیسی هر دو نویسنده ای ممتاز بود بلکه در تاریخ نویسی نیز محققى شاخص و مؤلفی واجد شرائط بود. اگر از آثار او در باره طلعات مقدسه این امر عظیم سخن نگزیم تا حمل بر جانبداری به سائقه عشق و دل بستگی نشود تنها دو کتاب او یکی «محمد و سیر اسلام» و دیگری «ادوارد براون و دیانت بهائی» گواهی کافی است که وسعت و قدرت پژوهش و استقصاء و نکته سنجی و دقت و امعان نظر و درست اندیشی او را به ثبوت رساند. جناب حسن موقر بالیوزی در ترجمه انگلیسی بفارسی هم بسیار توانا بود و ترجمه های روان و شیوای او که نمونه اش را در سخنان رادیوئی او می شد استماع کرد سبک و لحنی خاص و تازه ای داشت که بر همه دل ها می نشست و از جمله مستمعان، دانشمند مرحوم مجتبی مینوی که ادیبی بسیار مشکل پسند و سختگیر بود بر این قدرت استثنائی مرحوم با لیوزی شهادت داده است.

اما جناب حسن بالیوزی یک دانشمند پژوهشگر خانه نشین و خلوت گزین نبود سالهای درازی از عمر هفتاد و دو ساله خود را صرف خدمت در تشکیلات بهائی و عضویت و ریاست محفل ملی انگلستان و ایفای وظائفی نمود که از سال ۱۹۵۷ تا آخر

عمر یعنی سال ۱۹۸۰ بعنوان ایادی امرالله در عرصه وسیع جهانی بدو محول شده بود. اذعان باید کرد که جمع این دو گونه وظیفه و مسئولیت کاری براستی شاق و طاقت فرسای بوده و هست زیرا یکی جنبش و جوشش می طلبد و دیگری سکون و آرامش، آن یک عمل و مجاهدت می خواهد و این یک تأمل و مراقبت و چه نیروی شگفتی در این مرد عالیقدر وجود داشت که هم نشان عاشق داشت و هم نمای عارف یعنی شوریدگی و آتش صفتی عاشق را با وارستگی و واقع نگری عارف یا عالم بهم تلفیق کرده بود.

گذشته از همه این ها جناب بالیوزی انسانی بزرگمنش و با فضیلت بود و صاحب سجایا و ملکات اخلاقی و روحی ممتاز و در خور تجلیل و ستایش. حضرت عبدالبهاء در بیانات مبارکه منجمله الواح و صایای خود صفتی چند را درباره ایادی امرالله ذکر کرده اند که به حقیقت می توان تجسم عینی آنها را در جناب حسن بالیوزی باز یافت از جمله این بیان مبارک:

• ایادی امرالله در این ظهور ... نفوس مقدسه ای هستند که آثار تقدس و روحانیتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و دلها به حسن اخلاق و نیت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد ... هر کس فانی تر است در امرالله مؤیدتر است و هر کس خاضع تر مقرب تر.

سالهای دراز و وظائف خطیری بر عهده داشت که از آن جمله ترویج علم و انسانیت بود یعنی مصداق بیان حضرت عبدالبهاء که «وظیفه ایادی امرالله نشر نجات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است. از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد.» چون مجلس ما مجلس ادیبان و اهل تحقیق است باید دین بزرگی را که هر یک از محققان و ادبای معاصر به جناب بالیوزی دارد ناگفته نهد و آن دین درس بزرگی است که این مرد شریف به همه اصحاب علم و تحقیق داد یعنی جمع دانائی و فروتنی، تلفیق آگاهی و استقامت در ایمان و سرسپردگی. ملاحظه فرمائید چند تن از کسانی که به اندک مطالعه ای در تاریخ امر بهائی دست یافته اند بعنوان این که می خواهند روش های معمول آکادمیک را بر پژوهش و مطالعه در زمینه امر جدید تطبیق و اعمال کنند اسیر غرور شدند و شریعت الهی را از مقام روحانی و الایش بیک موضوع مادی قابل بررسی علمای طبیعی تنزل و تقلیل دادند و بتدریج به بهانه های ناشی از همان تفرد و خودکامگی راه خود را از طریق دیگر بهائیان جدا کردند اما جناب بالیوزی با زندگی خود و آثار خویش ثابت کرد که از قماش دیگری است و مصداق این بیان حضرت بهاء الله

در کتاب مستطاب اقدس که خطاب به معشر علماء در امر بهاء آمده است :

« انتم مطالع الاستقامه بین البریه و مشارق البیان فی الامکان طوبی لمن اقبل الیکم و ویل للمعرضین ».

احترام عمیقی که جناب بالیوزی به برفسور براون داشت و سابقه آنرا در شرح حیاتش بقلم جناب ابوالقاسم افنان (در پیام بهائی شماره ۱۷۱) می توان خواند موجب آن نشد که انحرافات و خطاهای آن مستشرق بنام را در حق امر مالک الانام نادیده و ناگفته نهد حال آن که بعضی از نورسیدگان عرصه پژوهش همین که چشمشان به نقطه الکاف و ناسخ التواریخ می افتد چنان پای ارادت و اعتقادشان بامر الهی می لرزد که آن تواریخ مجعوله را در همان ردیف قرار می دهند که تاریخ نبیل و روایات شاهدان عینی حوادث اولیه را و نام این کار را هم تاریخ نویسی آکادمیک می گذارند! چه بمورد است این ستایش که حضرت بهاء الله در حق ایادی امر خویش فرموده اند و براستی در باره جناب حسن بالیوزی صادق بوده است :

« اَصْلَى و اَسْلَم و اَكْبَر علی انجم سماء عرفانك و ایادی امرک الذین طافوا حول ارادتک و ماتکلموا الا باذنک و ماتشَبَّهوا الا بذیلک و اولئک عبادُ شَهِدت بخدمتہم و نصرتہم و قیامہم و ذکرہم و ثنائہم کتَبک و زُبُرک و صُحُفک و الواحک و بہم نُصبت اعلام توحیدک فی مُدُنک و دیارک و رایات تقدیسک فی مملکتک ... »

به روح پاک و پرفتوح آن مرد بزرگ، نویسنده توانا، مترجم زبردست، محقق والا مقام و انسان شریف و خدمتگزار عالم بشریت توسل جوئیم و مسئلت کنیم که اعضای این انجمن نیزه او پویند و خوی او جویند و از او دقت و صحت و حقیقت جوئی و بی نظری و وسواس علمی را همان گونه فراگیرند که دوری از تظاهر و خضوع و افتادگی و دیگر فضائل اخلاقی را و همچو او مقصدی والا برای حیات دنیوی خویش اختیار کنند و اگر در خدمت علم هستند از دین غافل نشوند و اگر در کار دین میکوشند قدر و ارج علم را از خاطر نبرند که اگر این دو باهم یاری کنند بی گمان طیر بشریت به ذروه کمال و سعادت خواهد رسید.

پایان

بیانات آقای ترور فینچ (Trevor R J. Finch)

عضو و نماینده محفل روحانی ملی بهائیان انگلستان
در جلسه افتتاحیه اولین دوره انجمن ادب و هنر، لندن ۲۶ دسامبر ۱۹۹۷

الف: پیشگفتار

مقدم بر هر مطلبی، بنده حامل محبت و تحیت محفل روحانی ملی برای شما هستم، و توفیق تشکیل این انجمن را از طرف محفل به مسئولان و شرکت کنندگان تبریک میگویم و موفقیت شما را آرزو مندم.

ضمناً باید متذکر شوم که علاقه ای شخصی نیز به این اجتماع و اجتماعات بعدی انجمن ادب پارسی و هنر ایرانی دارم، چه در دانشگاه دورام (Durham) تعلیمات دینی و نمایش داستانی آموخته، و در دانشگاه بیرمنگام (Birmingham) به تحصیل زبان و ادب انگلیسی پرداخته ام. بنابراین اهل نمایش و نگارشم و هنر را عزیز می دارم، همانگونه که والدینم عزیز می داشتند.

بسیار خوشوقتم از اینکه این دوره را به یادی از ایادی امرالله جناب حسن موقر بالیوزی اختصاص داده اید. من در عنفوان جوانی با مطالعه کتابهای ایشان با حقایق زندگی هیاکل مرکزی این امر گرانبها آشنا شدم.

ب: وضع دنیا

هرگاه ما ساعاتی را برای مطالعه ادب و هنر و لذت بردن از آن اختصاص می دهیم، باید به این نکته نیز بیندیشیم که در قبال وضع کنونی دنیا چه وظیفه ای به عهده داریم، و اینکه چرا به بحث در چنین مسائلی میپردازیم، در حالی که عالم انسانی مورد تاخت و تاز قحطی و جنگ و مرض و مرگ قرار دارد، همان گونه که در مکاشفات یوحنا پیش بینی شده است.

البته علت آن نیست که ما به دنیا و مشکلاتش پشت کرده ایم. علت آنست که

گسترش و رونق ادب و هنریکی از چند وسیله ای است که برای نوسازی دنیای فروریخته و مقابله با بربریت، در اختیار ماست. ما در عصری زندگی میکنیم که کاخ تمدن در معرض فروپاشی و تخریب است. نظم قدیم دنیا تا پایه متزلزل است، و مادر ساختمانی که در حال ریزش است، سرگردانیم.

آثار بهائی مملو از اشاراتی به این جریان است:

«عالم منقلب است و انقلاب اویوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشانی که ذکر آن حال مقتضی نه، و مدتی بر این نهج ایام میرود، و اذاتم المیقات یظهر بغتته ما یرتعد به فرائض العالم... (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نشر آلمان ۱۹۸۴، بخش ۶۱ صفحه ۸۳)

«... انه (اشاره به تمدن) یصیر مبدء الفساد فی تجاوزه کماکان مبدء الاصلاح فی اعتداله تفکروا یاقوم ولا تکونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من نارہ...» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نشر آلمان ۱۹۸۴، بخش ۱۶۴، صفحه ۲۲۰)

(مضمون تقریبی بیان مبارک بالا به فارسی این است که اگر تمدن از حد اعتدال تجاوز کند سبب فساد است، چنانکه در حد اعتدال سبب اصلاح بوده، ای قوم تفکر کنید و متحیر و سرگردان نباشید، بزودی شهرها از آتشش خواهد سوخت...)

می دانیم که باید راه را برای جریان دوگانه تخریب و نوسازی که جهت استقرار نظم بدیع جهان آرای الهی ضروری است، هموار کرد. آزادی و ظهور پروانه البته منوط به تخریب پيله است، ولی ما در جریان نوسازی باید عناصر پسندیده تمام تمدن های سابق را محفوظ بداریم. وسائل را باید محفوظ بداریم تا بتوانیم به قلب ها دست یابیم. ابزار را باید محفوظ بداریم تا بتوانیم به ظهور جدید نزدیک شویم و آن را درک کنیم. تمدن ما از مرضی رنجور است که من آن را ده غفلت (در مقابل ده فرمان) نامیده ام. یعنی آنچه را که در زیر خواهم آورد، فراموش کرده ایم، و من در این ارتباط جامعه بهائی را استثنا نمی کنم.

«... آیا می توان تصور نمود ظهور چنین انقلاب عظیم که ارکان اجتماع و مذهب و دعائم اقتصاد و سیاست را در سراسر جهان متزلزل نموده و انظمه سیاسی و اصول جنسی و شئون اجتماعی و موازین ادبی و علائق دینی و مناسبات تجاری را مضطرب و منقلب ساخته با وجود حدت و عظمت و صولت و دهشتی که نظیر آن در قرون و اعصار سالفه مشاهده نشده، عکس العملی نسبت به موسسات و مشروعات امر نوزاد الهی که تعالیمش تاثیر مستقیم و حیاتی راجع به هریک از حدود و ضوابط مذکوره داشته و دارد، ظاهر

نخواهد ساخت، و موسسات و مشروعات مذکوره از آفات و گزند آن محفوظ و از اثرات وعواقبش مصون و محروس باقی خواهد ماند؟ (حضرت شوکی ربانی، ظهور عدل الهی، ترجمه نصرالله مودت، چاپ امریکا ۱۹۸۵، صفحه ۵)

۱- دین و خدا

ما اساس اصلی ایمان سنتی را در چند جهت رها کرده ایم. از طرفی مشاهده می شود که جمعی به بنیادگرایی مذهبی که زائیده جهل و تعصب است، پناه برده اند. گروهی متکبرانه منکر وجود خداوند شده اند. بعضی دنبال اعتقادات خود ساخته و هیجانانگیز بیپهوده آن رفته اند. ما دیگر تصور روشنی از «تقدس» نداریم. بسیاری از اماکن مقدس و کلیساها و معابد ما خالی مانده و یا تبدیل به سینما و کارخانه و تاتر و مغازه شده است. حتی نفوسی که به ایمان شهره اند، دیگر چندان علاقه ای به مذهب نشان نمی دهند، و به نظر می رسد که مایل و یا قادر نیستند که احکام شرعی خود را رعایت کنند، و حاضرند که برای هم آهنگی با تمایلات عمومی، شعائر و مراسم مقدس خویش را تغییر دهند و یا سبک تر سازند. به این ملاحظه است که کلیسای انگلستان مرتباً آداب مذهبی خود را تغییر می دهد، و به نحوی آشکار به تائید و تقویت گروه‌هایی می پردازد که اعمال و رفتارشان صریحاً مغایر تعالیم انجیل است.

۲- روحانیت و اخلاق

ما این وجوه طبیعت انسانی یعنی روحانیت و اخلاق را رها کرده ایم. در این عصر، ماده پرستی و منافع شخصی مهم تر است. اصل نسبیّت را شامل اخلاقیات کرده اند. نفوس اخلاقی را به وجهی می پسندند که موافق و مناسب حالشان باشد. مردم از ابعاد مسائل انسانی - جز بعد مادی آن - در سطحی گسترده بی اطلاعند.

۳- احساس انسانیت

ما احساس خود را از انسانیت که معرف نجابت و وقار است و نیز احساس خود را از ارزش زندگی انسانی، از دست داده ایم. سقط جنین که قتل جنین است، چنان معمول شده که بدون هیچگونه صحبتی از آن میگذریم. کمک به خودکشی نفوسی که به علت مرض یا پیری از زندگی بیزار شده اند، گسترش فوق العاده یافته و در بعضی ممالک مورد تشویق قرار گرفته است. تصفیة جامعه از اقلیت های نژادی و قومی با سقوط حکومت

رایش سوم (حکومت هیتلر) از بین نرفته است و در بسیاری از مناطق جهان ادامه دارد و منحصر به کشور بوسنی در بالکان نیست. حتی تفاوت بین انسان و حیوان دیگر به آسانی قابل تشخیص نیست. اخیراً کانال تلویزیونی شماره چهار انگلستان برنامه مستندی به نام «آزمایش میمون های بزرگ» نشان داد. برای این برنامه گروهی راجع کرده بودند که به اصطلاح «روشنفکران ممتاز» نامیده می شوند. این نفوس در خاتمه بحث خود به این نتیجه رسیدند که میمون های بزرگ مانند گوریل ها، شمپازه ها و بوزینه های دراز دست باید حقوقی معادل حقوق بشر داشته باشند، زیرا ترکیب پیدایشی (Genetic) آنان تا نود و پنج درصد شبیه انسان هاست.

۴- کف نفس و تسلط بر خویش

ما قدرت و حتی تمایل خود را به کف نفس از خواهشها و هوسهای خویش رها کرده ایم. ماهمه چیز را می خواهیم و به قید فوریت. به عبارت دیگر، قادر نیستیم که خوشنودی صبر و تحمل را احساس کنیم. ما نمی توانیم لذات خود را به تاخیر بیندازیم. ما از درک این اصل عاجزیم که برای نیل به اهدافمان باید کار کنیم و یا گاهی سالها صبر کنیم. ما بردباری و پشتکار نداریم. نیروهای مسلح گزارش می دهند که در سالهای اخیر، سربازانی که خدمت وظیفه را می گذرانند، نمی توانند هیچگونه سختی را تحمل کنند و از تمرین های نظامی و کارهای روزمره پادگان به شدت شکایت دارند. آنها حتی با فکر اینکه شبی در نقطه دوری و درون چادری بدون استفاده از برق و غذای آماده، سرکنند، بیگانه اند. ما نسلی را به وجود آورده ایم که با فشار دگمه ای فوراً به لذات خود می رسد. نسلی که به اجاق ریز موج مغناطیسی (Microwave) و لذت جنسی خارج از محدوده ازدواج و انواع مواد مخدر و امثال آن عادت کرده است. یکی از استادان زبانهای کلاسیک، پانزده سال پیش به تدریس یونانی و لاتین خاتمه داد، به این دلیل که نسل جوان برای فراگیری این زبان ها علاقه و کوششی نشان نمی دهد.

۵- احترام به اولیای امور و سنت های معمول

ما حس احترام و تکریم به اشخاص و موسسات و سنت های را که در طول تاریخ خادم تمدن ما بوده اند، از دست داده ایم. ما حکومت و سلطنت و حتی فامیل و خانواده را مورد تنقید قرار داده، بدنام می کنیم، و از اطاعت و رعایت سرباز می زنیم. ما شاکمی هستیم که آنان آزادی ما را محدود می کنند، و توجه نداریم که ناراحتی های ما اغلب

ناشی از سست شدن همین ساختارهای اساسی اجتماعی است، و خود چیزی نداریم که جانشین آنها کنیم. حتی ما قهرمانان خود را، بزرگانی را که در پیشرفت تمدن ما نقشی یکتا و موثر داشته اند، لجن مال میکنیم. در مقابل، علاقه خود را شامل «بلند آوازگان یکربع ساعت» (نام برنامه تلویزیونی) کرده ایم. اندی وارهل (Andy Warhol) اینان را ستارگان رسانه های جمعی و فیلم و موزیک پاپ می نامد، و اینان به چه جهت مشهورند؟ یکی برای آنکه اولین زنی است که سینه بند را از روی لباس بسته، و دیگری برای آنکه نوازنده ای است که گیتار خود را روی صحنه شکسته است.

۶- زیبایی و فرهنگ عالی

محاسنیت خود را برای آنچه فرهنگ عالی ما را ترقی میدهد، رها کرده ایم. به نظر می رسد که دیگر نه زیبایی را تشخیص می دهیم و نه موقعیت و محیط اطراف خود را، ما دنبال پست ترین روشهای سرگرمی می رویم، و باکی نداریم که زیباترین مناظر شکوهمند طبیعت را با موجوداتش یکجا نبود کنیم، و به جای آن سوپر مارکت و اتوبان و خانه های قفس مانند بنشانیم. ما دیگر از برترین هنرها، چون اپرا و تاتر و رقص باله و نقاشی و مجسمه و ادبیات، لذتی نمی بریم. هارولد بلوم (Harold Bloom) نویسنده کتاب «قانون غرب» میگوید که ما «لذات مشکل» را رها کرده ایم، و منظور او مثلاً لذت خواندن آثار ادبی کلاسیک است که به کوشش بیشتری از سواد رسمی مدرسه ای، نیازمندست. اخیراً طبق گزارشی اعلام شده است که بسیاری از نوازندگان موسیقی سمفونی کار خود را از دست داده اند، زیرا مردم دیگر حوصله شنیدن قطعات کلاسیک طولانی را ندارند، و ترجیح می دهند که به قطعات کوتاه موسیقی گوش کنند. براساس این گزارش، بهتر است شما صفحه های موسیقی کلاسیک خود را حفظ کنید که ممکن است به علت قطع تولید، بزودی قیمتی شود.

۷- معیارهای تعلیم و تربیت و زندگی عمومی (خارج از خانه)

ما تمام معیارهای ادب و شرف و راستی و درستی را که لازمه شغل های دولتی و اداری و عمومی است، رها کرده ایم. ما دیگر خود را مسئول اشتباهات شغلی خود که گاه ممکن است نتایجی وخیم در سطحی وسیع به بار آورد نمیدانیم. کافی است نگاهی به سرپوشی و تاخیر حیرت انگیزی کنیم که در اعلام شیوع مرض «دیوانگی گاوی» (BSE) و همتای انسانی آن (CJD) در این کشور روی داد، و یا باکتری هائی (Salmonella) که بیشتر

مرغهای تخم زارا آلوده کرد، و یا بعضی اغذیه بدون برچسب که برای بهره‌مندی از عمر طولانی تری در قفسه‌های سوپر مارکت‌ها در معرض تغییرات ارثی (Genetic) و یا اشعه مضر به سلامتی قرار گرفته بود. گویا اولیای امور تغذیه فکر ما را با اخبار دروغ کافی ندانسته‌اند که اجازه داده‌اند شکم ما با اغذیه‌ای که با تغییرات مصنوعی از حالت طبیعی خود خارج شده است، انباشته شود، بدون آنکه معلوم باشد اثرات دیرپای این تغییرات در بدن ما چیست. در وسائل ارتباط جمعی، مطالب جنسی و خشونت و ماجراجویی جایگزین اجزای قبلی تفریحات ما شده است. اجزای سنتی سرگرمی چون داستانسرایی، هنرپیشه، صحنه، جو، عشق و معما که هزاران سال در خدمت بشر بوده است دیگر بازاری ندارد.

به تقلید مردم امریکا، سطح برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مخصوصاً سطح برنامه‌های جبری را پائین برده‌اند. گویا ما را از عامی و تحصیل کرده، مردمی بی اطلاع و ابله انگاشته‌اند.

ما تمامی معیارهای سنتی تعلیم و تربیت را کنار گذاشته‌ایم. ما دیگر املا و دستورزبان و نقطه گذاری را حائز اهمیت نمی‌دانیم. خدا نکند که ما خلاقیت اطفال صغیرمان را کور کنیم که آنچه می‌نویسید باید محدود به چند قاعده و تا آنجا ساده باشد که هرکسی آنرا آسان بفهمد. ما ملتی به وجود آورده‌ایم که خواندن و حساب کردن نمی‌داند و اطلاع درستی از اوضاع عالم ندارد و حتی از فقر فکری و روانی خود آگاه نیست. هارولد بلوم (Harold Blum) و ملانی فیلیپس (Melanie Phillips) از نویسندگان روزنامه گاردین، معتقدند که سیاست «تنفر و خشم» حول این محور گردان است که مطالعه ادبیات و تسلط بر زبان و بکار گرفتن واژه‌های بسیار، حربه‌ای در دست طبقات بالاست تا طبقات پائین اجتماعی و اقتصادی را بدان وسیله سرکوب کنند. استدلال بالا به این نتیجه می‌انجامد که ما باید سعی کنیم که تمام مردم در گفتن و خواندن و حساب کردن، یکسان ضعیف باشند، تا ضعف ناتوانان هویدا نشود و آنان را دچار رنج نارسائی اجتماعی شان نکند. مبادا بگذارید طفل شما را در مدرسه خواندن بیاموزند که خواندن درست نمی‌آموزند. در مدرسه به بعضی از اطفال برچسب بیماری «ناتوانی در خواندن» (Dyslexic) می‌زنند، در حالی که روش تدریس معلم صحیح نیست، چه او با جهان بینی غلطی مغز شونئی شده است. شش یا هفت سال پیش به ناگاه در یک چشم بهم زدن قانونی از تصویب گذشت که طبق آن تعداد دانشگاه‌های انگستان دو برابر شد. موسسه‌ای که سابق «مدرسه اکابر» نامیده می‌شد و حداکثر دیپلم دبیرستان می‌داد، یک شبه تبدیل به

دانشگاه شد و لیسانس و فوق لیسانس اعطا کرد. آیا مسئولان امور واقعا باور دارند که با این روش می توان سطح بالای تحصیلات دانشگاهی را حفظ کرد؟ این روش دانشگاههای سابقه دار را نیز از اعتبار می اندازد.

۸- حس متناسب بودن

ما توانائی خود را در تشخیص حد و حدود کارها از دست داده ایم و دیگر نمی توانیم میانه رو باشیم. ما متأسفانه قادر نیستیم که از خود فاصله بگیریم و نظریات و اعمال خویش و اثر آن را بررسی کنیم و یا تجسم کاملی از پندار و کردار خود داشته باشیم. یکی از شواهد حاد این ناتوانی، رشته حوادث رانندگی است که «خشم رانندگی» نام گرفته است. راننده ای که به رانندگی دیگران اعتراض دارد که زیاده از حد یواش رفته و یا از او سبقت گرفته و یا پشت چراغ راهنمایی از او جلو افتاده اند، به تعقیب قربانی خود می پردازد، او را متوقف می سازد و به قتل می رساند.

۹- تشخیص ارزش

ما علاقه و توانائی خود را به ارزیابی کیفیت از دست داده ایم. ما دیگر قدرت تشخیص نداریم، و به نظر می رسد که هر چیزی را از هر منبعی می پذیریم، گویی که همه چیز هم کیفیت و هم تراز است، و ارزش واقعی اجناس مطرح نظرمان نیست. درملاء عام مطلبی را گفتن و در خلوت خلاف آن را منظور داشتن که اصطلاحاً «صداقت سیاسی» نامیده می شود و خود منبع بسیاری از تباهی هاست، سبب شده که هر معیاری فراموش شود، بی ارزش در کنار ارزشمند قرار گیرد، و هر دو یکسان مورد تمجید و تحسین واقع شوند. اصل «مساوی دانستن همه چیز» همه چیز را بی ارزش کرده است.

۱۰- حس مسئولیت

ما توانائی خود را در پیش بینی عواقب تصمیماتمان از دست داده ایم. ما از قبول هر گونه مسئولیتی در مورد این تصمیمات سرباز زده ایم، و به نظر می رسد که دیگر توجه و علاقه ای به این واقعیت نشان نمی دهیم که تصمیمات و اقدامات ما ممکن است روی زندگی دیگران شدیداً تاثیر کند. در اجتماع اخیر سران ممالک جهان، در مورد «افزایش گرمی کره زمین» (Global Warming)، ممالک متحده امریکای شمالی تحت فشار شدید بین المللی قرار گرفت که مقدار گازهای ناشی از سوخت فرآوردنی نفتی و دیگر گازهای

آوده کننده هوا را در کشور خویش کم کند. ولی دولت امریکا تسلیم نشد که اگر چنین کنم، بیشتر امریکائیان که زندگی مجللی دارند، باید به زندگی ساده تری، نزدیک تر به زندگی دیگر مردم جهان، قانع شوند. یک کشور به تنهایی (منظور امریکاست) چهل درصد از تمام منابع جهان را مصرف میکند، با عواقبی مصیبت بار برای روابط حیاتی موجودات کره زمین. متأسفانه، به نظر می رسد که امریکائیان متوجه ارتباط این سوء استفاده از محیط زیست با انبوه مصائب طبیعی که کشورشان را از کالیفرنیا تا فلوریدا فرا گرفته است، نیستند.

ده غفلتی که در بالا آوردیم، با هم مربوط اند و یکدیگر را تقویت می کنند، و مشکل بتوان آنها را از هم جدا دانست. در دستخط بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان ایرانی و ایرانی تبار، مورخ دوازدهم آپریل ۱۹۹۷، به بعضی از این مسائل اشاره شده است. هر چه این وضع بیشتر دوام کند و مهار نگردد، وخیم تر شده، علاج آن مشکل تر می شود. آیا به جز این علت است که بیت العدل اعظم در دستخط های اخیر خود مکرر مسئله «فوریت» را مطرح فرموده اند.

ج- نقش ادب و هنر

آثار بهائی موید این مطلب است که ادب و هنر قادر به تعلیم و تهذیب اخلاق و تفریح و ترقی بشر است و می تواند مردم را از منجلاب بربریت و حیوانیت برهاند، و این مطلبی است که از قبل بر ادیبان و هنرمندان معلوم بوده است.

«... دقت نمائید که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی

حکومت و ملت می شود...» (حضرت عبدالباها، رساله مدنیه، صفحه ۱۳۶)

«... پس ای احبای الهی، جهد بلیغ نمائید تا شما... مروج مواهب مدنیّت شوید و در آن کشور رهبر کمالات انسانیت گردید و ترویج علوم و معارف نمائید و در ترقی بدایع و صنایع کوشید...» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالباها، چاپ امریکا ۱۹۷۹، قسمت ۱۰۲، صفحه ۱۲۶)

حفظ و انتقال میراث فرهنگی اقوام توأم با انوار ظهور الهی، پایه تجدید نظم و تمدن را تشکیل می دهد.

اگر بخواهیم ناقدی خوشبین باشیم، باید بگوئیم که تعداد فرهنگ های بزرگ عالم که آثار اصیل ادبی و هنری جهانی و پایدار به بار آورده اند، شاید بیش از دوازده نباشد، و یکی از آنها هنر ایرانی و ادب فارسی است. علاوه بر آن، فرهنگ فارسی فرهنگ دو ظهور جدید الهی و اکثر پیروان اولیه این دو ظهور است. بسیاری از آیات وحی در امر بهائی به

فارسی است. بنابراین نفوسی از ماکه قادر باشند باید حفظ این فرهنگ و تعلیم زبان فارسی به نسل های بعدی را وظیفه خود قرار دهند. حالا بیت العدل اعظم نیز ما را به انجام این مهم فرمان داده اند. خدا نکند که ما نیز چون بسیاری از جامعه های مذهبی سابق، آثار الهی را تنها از راه ترجمه مطالعه کنیم.

د: پایان

من علاقه دیگری هم به موفقیت شما دارم که مربوط به آینده است. موفقیت شما نه تنها مفید به حال همسر ایرانی من است که وطن خود را برای هجرت به اسکاتلند در دوازده سالگی ترک گفته، بلکه شامل حال دختر و نوادگان آتی من نیز خواهد بود. پدر جد دختر من از قریه سیسان واقع در آذربایجان پیاده به عکارتنه و به حضور جمال مبارک مشرف شده است. چه انجمنی جز شما می تواند فرهنگ ایرانی این دختر را تقویت کند؟

ترجمه دکتر سیروس علانی

شرح احوال جناب حسن بالیوزی

سخنرانی جناب ابوالقاسم افغان

الله ابهی

دوستان عزیز، خانم‌ها و آقایان محترمی که در این احتفال روحانی که به یادآوری و بزرگداشت روح مقدس و معصوم ایادی امرالله حسن موقر بالیوزی منعقد شده است حضور دارید میدانید و خوانده اید که آن متصاعد به ملکوت ابهی و متعارج به رفیق اعلی، در دوره حیات و زندگی خویش تا بهنگام مرگ از جمیع شئون و علائق عالم و مافی العالم گذشت و با کمال انقطاع به مظاهر فریبنده دنیای فانی پشت پا زد، در حالیکه می‌توانست با یک زندگی اشرافی عمری را به پایان ببرد، زیرا هم دارای تحصیلات عالی بود و هم صاحب مال و مکنتی لایق و هم عنوان و شخصیت والای پدرش. ولیکن او جمیع افکار و اندیشه‌هایش را حصر در عوالم روحانی فرمود، از کون و مکان گذشت و با کمال خلوص و انقطاع به خدمت و نصرت امرالهی قیام کرد و با عزمی جازم و تصمیمی راسخ در ارتفاع و انتشار شریعه مقدسه الهیه کوشید و با آثار علمی و ادبی که از خود بیادگار گذاشت صفحات زرین تاریخ دیانت بهائی را زینت بخشید و نام نامی خود را در کتاب ابرار باقی و برقرار گذاشت.

در دیوان اشعار حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه آلاف التحية والتعناء شعری زیارت میکنم که چون دسته گلی روح پرور، و عطر آگین است.
می فرماید:

الناس من جهة التمثیل اکفاء
ابوهم آدم و الام حواء
مالفخر الا لاهل العلم انهم
الناس موتی و اهل العلم احياء

به این معنی که آدمیان همانند یکدیگرند چون پدر عموم ناس آدم و مادرشان حواء است و کسی را بر کسی مفاخرتی نیست بغیر از آنان که دانشمندی هستند که به

زیر علم آراسته اند چونکه همه میمیرند و علماء زندهٔ ابدی باقی می باشند.

بالیوزی آئینه تمام نما و مصداق واقعی این بیان مبارک است:

«بالیوزی در آسمان فضل و کمال شاهباز بلند پروازی است که با قلم شیوا و توانایش درالسن فارسی و انگلیسی ارباب دانش و بینش را فریفته و مجذوب آثار گرانقدر و فصاحت گفتار و جزالت نوشتار خود ساخته است.»

قلم در دست او چون توسنی رام	که زیر پای رایش گشته آرام
بهردشتی که خواهد میدواند	ز هر رودی که باشد می جهانند
نه پروایش بود از کوه و دریا	نه شب ترسد ز تاریکی بصحرا
چو بستان بان که پیراید چمن را	بیاراید ز معنی هر سخن را
مضامین کتابش در روانی	بود صافی چو آب زندگانی
زبس شیرین لب و شیرین زبان است	کسی کو تابگویم مثل آن است

استاد مجتبی مینوی اعلی الله مقامه استادی بود که کارهای علمی و ادبی و تاریخی بسیاری از ارباب سخن را بر نمی تافت و صحنه نمی گذاشت و با سختی با کسی انس پیدامی کرد و ارادت می ورزید. آن مرحوم در تقریظی که بر کتاب نابرداری بالیوزی که بصورت مجموعه ای از ترجمه های بزرگان ادب و دانایان عرب نگاشته شده است می نویسد «اگر قبول کنیم که از پی آمد جنگ ها انسان منتفع و بهره مند می شود و به اکتشافات تازه دست می یابد منفعتی که از حدوث جنگ دوم جهانی نصیب من شد آشنائی و دوستی صمیمانه من با ادیب ارجمند و فاضل دانشمند و سخن شناس کم مانند حسن موقر بالیوزی است که ده سالی را با او در اداره سخن پراکنی انگلستان همکار بودم.» و درباره ترجمه های مندرج در آن کتاب می نویسد «وقتی انسان این ترجمه های شیوا و دلنشین را میخواند خیال میکند نویسندگان اصلی آنها همه فارسی زبان بوده اند و این است نشان ترجمه خوب.»

جلیل یغمائی می فرمود هرگز نشد که ترجمه نابرداری بالیوزی را بخوانم و اشکم جاری نشود.

بالیوزی می فرمود هر وقت شروع به ترجمه داستانی از زبانی به زبانی دیگر می کنم و یا خلق داستان تازه ای می نمایم اگر بی اختیار به گریه یا به خنده افتادم می فهمم که آن کار خوب از آب در آمده است.

وقتی کتاب نابرداری بالیوزی را برای مرحوم جمال زاده فرستادم در جواب مکتوب این عید مرقوم فرموده بود: «و اما کتاب نابرداری حسن موقر بالیوزی من را

مسحور قلم توانا و ترجمه های شیوایش نمود و افسوس دارم که با او از نزدیک آشنا نیستم و تعجبم که این است که چطور در ظرف مدت چندین سال از وجود چنین دانشمندی بی خبر مانده‌ام. شما سلام من را به ایشان برسانید. و نامه‌ای را که به رسم تکریم و تحسین به ایشان نوشته بود به توسط این عبد ارسال داشت که تقدیم جناب بالیوزی کردم و از آن به بعد روابط مکاتباتی آنها با هم باز شد و هر کس که برای تحصیل یا تحقیق در انگلستان بر سر راهش به رُتو می رفت و از جمال زاده دیدن می کرد به او سفارش و تاکید می کرد که در لندن از مصاحبت با بالیوزی غفلت نرزد.

ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی در روز معود ایشان طی مرقومه‌ای مرقوم فرموده عجب نیست که شما و حقیر بنالیم و بسزیم که حسن خودمان را از دست داده‌ایم. اسن‌هزار اسفار روزی نبود که با او نبودم - دائم اندک بودم و از او صاف عالیه و صفات منیعه از و بالاخص مظلومیت او صحبت‌ها می کردم ولی ناله‌ام در گلو گیر دارد و بر نمی آید. حسن بید که از دست همه ما رفت. قلم صاحب خود را از دست داد. قلم دردست او بلبلی خوش آواز بود که به فارسی و انگلیسی ترنم می فرمود و دوستان و ارادتمندان و آشنایان را سرور و بهجت می افزود. ای بقریان آن وفا و خضوع. آن مجموعه ادب و علم آن صاحب حلم و علم و قلم. و نامه های متعددی از این قبیل دردست است.

قبل از اینکه کتاب محمد و سیر در اسلام به چاپ سپرده شود جناب بالیوزی دست نویس خودشان را برای اظهار نظر نزد دو نفر از اجلّه فضلی امر مرحومان پرفسور زین و ابوالقاسم فیضی ارسال فرمودند و از آنها خواستند تا نظرات خود را درباره آن کتاب بنویسند.

پرفسور زین می نویسد « این کتاب اثری است بسیار بزرگ و جاودانی و بی شبهه و مانند است » و فیضی می نویسد « این کتاب اثری است که در طول تاریخ ادیان تا کنون به این دقت و تمعن - کامل و خالی از شوائب تعصب ارائه نگردیده است. »

روزی از جناب بالیوزی پرسیدم انگیزه‌ای که شمارا برتالیف کتاب محمد برانگیخت چه بود؟ فرمودند در اوراق جناب ابوالفضائل زیارت کردم که حضرت عبدالبهاء به ایشان فرموده اند، مقام رسول اکرم و سر شریعت اسلام در غرب ناشناخته مانده است و آنچه مردم می دانند همه تبلیغات مغرضانه آمیخته به خصومت و بغض و عنادی است که از زبان اساقفه و کشیش های مخالف با شریعت اسلام شنیده اند و به مردم تلقین کرده اند، شما باید کتابی در احوال حضرت رسول و حقیقت شریعت اسلام بنویسید که رفع شبهات اهل غرب بشود و لیکن متأسفانه عمر جناب ابوالفضائل

کفایت ننمود که به انجام این امر مهم پردازند و من بعد از زیارت آن اثر مبارک بر آن شدم که این کتاب را بنویسم شاید تا حدی امر مبارک اجرا شده باشد.

حسن بالیوزی از نظر قرابت و بستگی از طرف پدر و مادر از منتسبین به حضرت باب است. آباء و اجداد پیشین بالیوزی از مردم آذربایجان هستند. در آن سالی که سلطان سلیم قانونی به ایران لشکر کشید و آذربایجان را تصرف کرد و تا همدان پیش رفت بعضی از مردم سرشناس آذربایجان که شیعی مذهب بودند و باستی‌ها آیشان به یک جوی نمی‌رفت از مناطق متصرفی لشکریان عثمانی رخت بر بستند، به مرکز و جنوب ایران هجرت نمودند و از آن جمله اجداد جناب بالیوزی هستند که از اول به بحرین رفتند و بعد در بوشهر مقیم شدند و شغلشان صید و صدور مروارید به هندوستان و چین بود و از این راه به منافی سرشار دست یافتند. آنها نه اینکه تنها تاجر بوده اند، بلکه مردمی تحصیل کرده و عالم به علوم آن روزگار نیز بوده اند و از کتب و آثاری که از آنها باقی است برمی آید که از علوم حکمت، هیئت، و نجوم و طب نیز بی‌خبر نبوده اند.

حاجی عباس جد جناب بالیوزی در بوشهر تجارت می‌کرد و دوران حیاتش مقارن اوقاتی بود که حاجی میرزا سید محمد خال نیز در بوشهر تجارت می‌نمود. او در حین فوتش جناب خال را وصی و کفیل و قیم صغارش قرارداد و فوت او مقارن اوقاتی بود که حضرت باب نیز در بوشهر تجارت می‌فرمودند و غالب محاسبات ورثه حاجی عباس به قلم حضرت باب مرقوم شده و در دست است.

پس حاجی عباس آقا محمد حسن را، خال اکبر در پناه مهر و محبت خویش تربیت فرمود. خوب تحصیل کرد و خطاط ماهری گردید و بعد از اتمام دوره تحصیلش در حجره خال شروع به تجارت کرد و تا حدی خبیر در امر تجارت شد و امور شعبه تجارتخانه خال را در بندر عباس اداره می‌کرد و با دختر حاج میرزا ابوالقاسم برادر حرم حضرت باب ازدواج کرد و از او دو پسر به اسامی میرزا علی محمدخان موقر الدوله و اند جناب بالیوزی و میرزا احمدخان مسعود السلطان عموی ایشان مخلف گردیدند.

بالیوزی در هفتم سپتامبر ۱۹۰۸ در شیراز زاده شد و از او آن کودکی آثار نباهت و فطانت و هوش و درایت از جبینش ظاهر و آشکار بود و از سن چهار سالگی پدرش او را با کلمات و جملات کودکانه زبان انگلیسی آشنایی ساخت. در همان او آن بود که موقر الدوله به حکومت بوشهر و بندر و جزائر خلیج فارس منصوب شد و به بوشهر رفت و بعد از استقرار در بوشهر خانواده اش را به بوشهر برد.

در آن اوقات در بوشهر مدرسه ای به سبک مدارس اروپائی تأسیس شده بود ولی

نه وسائل کافی و لازم برای محصلین داشت و نه معلمین لایق. مرحوم موقرالذوله به آن مدرسه سر و صورتی داد و وسائل لازم را برای تنظیم کلاس ها از بمبئی طلبید و از شیخ محمدحسین و شیخ عبدالکریم سعادت که از معلمین خوش نام و ورزیده شیراز بودند دعوت نمود که سرپرستی آن مدرسه را قبول کنند و آن مدرسه را مدرسه سعادت خواند که تا به حال به آن نام معروف است.

بالیوزی در سن پنج سالگی به آن مدرسه گمارده شد و دو سالی درس خواند که واقعه جنگ جهانی اول پیش آمد و انگلیس ها چون موقرالذوله را مغل اقدامات سیاسی خودشان تشخیص دادند او و عائله اش را به هندوستان تبعید نمودند. آنها به ناچارشش ماه در بمبئی و چهار سال متوالی در پونه به حال تبعید متوقف شدند. در پونه بالیوزی را به مدرسه Bishop High School گماردند که زبان انگلیسی را با لهجه انگلیسی بیاموزد.

بالیوزی در پونه به غیر از زبان انگلیسی زبان مراتی (یکی از اسننه مردم هندوستان) را نیز آموخت و از تحصیل زبانهای فارسی و عربی نیز محروم نماند.

معلم زبان فارسی ایشان میرزا محمد شفیع بوشهری از مردم دانشمند و فاضل بوشهر بود که در دستگاه حکومت موقرالذوله در بوشهر قرب و منزلتی داشت و ریاست دفتر آن اداره را به عهده داشت و معلم عربی ایشان شیخ محمدفاضل جهرمی رئیس عدلیه بوشهر در حکومت موقرالذوله بود.

بالیوزی می فرمود تا سن ده یازده سالگی مطلقا اسمی از دیانت بهائی بگوشم نخورده بود شبها وقتی که آقامیرزا محمود زرقانی مؤلف بدایع الآثار بعد از اسفارش در موکب حضرت عبدالبهاء به اروپا و امریکا مأمور تبلیغ در هندوستان شد و اول به پونه آمد تا از پدرم دیدار کند و او حامل لوحی نیز از حضور مبارک برای پدرم بود. من در کنار پدرم نشسته بودم و به حرفهای آقامیرزا محمود گوش می دادم. آقامیرزا محمود شرح اسفار مبارک را به اروپا و امریکا و نطق های مبارک را در شهرهای بزرگ در مجامع عمومی و سالن ها و کلیساها و ملاقات محترمین و دانشمندان و اعظام هر شهری از هیکل مبارک و طرح مسائلی را که عنوان می کردند و جواب می خواستند عنوان می نمود و ذکر تشرف پرفسور برون را در لندن و پاریس و عنایات مبارکه را نسبت به او برای پدرم نقل می کرد و من در آن روز فهمیدم که دینی در عالم وجود دارد که آن را دین بهائی می گویند و بیش از این چیزی از بهائیت نمی دانستم.

وقتی نازره جنگ فروکش کرد در اواخر سال ۱۹۱۹ انگلیس ها موافقت کردند که

موقرالذوله و عائله اش به ایران بازگردند ولی نه از راه بوشهر زیرا احتیاط می کردند که بارسیدن موقرالذوله به بوشهر باز تحریکاتی بر علیه انگلیس ها برآید لذا او را از طریق عراق و خانقین به طهران فرستادند.

وقتی آنها به طهران رسیدند بالیوزی را در مدرسه سیروس که با مدیریت دکتر عیسی خان صدیق اعلم اداره می شد به تحصیل گماشتند و بیش از دوسالی نپائید که موقرالذوله مرحوم شد و بالیوزی گواهی سیکل اول متوسطه را بدست آورد و عموماً به شیراز معاودت نمودند.

در آن اوقات در شیراز مدرسه متوسطه وجود نداشت. عموی بالیوزی با پرفسور برون مکاتبه کرد که ایشان را به لندن بفرستند تا زیر نظر و سرپرستی برون مشغول تحصیل شوند. برون در نامه مورخه پنجم می ۱۹۲۵ می نویسد و اظهار بشاشت میکند که بتواند خدمتی به پسر دوست دیرینش بنماید و در آن نامه شرحی از آشنائیش با موقرالذوله می نویسد و اظهار می دارد اولین باری که ایشان را ملاقات کردم در سال ۱۸۸۵ بود که وی در لندن تحصیل می نمود و بعد در سال ۱۸۸۸ او را در شیراز ملاقات نمودم و دوستی ما مداوم بود و مکاتباتمان مستمر و حال با کمال اشتیاق آرزو مندم هر خدمتی که شایسته وفاداری و دوستی است و از دستم برآید برای پسر موقرالذوله رعایت کنم ولی متأسفانه صحت من مختل شده و به امراض قلبی دچار شده‌ام مع الوصف تا بتوانم کوتاهی نخواهم کرد.

براون در روز ششم ژانویه ۱۹۲۶ در اثر سکت قلبی بدرود حیات گفت.

مادر بالیوزی با اعزام ایشان به لندن راضی نبودند و علاقمند بودند که ایشان را به بیروت برای تحصیل بفرستند که لا اقل راه نزدیک باشد و فرصتی برای سفر به شیراز در ایام تعطیل وجود داشته باشد. لذا با مشاوره بعضی از اقوام که بیروت را می شناختند قرار شد ایشان به بیروت بروند و در کالج امریکائی ادامه تحصیل دهند.

وقتی بالیوزی به بوشهر رسید فهمید که بواسطه جنگ عراق با سوریه مسافرتشان از آن طریق به لبنان سرنمی گیرد لذا به شیراز تلگراف نموده کسب تکلیف کرد. به ایشان خبر داده شد که از طریق عدن به پرت سعید بروند و از آنجا به بیروت و نیز توصیه ای به آقا احمد زیدی مرقوم شد که تمشیت امور سفیرایشان را از پرت سعید به بیروت بدهد.

بالیوزی می فرمود وقتی به پرت سعید رسیدم به سراغ آقا احمد رفتم و نمی دانم چه موجبی فراهم بود که آقا احمد سفرم را از راه دریا صلاح ندید و گفت بهتر است که

از طریق حیفا به بیروت بروم و بلیط قطار از پرت سعید به حیفا را برایم حاضر کرد و تلگرافی به آقامیرزا محسن خالوی مادرم در حیفا به این عبارت کرد که «قدیر و نجل موقرالذوله غدا صبا حابالقطار». باراد آهن عازم حیفا شدم و تمامی شب رادر راه بودم علی الصباح به حیفا رسیدم و دیدم آقامیرزا محسن در ایستگاه راه آهن به انتظارم ایستاده اند. اولین سؤال ایشان این بود که آیا صبحانه خورده ام یا خیر گفتم در ترن خورده ام. درشکه ای صدا کردند و من را یک سر به بیت مبارک بردند و دراطاقی که حضرت ولی امرالله احبارا ملاقات می فرمودند جا داد و گفت در آنجا باشم تا حضرت ولی امرالله تشریف بیاورند و خودش به دنبال کارش رفت.

پیش از یک ساعت انتظار کشیدم و از کسی خبری نشد و با خود می اندیشیدم که چرا من را به اینجا آورده اند، زیرا هنوز بهانی نبودم و به تحقیق نمی دانستم آن محل مقدس کجاست. در این احوال در باز شد و حضرت ولی امرالله تشریف آوردند و من بر حسب تعلیماتی که از خانه آموخته بودم علی الفور برخاستم و آهنگ بوسیدن دست مبارک را کردم مانع شدند و صورتم را بوسیدند و اجازه فرمودند بنشینم و از من که پسری ۱۷ ساله بودم و هیچ چیز از امر مبارک نمی دانستم بعضی سنوآلها فرمودند که مطلقا نمی دانستم و نیز بعضی سنوآلها درباره احبای شیراز و اوضاع امری و محفل روحانی شیراز فرمودند که از هیچکدام چیزی نمی دانستم و خجل شدم. بیش از یک ساعت صحبت فرمودند و عنایات فوق العاده نسبت به من مبذول داشتند و من مفتون و مجذوب و فریفته بیانات مبارکه و لحن قول مبارک بودم و همه چیز را در آن دقائق فراموش کرده و از خود بیخود بودم. فرمودند امروز و فردا را در اینجا خواهید بود به زیارت مقام اعلی مشرف می شوید و روز سوم به بیروت خواهید رفت. بالیوزی فرمود دو شب در حیفا ماندم شب اول رادریبیت مبارک خوابیدم و شب دوم رادرمسافرخانه غربی ها. آن شب حضرت ولی امرالله و دکتریونس خان افروخته و دکترارسطوخان حکیم شب راتاصبح بریالین دکتراسلمنت بیدارنشسته بودند زیرا حال اسلمنت بحرانی بود و امیدی به حیاتش نداشتند. روز بعد حضرت ولی امرالله من و دکتریونس خان و ارسطوخان را احضار فرمودند و فرمودند از این جا به روضه مبارکه بروید و بعد از زیارت عازم بیروت شوید و به دکتریونس خان امر فرمودند برای اسم نویسی من را در کالج کمک کند.

بالیوزی در بیروت

بالیوزی فرمود وقتی به بیروت رسیدم و با دکتریونس خان به کالج رفتم آن

وقت که پرسش نامه رایپش رویم گذاشتند در جلو سؤال مذهب نوشتم بهائی و این اولین باری بود که خودم را منتسب به دیانت بهائی نمودم. در آن اوقات بعضی از احبابی قدیم مثل آقا حسین اقبال، عباس ادیب و چند نفر از افراد عائله مبارک و بعضی از تلامیذ بهائی که از ایران آمده بودند جامعه بهائیان بیروت را تشکیل می دادند. در آنجا به جمع احباب پیوستم و در لجنات امری شروع به کار کردم و وقتی که فیضی به بیروت آمد مشترکاً زمام امور را بدست گرفتیم. حضرت ولی امرالله اجازه فرموده بودند که تلامیذ بهائی در ایام Easter که هوای حیفا اعتدالی داشت و ایام تعطیل دانشگاه نیز بود محصلین به دسته جات مختلف تقسیم گردند و به نوبت تشریف حاصل نمایند. من و فیضی برنامه تشریف محصلین را تنظیم می کردیم و حتی الواح و مناجات‌هایی را که می خواستند در اعیان مقدسه تلاوت نمایند به آنها می آموختیم که در حضور مبارک حرفی را با اعراب غلط نخوانند و این سعادت همه ساله نصیب من بود تا سال آخر توقیف در بیروت. زیرا امتحانهای نهائی من بعد از ایام Easter بود و با کسب اجازه از حضور مبارک قرار شد در تابستان مشرف شوم. بعد از گذراندن امتحانهایم با تفاق برادرم عبدالله و فیضی بحضور مبارک مشرف شدیم و این آخرین زیارت من از محبوبم بود. بالیوزی مجموعاً هفت سال در بیروت تحصیل فرمود و به دریافت گواهی لیسانس در رشته شیمی توفیق یافت و عازم لندن شد. معزی الیه در ایام توقف در بیروت به اصول و مبادی سامیه شرایع بابی و بهائی اطلاع دقیق حاصل فرمود و هیچ کتاب امری در السن فارسی، عربی و انگلیسی نماند که مورد مطالعه اش قرار نگرفته باشد و از آنها یادداشت‌ها نداشته باشد. آن یادداشت‌ها و برداشت‌ها از آثار مبارکه در لندن شکوفا گردید.

بالیوزی در لندن

بالیوزی در سپتامبر ۱۹۳۲ از بیروت به لندن رسید و توصیه‌ای از استادش پرفسور راجر ا. ج. سلطان برای پرفسور هرال دلاسکی استاد علوم اقتصاد دانشگاه لندن داشت و از آن برمی آمد که یحتمل می خواهد در رشته اقتصاد ادامه تحصیل دهند ولی به آن راه نرفت و رشته تاریخ سیاسی را انتخاب کرد و بسال ۱۹۳۵ موفق به دریافت فوق لیسانس از دانشگاه لندن شد و بعد از آن برای گذراندن دوره دکترای خود رساله خودشان را درباره افکار عمومی مردم بریتانیا در زمینه روابط سیاسی بین دولتهای آلمان و انگلیس شروع کرد ولی متأسفانه در آن وقت در این رشته در انگلستان استادی

نبود که بتوانند زیر نظر او رساله دکتری خودشان را بگذرانند و نیز در همان اوان جنگ دوم جهانی سرگرفت و کارهای ایشان معوق ماند.

در سال ۱۹۳۳ چند ماه بعد از ورودشان به لندن به عضویت محفل روحانی محلی لندن انتخاب شد. عضویت در محفل روحانی و بعد در محفل روحانی ملی و پیش آمدها و فعالیت های بعدی و تعهداتی را که در تمشیت امور روحانی بهائیان انگلستان به عهده گرفتند بطور کلی خط مشی و افکار ایشان را عوض کرد و نامبرده را آدمی دیگر ببار آورد و جمیع افکارش در حوال انتشار و توسعه امر الهی در انگلستان دور میزد و آن خیال هائی که از قبل برای مراجعت به ایران در سر می پروراند بطور کلی از ضمیرشان سترده گردید. جناب بالیوزی می فرمودند در سالهائی که در رشته تاریخ سیاسی تحصیل می کردم مقاله ای درباره اقدامات سیاسی ممالک اروپائی علی الخصوص دولت انگلستان درباره ممالک عقب افتاده جهان سوم و خصوصاً اعمال نفوذ و قدرت های سیاسی دولت های روس و انگلیس درباره ایران نوشتم و در روزنامه های ایران به چاپ رسید که در همه جا سروسو و صدا براه انداخت. آن مقاله یک مقاله سیاسی بود که نوشتن آن در شأن یک بهائی که ممنوع از مداخله در امور سیاسی است نبود و آن جریان بحضور مبارک عرض شد.

حضرت ولی امرالله مرقوم فرمودند اگر حسن در این راه که خواسته پدرش است قدم بردارد از پدرش موفق تر خواهد شد و اظهار تأسف فرموده بودند که من براه سیاست روم و مستشرق امور سیاسی گردم. جناب بالیوزی فرمودند به مجرد وصول آن توقيع منیع علی الفور عریضه ای مبتنی بر اذعان غفلت و اشتباه و عرض اعتذار و رجای عفو و غفران به حضور مبارک عرض کردم و تعهد نمودم که من بعد مرتکب چنین خطائی نشوم.

منشی حضرت ولی امرالله در ماه فوریه ۱۹۳۴ مکتوبی به این مضمون به جناب بالیوزی نگاشته که حضرت ولی امرالله از پاسخ سریع شما خوشنود شدند و از اینکه تصمیم قطعی گرفته اید که من بعد در امور سیاسی مداخله نکنید نهایت مسرت را ابراز فرمودند و هم چنین هیکل مبارک از فداکاری های شما در اجرای تعالیم مبارکه مسرور شده و می دانند که آن اقدام شما یحتمل همان خط مشی والدتان بوده که برای شما در نظر گرفته بودند ولی مطمئن باشید که اقدام شما مورد توجه احبای الهی خواهد بود و فداکاری های شما را تقدیر خواهند کرد.

بعد از اینکه جناب بالیوزی فوق لیسانس خودشان را گرفتند قصد داشتند در

اداره سازمان ملل به این شرط که کارهای ایشان صرفاً امور اداری باشد استخدام شوند و آن موضوع نیز بحضور مبارک عرض شد.

مجدداً منشی حضرت ولی امرالله مرقوم فرموده که حضرت ولی امرالله با استخدام شما در سازمان ملل به این شرط که غیر از کارهای اداری در مشروعی دیگر اقدام ننمائید موافقت فرمودند و متذکر شدند که همکاری‌های خودتان را با محافل ملی انگلستان و محفل روحانی لندن قطع نکنید.

دکتر ایرج ایمن می‌فرمودند که جناب بالیوزی فرمودند قصد من از استخدام در سازمان ملل صرفاً برای انجام خدمت در سبیل امرالله بود و اصولاً از هر کاری غیر از خدمات امری روی برگردانده‌ام حتی علاقه‌ای به اموال و املاک خودم در ایران ندارم. اقدامات مجدانه جناب بالیوزی در انگلستان سبب شده که جامعه بهائی بریتانیا در تمام نقاط از یک هم آهنگی، استقرار و استحکام خاصی برخوردار گردد و بهائیان انگلیس تشخیص دادند که چه وظائفی عظیم در قبال امرالهی به عهده دارند.

از سال ۱۹۳۶ دامنه خدمات امری بنحوی سابقه و چشم گیر در انگلستان وسعت یافت و برنامه‌های تبلیغی در شهرهای مختلف صورت تازه‌ای بخود گرفت. کلاس‌های تزئید معلومات امری و مدارس تابستانه تأسیس شد. نشریه‌های امری شروع بکار کرد. اساس نامه محفل ملی رسماً به ثبت رسید و دولت انگلستان محفل ملی بریتانیا را به رسمیت شناخت. کنفرانس تبلیغی نضج گرفت. مقالات امری انتشار یافت و در جمیع این مشروعات بالیوزی عضوی فعال و کوشا بود و فعالیت‌های او در تشکیلات جوانان بهائی و قیام و اقدامات آنان در اعلاء امرالله به آنجا رسید که هیکل مبارک آن موفقیت‌های شکوهمند را تقدیر فرمودند و آن اقدامات خالصانه و فعالیت‌های مجدانه جوانان بهائی و محفل روحانی ملی و سایر تأسیسات امری مورد تحسین مولای مهربان قرار گرفت.

بالیوزی ناطقی زبردست و فصیح بود گفتارش شیرین و سخنانش دلنشین و در ادای مطالب قدرتمند و توانا و سخن شناس و بسیار مبادی آداب بود. در بیان مباحث عمیق و با ملاحظه گفتار ادای سخن می‌فرمود و مستمعین را خسته نمی‌کرد و با نهایت خضوع و خشوع در تشکیلات امرالهی علم خدمت را به دوش داشت و افکار و کردارش سرمشق خدمت برای جمیع احبا و دوستانش بود. او مترجمی چیره دست و عمیق بود و با دوزبان فارسی و انگلیسی آنطور ظرافت کلام و ریزه کاری‌های ادبی را بکار می‌گرفت که خواننده نمی‌توانست تشخیص دهد که آن نوشته ترجمه از زبانی

دیگر است یا اصل کلام. او نیز در ترجمه آثار و الواح مبارکه از السن عربی و فارسی به زبان انگلیسی مهارتی کامل داشت.

از مردم غرب بسیاری از اساتید ادبیات و تاریخ هستند که به فضل و کمالات او اعتقاد دارند و به نوشته ها و افکار او با نظر احترام ناظر می باشند که ذکر نام و اقوال همه آنباد در این محفل ممکن نیست و وقت اجازه نمی دهد.

Loi Ross Enfield, Ursula Samandari, Hugh Makinly بالیوزی را به اینصورت

توصیف می کنند «بالیوزی جوانی است جذاب، فوق العاده مؤدب و با تربیت، صبور، خوش رو و خوش صحبت، شوخ و مزاح و بی نینایت مبادی آداب، خاضع و خاشع و کمتر کسی را می شناسیم که دارای این همه مزایای اخلاقی باشد و نقطه ضعفی در او دیده نشود».

ایشان همه هفته در جلسات تبلیغی که در منزل لیدی بلامفیلد منعقد می شد ناطق جلسه بودند و در مباحث مختلف صحبت می فرمودند. یکی از صفات ممتازه بالیوزی رعایت کمال ادب و احترام به کافه نفوس در هر شرایطی که بودند بود علی الخصوص به مردم مسن آنزوری که عموم احبای انگلستان علی الخصوص معمرین و احبای مسن لندن او را ستایش می کردند و در حضورش احترام متقابل داشتند.

در حدود سال ۱۹۳۸ بالیوزی اراده مراجعت به ایران فرمود و آن موضوع را در محفل ملی بمیان گذاشتند و موجب تأسف همکاران ایشان شد خانم جورج یکی از اعضای محفل ملی بدون اطلاع بالیوزی عریضه ای بحضور مبارک عرض کرد که تشکیلات بهائی انگلستان که به این سرعت پیشرفت کرده و نضج گرفته است همه مرهون فعالیت و کوشش های مداوم حسن بالیوزی است که از هر کاری مضایقه نمی نماید ولی متأسفانه قصد عزیمت به ایران را دارد، استدعایم کنم دستور فرمائید که انگلستان را ترک نکند و گویا خانم Rosenburg نیز عریضه ای مشابه عرض کرده باشد. هیکل مبارک در جواب خانم جورج مرقوم فرموده اند، مضمون بیان مبارک: من نمی توانم به کسی دستور دهم که در جایی ساکن باشد یا نباشد ولیکن اگر حسن بالیوزی در انگلستان دنباله خدماتش را بگیرد موفقیت های بیشتری نصیبش خواهد شد تا به ایران برود.

بالیوزی فرمودند خانم جورج در جلسه محفل ملی گفتند «حسن باید دور تصمیم رفتن را به ایران خط بکشی زیرا هیکل مبارک صلاح دانسته اند که مقیم و متوقف در لندن باشی و توقیع مبارک را تلاوت نمود و من در همان آن عزم رحیلیم به اقامت بدل شد و هر تصمیمی که برای رفتن به ایران در سرمی پروراندم زیر پا گذاشتم و تصمیم قطعی

گرفتم که از عزیمت به ایران برای همیشه صرفنظر کنم. اتفاقاً در همان اوقات اداره B.B.C. من را به همکاری در بخش سخن پراکنی زبان فارسی دعوت نمود و بعنوان عضو ارشد اداره استخدام نمود و در همان اوقات موضوع ازدواج من با مالی پیش آمد و جنگ جهانی دوم نیز سرگرفت.

در آن وقت بواسطه بروز جنگ و حملات لاینقطع هوایی آلمان به انگلیس اداره B.B.C. از لندن به EVSHAM منتقل گردید و تا سال ۱۹۴۳ ادامه داشت و بعد به لندن منتقل گردید. در طول این مدت جناب بالیوزی یک جلسه غیبت در محفل ملی یا محفل لندن نداشتند و در تمامی جلسات از EVSHAM به لندن می آمدند.

جناب بالیوزی در اداره B.B.C. با بسیاری از دانشمندان و پژوهندگان و ارباب علم و ادب و صاحبان فکر و قلم آشنائی نزدیک و دوستی صادقانه و گرم پیدا کردند چون استاد مجتبی مینوی، مسعود فرزند، گلچین معانی، یغمائی، ابوالقاسم طاهری، لطفعلی صورتگر و محمد و حسین حجازی و امثالهم رفاقت صادقانه داشتند. و با بعضی که در اداره B.B.C. همکاری داشتند، بغیر از تنظیم برنامه های رادیونی، مقالات علمی و ادبی و تاریخی و ترجمه های شیرین و شیوا از آثار بزرگان ادب و تاریخ غرب تهیه می نمودند که همه در مجلدات مجله یغمادرج و منتشر می شد.

بالیوزی در سال ۱۹۴۸ به سمت ریاست محفل ملی انگلستان انتخاب شد و مدت هفده سال در این مقام باقی بود تا وقتی که حضرت ولی امرالله ایشان را به مقام و سمت ایادی امرالله انتخاب فرمودند.

عموم کانویشن های بهائی که در انگلستان تشکیل می شد زیر نظر ایشان اداره می شد.

خانم ارسیولا سمندری که با شوهرش دکتر مهدی سمندری سفری کوتاه به شیراز آمدند در آن دوسه روزی که در شیراز گذراندند در اغلب اوقات همه مباحث و صحبت های ایشان در مدح و منقبت و فعالیت ها و خدمات جناب بالیوزی دور می زد و از شخصیت والای ایشان سخن می راندند و می فرمود تا کسی در لندن نباشد و حضوراً فداکاری ها و عشق و علاقه مفرط او را در امور امری با چشم خود نبیند نمی تواند ادعا کند که حسن بالیوزی را می شناسد مثلاً در وقت انعقاد جشن قرن بعثت حضرت ربّ اعلی باید بودید و می دیدید آن نشاط و شور و انجذاب و انبساط و قیامی را که در وجود حسن ظاهر بود.

در رضوان ۱۹۴۳ حضرت ولی امرالله در ضمن توقیعی خطاب به محفل ملی

انگلستان از عظمت و اهمیت برگذاری جشن صدمین سال بعثت حضرت باب تذکراتی داده بودند و محفل ملی برای اجرای فرمان مبارک لجنه ای بخصوص تشکیل دادند که بالیوزی ریاست آن لجنه را داشت.

اورساله ای تحت عنوان: 'THE CENTURY OF A WORLD FAITH' در ذیل (تاریخ دیانت بهائی ورشد و توسعه آن در جزائر بریطانیا) مرقوم فرمود که حضرت ولی امرالله از طریق منشی خودشان اعلام فرمودند « این رساله بسیار خوب تهیه شده و اشتیاق و علاقه خواننده را برمی انگیزد که عظمت دیانت بهائی را درک کند ».

در شب جشن قرن ۲۳ می ۱۹۴۴ نمایشگاهی به اسم CENTENARY EXHIBITION در لندن افتتاح شد که جناب بالیوزی تاریخ امر را بصورت نمایش نامه بر روی صحنه آوردند و خود نیز یکی از سخنرانان آن جلسه عمومی که جم غفیری از احبا و غیر احبا شرکت داشتند بودند. از آن اقدام نیز حضرت ولی امرالله بسیار مشعوف و مسرور گردیدند. افسوس دارم که آنچه را خانم سمندری می فرمودند دقیقاً بخاطر نمانده است.

از سال ۱۹۴۵ به بعد تمشیت امور مهاجرتی افریقا حسب الامر مبارک به عهده محفل ملی انگلستان قرار گرفت و جناب بالیوزی به عضویت لجنه مهاجرت و مهاجرین افریقا انتخاب شدند و کارهای امری ایشان روز به روز افزون تر و بیشتر و بیشتر می شد و روز و شب در اختیار مهاجرینی بودند که اغلب افریقا را نمی شناختند و از اوضاع و احوال آن خطه و وضع زندگانی در آن نقاط بی اطلاع بودند علی الخصوص بعضی از ایرانیان که به زبان انگلیسی هم آشنائی نداشتند. جناب بالیوزی در همه جا همراه آنان بودند.

جای دکترایمن در این جلسه خالی است تا از خاطرات شیرینی که در هر موضوع از جناب بالیوزی دارند به سمع دوستان عزیز برسانند.

دکتر ایمن تعریف می کردند که جناب بالیوزی فوق العاده مورد علاقه و احترام جوانان بهائی ایرانی بودند و مراجعات احبای ایرانی به ایشان بیش از مراجعات آنان به محفل ملی بود. روزی از ایشان پرسیدم که چگونه این همه امور متخالف و متناقض را با وفور کارهای اداری و امری که در پیش دارید اداره می فرمائید؟ ایشان به میز و صندلی که در گوشه یک آپارتمان قدیمی که در آن زندگی می کردند اشاره کردند و گفتند بعضی از شب ها که از کار فرومی مانم همینطور به روی این صندلی که نشسته ام بخواب می روم. به ایشان عرض کردم چرا اینهمه کارهای ثقیل و مشکل را تقبل می فرمائید و بدوش می کشید که این چنین خسته و فرسوده بنظر می آئید؟

فرمودند هر وقت تصور زحمات مداوم و طاقت فرسای حضرت ولی امرالله رومی کنم خواب از چشمم می رود.

جناب بالیوزی در همین خانه ای که اخیراً زندگی می کردند در طبقه دوم دو اطاق نسبتاً بزرگ کتابخانه ایشان را تشکیل می داد، به بنده نشان دادند و فرمودند از صبح تا شب یا می خوانم یا می نویسم و غذایم را در همین اطاق می خورم. بعضی اوقات شب از نیمه می گذرد و می بینم اگر دنباله کار را رها کنم رشته مطالبی که در ذهنم هست گسیخته می شود. بناچار قلم را زمین نمی گذارم تا وقتی که دیگری تاب می شوم و از حال می روم. آن وقت یک کتاب دست می گیرم و روی آن صندلی که در اطاق روبرو است لم میدهم و مشغول خواندن می شوم و در همان احوال به خواب می روم و نمی دانم چند ساعت در آن حال گذشته است.

در وقت برگزاری جشن قرن بعثت حضرت ربّ اعلیٰ محفل ملی انگلیس به میمنت و مبارکی آن روز مقدس برای توسعه و پیشرفت امور امری یک نقشه ۶ ساله تنظیم نمود و هدایت و عنایت حضرت ولی امرالله را مسئلت نمود تا به آن امر مهم توفیق حاصل نمایند. حضرت ولی امرالله در ۲۵ ماه می ۱۹۴۴ تلگرافی به محفل ملی انگلستان به این مضمون مخابره فرمودند «از این تصمیم سریع مسرورم نه (۹) محفل روحانی محلی در نقاط ویلز، اسکاتلند، ایرلند و ایرلند شمالی تشکیل دهید.» در آن وقت در این نقاط ابدأ بهائی جز جناب تاونزند در ایرلند وجود نداشت.

در ماه فوریه ۱۹۴۸ مراکز اهداف آن نقشه تعیین شد و برای به انجام رسانیدن و اتمام آن اهداف جناب بالیوزی اعلیٰ الله مقامه چون مبلغی سیار به اطراف و اکناف جزائر بریتانیا سفر می فرمود و به تشویق و تحریض و قیام احبای الهی اقدام می نمود تا آن نقشه در وقت معین اكمال و اتمام شد و گزارش اقدامات محفل ملی بعرض مبارک رسید. بالیوزی می فرمود تلگراف مبارک به این مضمون زیارت شد:

«قلبم از شدت سرور مملو از شادمانی است» می فرمودند خاطرات آن لحظه ای

که تلگراف مبارک رسید و بهجت و سروری که در جمع اعضاء محفل ملی از عنایت هیکل مبارک حاصل گردید هرگز از خاطر نمی رود.

بعد از تشکیل محافل نقاط مشخصه در نقشه محفل ملی انگلستان حضرت ولی امرالله دستور فرمودند که فعالیت های محفل ملی برای یک سال تمام متوقف گردد تا بتوانند در آن دوره فراغ و آسایش خودشان را برای اجراء نقشه تاریخی دو ساله اهداف افریقا آماده کنند.

نقشه تاریخی خدمات امری در آفریقا یک طرح عمومی و بین المللی بود که امر شده بود محفل ملی بهائیان انگلستان با سایر محافل ملیه جهان همکاری کند و نیز محفل ملی انگلستان را مأمور به همکاری با محافل تازه تأسیس و نوپای آفریقا فرمودند. دوره این نقشه کوتاه بود زیرا می بایستی خاتمه آن طرح مقارن با صدمین سال اظهار امر خقی حضرت بهاء الله در زندان سیاه چال باشد.

در ماه اپریل ۱۹۵۲ این عبدالفتخار تشرف به آستان مبارک مولای حنون را داشتم و مجموعاً در ظرف مدت نه روزی که مشرف بودم هفت مرتبه افتخار زیارت حضرت ولی امر الله نصیب گردید. در آن چند روزه بیانات مبارک اغلب درباره تحول هائی بود که بعد از بعثت حضرت نقطه اولی در عالم بوجود آمده است و صدمات و بلیات بر وجود مبارک. یک روز درباره اقارب و بستگان حضرت باب صحبت می فرمودند و مخصوصاً حیات حضرت حرم و خال شهید مبحث فرمایشات مبارک بود فرمودند: «حرم مبارک در بین حضرات افنان ممتاز بودند. حضرت خال که شهید شدند در بین حضرات افنان ممتاز بودند اول حرم مبارک و بعد خال مبارک و در زمان حال جناب بالیوزی که در لندن هستند در بین حضرات افنان ممتاز هستند و کل باید بر اثر اقدام ایشان مشی کنند» در میان عائله افنان نفوس مهمه ای در ظل امر مبارک بوجود آمدند و خدمات مهمه ای در عالم امر انجام دادند. الواح مبارکه شاهد و کارهای آنها در تاریخ امر مثبت است، ولی هیکل مبارک هیچکدام را ممتاز نفرمودند جز حرم مبارک، خال شهید و جناب بالیوزی را و من هر وقت این بیان مبارک را بحضور جناب بالیوزی عرض کردم می فرمودند «استغفر الله، استغفر الله همه از فضل و عنایات مولای مهربان است و من از ذره کمتر».

در سال ۱۹۵۲ طرح نقشه جهاد کبیر اکبر به عالم بهائی ابلاغ شد و برای اجرای آن نقشه عظیم کنفرانس های بین القارات در چهار قاره از قارات عالم مشخص گردید که اولین آن کنفرانس هادر سال ۱۹۵۳ در شهر کامپالا در قلب آفریقا با شرکت ایادیان امر الله و جمع غفیری از بهائیان عالم ۱۲۳ نفر از بهائیان سیاه پوست به نمایندگی از سی قبیله از قبائل مختلفه آفریقا انعقاد یافت و اداره و تمشیت آن کنفرانس به عهده محفل ملی انگلستان قرار داشت که جناب بالیوزی رئیس آن محفل ملی بودند و حسب الامر مبارک ریاست آن کنفرانس به عهده ایشان بود.

فرمودند روز اول کنفرانس که در زیر چادر وسیع و بزرگی که از قبل افراشته شده بود منعقد گردید و بلندگوها نصب شد و وسائل نطق و خطابه حاضر گردید. چون جناب سمندری اعلی الله مقامه اولین ناطق آن کنفرانس بودند مرا احضار فرمودند و فرمودند

می‌خواهم تو مترجم گفتار من باشی عرض کردم اطاعت می‌کنم. مناجات شروع تلاوت شد و ناظم جلسه جناب سمندری را معرفی نمود و حضرت‌شان پشت میز خطا به ایستادن و من هم در کنار دستشان ایستادم به من فرمودند من بلند حرف می‌زنم بگوئید این بلندگوها را قطع کنند. به تصدی مربوطه گفتم بلندگوها را خاموش کند. ایشان یک الله ابهی بلند بیان فرمودند که تمام چادر به حرکت آمد بعد فرمودند:

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست و توقف فرمودند که من ترجمه کنم. حاضرین هم همه به انتظار ترجمه مطلب ایشان بودند و من متحیر که چطور شکن زلف یار و خم ابروی دوست را برای مردمی که از استعارات و تشبیهات زبان فارسی بی‌خبرند ترجمه کنم. بهرنحوی بود سر و ته مطلب را بهم آوردم و بحضورشان عرض کردم اگر می‌خواهید شعر بخوانید بنده را معاف فرمائید. تبسمی فرمودند و بعد از خاطرات خودشان در ایام تشریف بحضور جمال قدم و حضرت عبدالبهاء و از توسعه و پیشرفت امر در دوره ولایت عظمی صحبت فرمودند و مقایسه فرمودند اوضاع فعلی امر را با بدایت ظهور حضرت اعلی و جمال ابهی که موجب اهتزاز و هیجان عموم شد.

از اقدامات دیگر جناب بالیوزی شرکت در کنفرانس استکهلم بود که یکی دیگر از کنفرانس‌های بین القارات بود و ایشان یکی از ناطقین آن جلسه بودند و نطقی ایراد فرمودند که موجب انبعاث و اهتزاز عموم حضار شد.

دکتر جیاگری که برای اولین بار بالیوزی را در استکهلم دیده و پای صحبتشان نشسته بود می‌نویسد: «اولین باری که بالیوزی را دیدم او راجوانی، شریف، با محبت و بسیار موقر تشخیص دادم که با وقار و آرامش مخصوص صحبت می‌فرمود. موهای مجعد و سیاهش برزیبائی چهره اش می‌افزود. از نظر من او را یک فرد ایرانی اشرافی تشخیص دادم. در استکهلم فوق العاده خوشحال و سر حال بود و من و خانمم خیلی زود با او آشنا شدیم.»

بالیوزی در وقت اجرای نقشه ده ساله گذشته از ریاست محفل ملی در هفت لجنه نیز فعالیت داشت تا بتواند به مشروعات عالی‌های که هیکل مبارک به عهده محفل ملی انگلستان گذاشته بودند صورت عمل بدهد. ایشان در آن ایام برای تسریع در امور مربوطه یک نفر منشی به اسم: MISS BARBARA LEWIS انتخاب نمودند که با ایشان همکاری کند.

سال اول جهاد کبیر اکبر برای جامعه بهائی انگلیس و محفل ملی سالی پر از

موفقیت بود چون تمام اهداف بین‌المللی را که محفل ملی انگلستان به عهده گرفته بود از عالم قول به حیّز عمل درآمده بود و در آن سال جامعه بهائی موفق به خرید حظیره القدس ملی در لندن شد که با حضور ایادی امرالله دکتر گریسمن و مستر آی‌اواس افتتاح گردید.

جناب بالیوزی در سال ۱۹۵۶ سفری دو ماهه به ایران آمدند و یک ماه و نیمه را در شیراز گذراندند و این بنده افتخار ملازمت و مصاحبت با ایشان را در سفر و حضر داشتم. معزی الیه از طرف اداره B.B.C. مأموریت داشتند که با بعضی از نفوس که با رادیو B.B.C. مکاتبه داشتند ملاقات و مصاحبه فرمایند و به بسیاری از شهرستانهای فارس از بهبهان گرفته تا بوشهر، لار، جهرم، فسا و نی ریز را دیدار کنند. داستانها و حکایت آن اسفار، خود کتابی مفصل است و ذکر آنها از حوصله این محفل خارج می‌باشد. در شیراز دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی از ایشان دعوت نمود و یک جلسه سخنرانی ترتیب داد که معزی الیه با اساتید و دانشجویان دانشگاه پهلوی مصاحبه‌ای داشته باشند و نطقی ایراد کنند.

دکتر ابوتراب بصیری جناب بالیوزی را معرفی کرد و در منقبت فضائل علمی و ادبی ایشان داد سخن داد و از جمله گفت ما مفتخریم و برای اساتید محترم و دانشجویان عزیزی که در این مجلس حضور دارند کمال خوشوقتی است که بعد از سی و پنج سال ادیب دانشمند و فاضل ارجمند جناب موقر بالیوزی را که مایه افتخار ما مردم شیراز هستند در جمع خودمان در شهر شیراز دیدار می‌کنیم و ازدانش و تبحر ایشان در علوم ادبی و تاریخی بهره می‌جوئیم.

نطق جناب بالیوزی در آن شب همه درباره غنا و قدمت زبان شیرین فارسی و میراثی بود که از بزرگان ادب و هنر و شعرای بنام و بزرگان و نویسندگان دانشمند در طول زمان بعد از استیلای عرب بدست ما رسیده است و مخصوصاً بحث مفصلی درباره شیوه و اسلوب تالیف گلستان و بوستان سعدی و لطافت کلام و جزالت بیان و انسجام گفتار او فرمودند و مقایسه‌ای بین ادبیات زبان فارسی و زبان انگلیسی نمودند و نوشته و اشعار شکسپیر را با گفته‌های سعدی و اشعار آن دو نفر که هم عهد هم بوده‌اند قیاس نمودند. از طوماس مور و کتاب لاله رخ او، اشعاری را که درباره تخت جمشید و بندامیر و گلستانهای اطراف رودخانه کر و بلبل‌های نغمه سرای آن گلزارها سروده سخن‌ها گفتند و نیز از ترجمه‌های فیتزجرالد از رباعی‌های خیام و بسیاری از ادبای غرب که دست بکار ترجمه اشعار شعرای بزرگ ایران مثل حافظ و

امثالهم شده‌اند بیاناتی مفصل ایراد فرمودند و بیش از یکساعت و نیم نطق ایشان ادامه داشت و مدت یک ساعت هم به سؤالهای حاضرین را جواب دادند. جناب بالیوزی در اواخر ماه آذر ۱۳۳۵ به انگلستان مراجعت نمودند.

داستانهایی که موجب سرور و بهجت و ابتسام شدید و خنده و افرایشان در شیراز پیش آمد باید به بعد موکول شود.

انتخاب بالیوزی به مقام ایادی امرالله

در روز سوم اکتبر ۱۹۵۷ حضرت ولی امرالله تلگرافی به این مضمون به جناب بالیوزی مخابره فرمودند :

« حسن بالیوزی بواسطه محفل روحانی ملی انگلستان - ارتقاء شما را به مقام ایادی امرالله اعلام میدارم و اطمینان دارم که این افتخار جدید ممدّ و مؤید مساعی شما بوده و سوابق خدمتان را به شرف و منقبتی خاص مزین خواهد نمود. شوقی» معلوم است که جناب بالیوزی از افتخاری که نصیبشان شده و عنایتی که وجود مبارک در حق ایشان اراده فرمودند تا چه سرشار از موجب مسرت خاطر و شکر و ستایش به آستان از حضرت ولی امرالله شده بود. و جوابی به حضور مبارک در نهایت ضراعت و رقیّت و کمال خضوع و عبودیت به آستان مبارک عرض نموده اند که روزی آن متن را برای این عبدخواندند، ولی حیامانع بود که استدعای سوادى کنم لابد آن اثر در آرشيو کارهای ایشان باقى است .

متأسفانه مسرت خاطر و انتعاش قلب جناب بالیوزی چندان نپایید و یک ماه بعد در چهارم نوامبر ۱۹۵۷ واقعه صعود بفتی و غیرمنتظره حضرت ولی امرالله اتفاق افتاد که عموم احبای الهی را در انحاء عالم به ماتم و اندوهی عظیم فروبرد. صعود مبارک در لندن اتفاق افتاد و جناب بالیوزی اولین فردی از بهائیان بود که از آن خبر در دناک خبر گرفت.

به یاد دارم در یکی از روزهایی که در حضور جناب بالیوزی به HAMPSTEAD HEATH برای گردش رفته بودیم و بنده خاطرات پدرم را در قاهره در واقعه قتل ناصرالدین شاه و اتهامات خصمانه میرزاهمدی خان زعیم الدوله و خزعلاتی را که در روزنامه حکمت برای تحریک ایرانی‌ها به قتل و کشتار بهائی‌ها به خونخواهی از قتل ناصرالدین شاه انتشار داده بود که خود داستانی مفصل است بحضورشان عرض می‌نمودم. تا به محلی رسیدیم که نیمکتی برای نشستن بود، فرمودند خسته شدیم چند

دقیقه ای بنشینیم بعد از اینکه جالس شدند عرض کردم از واقعه صعود مبارک چطور خبر گرفتید؟ رنگ صورتشان تغییر کرد و دو دقیقه ای پیشانی خودشان را بدست گرفتند و مثل اینکه در مامتی بزرگ فرورفته اند چند قطره اشک برگونه هایشان غلطید و آهی در دناک کشیدند و فرمودند چه بگویم صبح بر حسب معمول به اداره رفته بودم، حضرت حرم به منزل تلفن فرموده بودند و من را احضار نموده بودند، مالی عرض کرده بود به اداره رفته ام و شماره تلفن کارم را تقدیم کرده بودم. من تا آن وقت نه حضرت حرم را زیارت کرده بودم و نه لحن صحبت ایشان بگویم رسیده بود، بناگاه تلفن روی میز من زنگ زد گوشی را برداشتم فرمودند «من روحیه هستم و خبری برای تو دارم» عرض کردم از حیفا صحبت می فرمائید؟ فرمودند «نه در لندن هستم و از فلان هتل صحبت می کنم امروز صبح حوالی سحر وجود مبارک به عالم بقا صعود فرموده اند» از شنیدن این خبر تمام وجودم بلرزه افتاد بی تاب شدم و باورم نیامد که آن واقعه عظیم اتفاق افتاده است بایی ادبی عرض کردم چه می فرمائید - این چه حرفی است - ممکن نیست . فرمودند فوری به هتل بیا. گوشی از دستم افتاد و چند دقیقه مصروع و بیهوش ماندم تا بخود آمدم و دیوانه وار با سرعت خودم را به هتلی که در خیابان خلفی آکسفورد استریت واقع بود رسانیدم . دیدم حضرت حرم متحیر و مبهوت در گوشه لابی هتل جالس هستند به قرینه تشخیص دادم که سرکار خانم هستند، بحضورشان رفته و تعظیم کردم. فرمودند دیشب تا نیمه های شب وجود مبارک مشغول کار بودند، در حالی که تب شدید عارض بود استراحت نمی فرمودند. من خسته شدم عرض کردم خوب است استراحت فرمایند، فرمودند خسته شدم و کارها باقی است، باز فرمودند خیلی خسته هستم، ایشان به اطاق خودشان برای استراحت تشریف بردند و من هم به اطاق خودم .

صبح بر طبق معمول برخاستم دیدم هنوز هیکل مبارک بیدار نشده اند، آهسته به درب اطاق ایشان گوییدم و جوابی نشنیدم به داخل اطاق رفتم و از اول پنداشتم وجود مبارک خواب هستند، دست گذاشتم بیدارشان کنم دیدم بدن مبارک سرد است، سراسیمه طبیب ایشان را خبر کردم، او آمد و بعد از معاینه گفت تقریباً دو ساعت قبل در اثر حمله قلبی در عالم خواب صعود واقع شده است، چاره ای ندیدم که قبل از هرکاری تو را خبر کنم که با ایشان منسوبی، مشورت کنم که چه باید کرد . بالیوزی فرمود علی الفور جان فرایی را خبر کردم به هتل آمد. حضرت حرم فرمودند اگر میخواهی وجه مبارک را زیارت کنی برو به اطاق مبارک، عرض کردم می خواهم

تا عمر دارم وجه مبارک رادرایام جوانی با آن شکوه و قدرت و هیمنه با آن روی نورانی الهی در ذهنم تداعی شود نه در حالی که وجود اطهر صعود نموده اند، و نرفتم.

باحضرت خانم و جان فرابی مشورت کردیم و فوراً موضوع را به حیفا و به دکتر جیاکری در ایطالیا مخابره کردیم و نیز تلگرافی به محافل ملی شد که هیکل مبارک شدیداً مریض هستند، عموم احبا دعا کنند. زیرا ترسیدیم اگر ناگهان خبر صعود به احبا ابلاغ شود تاب تحمل نداشته باشند. همان روز دکتر جیاکری از ایطالیا رسید و روز بعد مسیز کالینز از حیفا وارد شد و خبر صعود مبارک به احبای عالم ابلاغ گردید و رادیو B.B.C. در بخش فارسی و سایرلسن این واقعه را انتشار داد.

فرمودند برای تعیین محل مرقد اطهر به اتفاق دکتر جیاکری در حضور حضرت خانم به چند آرامگاه سرزدیم، ولی هیچکدام مورد پسند حضرت امة البهاء واقع نشد به آرامگاه وسیعی رسیدیم که مجسمه بزرگی از مارکس در آنجا نصب شده بود فرمودند ابداً نمیخواهم این جا باشد. بعد به این محلی که مضع مبارک است آمدم. این نقطه را پسندیدند و بعد از انجام کارهای لازم عرش اطهر تشییع شد و در مقام خود استقرار یافت.

بالیوزی در حیفا

بعد از استقرار عرش اطهر هیئت ایادیان امرالله بالاتفاق به حیفا رفتند و در اعیان مقدسه دست به دعا گشودند که خداوند آنها را به وظائف سنگینی که در عهده داشتند بماینیگی و یلیق تأیید فرماید و گویا بعد از دو روز سه نفر یا پنج نفر بین ایادیان امر انتخاب شدند که اطاق کار حضرت ولی امرالله را کاوش کنند که آیا از حضرت ولی امرالله وصیت نامه ای باقی است یا خیر و یکی از آن عده جناب بالیوزی بودند که بعد از کاوش و مطالعه اوراق اطاق مبارک به سایر ایادی که در روضه مبارکه بذکر و دعاشغول بودند اطلاع دادند اثری از وصیت نامه مشهود نگردید بنابراین هیئت ایادی تصمیم گرفتند که برای حفظ و وقایت امرالله و صیانت احبای الهی در انحاء عالم نه نفر از ایادیان پیوسته مقیم و ساکن حیفا باشند تا به صلاح دید آنها وقفه ای در امور امری حاصل نشود و از آن عده منتخبین یکی هم جناب بالیوزی بودند که می بایستی تا پایان نقشه جهاد کبیرا کبر در حیفا متوقف باشند.

جناب بالیوزی موفق نشدند تا انتخاب بیت العدل اعظم و تشکیل آن مقام عظیم در حیفا توقف کنند لذا به لندن آمدند ولیکن ارتباطشان با حیفا دائم و مستمر

بود.

در اوقاتی که در لندن بودند از طرف هیئت ایادی وظیفه ای برای ایشان تعیین شد که در کاننوشن کشورهای پرو و اکوادور در امریکای جنوبی مشارکت جویند و نیز از آنجا به کانادا بروند و احبای الهی را در آن خطه شاسعه علی الخصوص در شهرهای ANTORIO و ALBERTO ملاقات کنند و به خدمات امری تشویق نمایند. جناب بالیوزی در هر یک از این مجامع نطق های مهیج و مؤثر ایراد فرمودند که موجب انبعاث و قیام احبای این نقاط در میادین خدمت شد. ایشان همیشه می فرمودند در سرخ بوستان کانادا استعداد عجیبی برای گرایش به امر الهی موجود است و باید احبای آن مناطق هجرت نمایند.

خدمات جناب بالیوزی بعد از واقعه صعود مبارک در انگلستان ممتاز و چشمگیر بود در سالهای ۱۹۵۷ - ۱۹۶۰ تا ۶۱ و ۶۲ در کنفرانس های تبلیغی شرکت می فرمودند و در موضوع عهد و میثاق و تمسک و هم بستگی و پایداری و قیام احبای الهی به خدمت و نصرت امرالله نطق های پرحرارت و جالب می فرمودند.

در سال ۱۹۶۲ عارضه ای بر روی شانه ایشان آشکار شد که ناچار به عمل جراحی شدند و در اثر آن جراحی قوای بدنی ایشان سخت تحلیل رفت وضع شدید عارض گردید. در این احوال کارهای مکاتباتی ایشان آنقدر انبوه و زیاد شده بود که اغلب از پاکات باز نشده باقی می ماند از این رو ترک مکاتبه و بعد مراده را با همه کس کردند و بعد از اختتام کنگره لندن در ۱۹۶۳ و انعقاد بیت العدل اعظم الهی تقریباً منزوی شدند و از آن به بعد کارشان با قلم و کتاب بود. در آن ایام موفق شدند کتاب های باب - بهاء الله - عبدالبهاء - ادوارد براون و دیانت بهائی - محمد و شریعت اسلام - بهاء الله شمس حقیقت را در زبان انگلیسی تألیف فرمایند و کتاب های نابرداری - تند باد حوادث و لغات وارده از زبان فارسی به زبان انگلیسی را تدوین کنند و به چاپ برسانند. کتاب حرم نقطه اولی که از قبل تألیف شده بود نیز در سال روز اولین سال صعود ایشان انتشار یافت و دوسالی بعد از صعود ایشان کتاب

EMINENT BAHAI'S OF THE TIME OF Baha'U'llah که تألیفش تمام

شده بود به همت دکتر موزان مؤمن از چاپ بیرون آمد.

جناب بالیوزی در سال ۱۹۴۲ کتاب کوچکی در احوال حضرت بهاء الله نوشته بودند که وقتی که آن کتاب بحضور مبارک تقدیم شد و حضرت ولی امرالله فرمودند این کتاب کافی نیست و باید بالیوزی سه کتاب مهم و کامل در احوال حضرت باب، حضرت

بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء بنویسد.

بارها و بارها به من فرمودند که بیست سال از بهترین دوران حیات من که باید مصروف خدمات امری گردد در اداره B.B.C. تلف شد و به بطالت گذشت.

در ماه اکتبر ۱۹۷۹ عارضه سکته‌ای قلبی برایشان عارض شد و در مریضخانه بستری شدند و در اثر مداوای لازم بهبودی کامل حاصل کردند، در اوقاتی که در بیمارستان بودند دو نفر از احباب ایران به لندن آمدند که با ایشان دیدار نمودند و من همه روزه به زیارتشان می‌رفتم. با وجودی که دکتر تأکید کرده بود نه چیزی بنویسند و نه با کسی ملاقات کنند ولی به بنده فرمودند هر روز بیا. قبلاً کتاب محمد و شریعت اسلام را یکنفر از ایرانیان در طهران در دو جلد به زبان فارسی برگردانده بود، ولی آنطور که شاید از عهده نیامده بود و بنده بحضورشان عرض نمودم و خواهش کردم چنانچه وضع سلامتی ایشان اجازه دهد خودشان دست بکار آن کار مهم گردند. در همان روزها که در بیمارستان ممنوع از هر کار بودند دو فصل از آن کتاب را به فارسی ترجمه فرمودند که بحق آن ترجمه آنطور عالی و شیوا و جالب از آب درآمده بود که انسان دل از آن نمی‌کند. خلاصه این است که بعد از آن سکته وضع مزاجی جناب بالیوزی آنقدر خوب شد و قوای تحلیل رفته باز آمد و آنطور آثارش ظاهر بود که خودشان می‌فرمودند تعجب دارم که اینطور با نشاط و سالم شده‌ام. معظم له در این اواخر ایام می‌فرمودند قصد دارم نه جلد کتاب در شرح احوال طلعات قدسیه در این ظهور مبارک در زبان انگلیسی تألیف کنم چهار جلد درباره عظمت و تعالی ظهور حضرت بهاء‌الله و گشوده شدن باب علم و دانش بروجه بشر از برکت آن ظهور عظیم و سه جلد نیز درباره عظمت ظهور حضرت اعلی و قیام و اقدام و جانبازی و تهوور و شجاعت‌های بایبان اولیه صدر امر و دو جلد در احوال حضرت عبدالبهاء که مجموعه‌ای بالغ بر نه جلد گردد و می‌فرمودند مدارک لازم برای تألیف هر نه جلد آماده است و باید شب و روز کار کنم تا کارها از پیش برود، این است که بطور کلی از مصاحبت با دوستان محروم و سلامت مزاج هم مختل شده و مثل قبل نیست و مکاتبات من تنها با ارض اقدس است.

از مجموعه نه جلد کتابی را که طرح تألیف آنها را آماده کرده بودند در ایام حیاتشان تنها کتاب BAHAUULLAH THE KING OF GLORY از چاپ بیرون آمد.

این کتاب در آمریکا به چاپ رسید و جلد اول آن بوسیله هواپیما برای مطبوعه جورج رونالد، ارسال شد. به بنده فرمودند می‌خواهم این نسخه را که رسیده است با جلد چرمی قرمز رنگ بسیار ممتاز و به نحو احسن تجلید کنم. حواشی کتاب تماماً تذهیب

شود و بر روی جلد آن یک زنجیره طلائی رنگ بگردد و در سمت چپ جلد یک یابنیا، الاهی با خط مشکین قلم مرقوم شود و خودم به ارض اقدس ببرم و بادست خودم بر روی عتبه روضه مبارکه بگذارم و سر بر آن آستان مقدس بسایم و عرض کنم:

«چگونه سرزخجالت برآورم بردوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم»

و بعد به بیت العدل اعظم تقدیم کنم که در محفظه آثار نگهداری شود و به بنده امر فرمودند برای آن کار اقدام کنم. در آن وقت یک جوان بهائی بنام استیون در اکسفورد تحصیل می نمود و در رشته صحافی در BROOK UNIVERSITY OF OXFORD تحصیل می کرد او را بحضورشان بردم و دستورات لازم را به او دادم و آن کتاب حاضر گردید و قرار بر این شد که این عبد و دکتر مؤثران مؤمن در حضورشان به ارض اقدس برویم و آن تشریفات انجام شود. جمیع وسائل سفر حاضر گردید و روز عزیمت نیز معین شد و فرمودند بهترین است که شب قبل از روز سفر را در هتلی در فرودگاه توقف کنیم که نخواهیم صبح از لندن به فرودگاه برویم که خسته شویم ولی

هزار رنگ برآرزمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ما است

تمام این آرزوها در سحرگاه ۱۲ فوریه ۱۹۸۰ نقش بر آب گردید و روح حضرتش در اثر سکت قلبی در عالم خواب به ملکوت راز پرواز فرمود.

بعد در ماه اپریل همان سال کتاب مزبور بوسیله آقای رابرت بالیوزی فرزند و وصی ایشان به اتفاق دکتر مؤمن و این عبد به ارض اقدس برده شد و با حضور جناب فتح اعظم روحیفده منویات قلبی جناب بالیوزی به همان نهج که می خواستند انجام شد. رابرت بالنیابه از پدرش کتاب مذکور را بر روی عتبه مبارک گذاشت و شعر مذکور قرائت گردید و آن کتاب تقدیم معهد اعلی گردید.

یکی دیگر از اقدامات جناب بالیوزی اعلی الله مقامه وقف کتابخانه خودشان است بعنوان وقف عام به عنوان تقدیمی پدرشان موقرالذوله به حضور حضرت حرم حضرت باب و به اسم کتابخانه افنان برای پویندگان راه علم و تحقیق.

امور تسجیل آن کتابخانه در دفاتر دولتی تسجیل شده و به اسم کتابخانه افنان به ثبت رسیده است و امیدواریم در آتیبه نزدیکی افتتاح شود. از جناب بالیوزی پنج نفر پسر باقی است که همه از فضائل اخلاقی و عظمت روح پدرشان ارث برده و برخوردار می باشند.

در خاتمه عرائض لازم می دانم یادی از محبت های مالانهایه و عشق و علاقه شدید عاشق دلباخته جناب بالیوزی - حبیب هزاری اعلی الله مقامه بنمایم و یاد

عزیزش راگرمی بداریم که باعلاقه مفرط نوارهائی چند از صدای جناب بالیوزی در مباحث مختلفه ضبط فرموده و عموم دوستان و ارادتمندان بالیوزی را رهین الطاف بی‌کران خود ساخته است.

واینک تلگرافی را که بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه در علو مقام و رفعت شأن و بذل عنایت نسبت به بازماندگان بالیوزی فرموده اند زیارت می‌شود:

ترجمه پیام تلگرافی بیت العدل اعظم الهی مورخه ۱۲ فوریه ۱۹۸۰

با قلبی شکسته صعود حضرت ایادی محبوب امرالله جناب حسن بالیوزی را اعلام میداریم. نفسی که در جمیع عالم بهائی لایق‌ترین مورخ و یکی از اقوی مدافعان امر محسوب میگردید از دست رفته است. شرف اعراق و بذل مساعی مخلصانه در میدان خدمت و آثار ادبی ممتاز آن متصاعدالی الله کلاً نام پرافتخارش را در صفحات تاریخ امر نازنین مخلد و جاودان خواهد ساخت. از یاران الهی در جمیع نقاط دعوت میشود به انعقاد محافل تذکر پردازند. در اعتاب مقدسه دعا میکنیم که توفیعات باهره و صبر و تحمل و خضوع و خشوع و تحقیقات عالمانه آن متعارج الی الله مشوق بسیاری از خادمان مخلص در نسل‌های جوان گردد تا به چنان سرمشق و الای ارجمندی تاسی جویند. درام المعابد محفل تذکر مخصوص ترتیب دهید.

بیت العدل اعظم

منابع تحقیق

- ۱- کتاب عالم بهائی جلد ۱۸ صفحات ۵۱-۶۳۵
- ۲- ترجمه احوال جناب بالیوزی بتوسط باهره خانم راسخ در مجله پیام بهائی
- ۳- مقدمه کتاب THE CHOSEN HIGHWAY اثر لیدی بلومفیلد
- ۴- مطالعه تلگراف‌ها و مراسلات چندی در آرشیو منزل ایشان
- ۵- نوارهای مصاحبه با جناب بالیوزی تهیه شده بتوسط حبیب هزاری
- ۶- یادداشت‌ها از مذاکرات و مصاحبه‌های اختصاصی فیما بین جناب بالیوزی و این عبد.

اصول و ضوابط تحقیقات بهائی

متن سخنان دکتر شاپور راسخ

دوستان گرامی

از حدود دوده قبل که نخست بابتکار یاران کانادا و بعد در سرزمین های دیگر، انجمن های مطالعات بهائی بوجود آمد و بکار پژوهش در آثار بهائی و ارتباط امرالهی با مشغله های ذهنی امروز عالم بشری پرداخت ذوق و شوق مطالعه و تحقیق در تاریخ و مبادی و تعالیم این امر جلیل رونقی تازه گرفت که نتایج آن را بعضاً در مجموعه های مقالات که باهتمام این انجمن ها حلیه طبع پوشیده ملاحظه فرموده اید.

بخاطرم هست که سیزده سال پیش در اولین انجمن مطالعات بهائی به زبان فرانسه که در مونتروی سویس تشکیل شده بود، عرایضی درباره ضوابط روش علمی از نگاه بهائی ارائه کردم. برای بعضی از حاضران این سؤال پیش آمد که مگر اهل بهاء نظری متفاوت از علما درباره روش علم و تحقیق دارند؟ پاسخ این بنده آن بود که نظر بهائی با علمای معاصر که دیدگاهی آرگانیک، مجموع نگر، معتقد به احتمالات و در نتیجه مخالف جبر دارند و اصل نسبیت و پویائی را وارد پژوهشهای خود می کنند و در ورای ماده به غیرمادی نیز راه بسته اند بیشتر موافق و مساعد است تا با علمای قرون هیجدهم و نوزدهم که دیدی مکانیکی، تحلیلی، مادی، جزمی و جبری از واقعیات داشتند.

اکنون که از بنده خواسته شده که شمه ای درباره اصول و ضوابط تحقیقات بهائی بعرض رسانم، بنظرم رسیده که کار از بحث در مرحله کلیات در مورد تطابق علم و دین گذشته است و باید برای نسل کنونی پژوهندگان بهائی که از یک سوی با وسوسه تحقیقات معروف به آکادمیک و از سوی دیگر، با طرز نگاه امر بهائی مواجه هستند، ضوابط روشنتر و دقیقتری ارائه شود خصوصاً که عده ای از دانش پژوهان تازه بدوران رسیده، اخیراً خود را مجاز دانسته اند که اصول و ضوابط تحقیقات آکادمیک را بنحوی که

مفهوم و مدرک خودایشان، است بر امر بهائی تطبیق کنند و اگر به علت رسیدگی و نظارت عمومی تشکیلات بهائی نتوانند از طریق نشریات بهائی استنباطات خود را با دیگران در میان نهند از راه کامپیوتر و اینترنت هر چه بر ذهنشان گذشت، گاه بدون تأمل و تعمق و بدون مشورت با اصحاب اطلاع به سایر دارندگان آن وسائل انتقال دهند و حتی تحقیقات بهائیان ژرف بین وسیع النظر را با سوء استفاده از آزادی اندیشه و کلام تخطئه کنند و بباد تمسخر گیرند. این نورسیدگان عرصه دانش و پژوهش حتی از این نکته غافل هستند که بررسی و تصویب آثار قبل از انتشار، از مقوله سانسور بمفهوم متداول در بعضی نظامات سیاسی نیست. این بررسی قبلی فرصتی برای بهره مندی از نظر چند کارشناس دیگر است تا نویسنده تنها بقضاوت نرود و تفسیر شخصی راملاک حقیقت نیانگارد و بنظرگاه های دیگر نیز واقف باشد و در نتیجه در اصلاح و تکمیل محصول فکری خود بکوشد چون هر چه بر کاغذ آمد و ثبت شد ناچار دوام دارد و ممکن است محتملاً استنباطی نادرست از امر الهی را در دسترس مردم بیگانه و بعضاً مغرض که هر فرصتی را برای حمله به شعائر این امر جدید مغتنم می شمردند قرار دهد و از جهت دیگر، موجب تشتت ذهن و اختلاف عقیدتی و فکری در میان خود یاران گردد.

باری، این مقدمه را کوتاه کنم. مقصود این بوده که اهمیت یک بحث جامع در زمینه اصول و ضوابط تحقیقات بهائی در حال حاضر معلوم شود و البته آن چه در این جا به اجمال به حضورتان مطرح می گردد جز جنبه مقدماتی و حالت نوعی راه گشایی ابتدائی نخواهد داشت.

قبل از این که به اصل مطلب پردازم باید متذکر شوم که از جمله مقالات نادری در مورد اصول و ضوابط تحقیقات بهائی بنظر این بنده رسید، مقاله دکتر بهروز ثابت است، زیر عنوان: «روش و شرائط و خصائص لازم روحانی در تحقیقات و مطالعات بهائی» که در مجموعه مقالات مؤسسه معارف بهائی کانادا (پلسان فارسی) در سال ۱۹۹۴ منتشر شده (جزوه شماره ۷)، مقاله ای که قرانت آن را بخصوص بشما عزیزان توصیه می کنم و در مواردی از استناد بآن کوتاهی نخواهم کرد. آن چه خصوصاً در مقاله ایشان توجه مرا بخود جلب کرد تشخیص و تفکیک ۳ مرحله در تحول دنیای علم بود که به تعبیری می توان آن را دنباله گیر قانون حالات سه گانه اوگوست کنت جامعه شناس دانست (۱): مرحله اول که دنیای قرن نوزدهم را بخاطر می آورد و مرحله استغراق در علم حسی و تجربی و نظریات و تبیینات مادی و نفی حقائق مجردة انتزاعی است. مرحله دوم مرحله اعتراف علم تجربی و مادی ببعجز خود از دریافت کنه ذات واقعیات

و نیز از درک حقائق ذهنی، معنوی و اخلاقی و روحانی و ناتوانی از حل دوگانگی عین و ذهن، روح و جسم و محسوسات و معنویات است و کوشش برای رفتن بماورای واقعیات حسی و تجربی برای یافتن یک نظریه وحدت بخشی که سراسر جهان هستی اعم از مادی و روحانی را دربرگیرد. مرحله ای که تجلی آن را در بحران علوم اجتماعی و انسانی و در پیشرفت های نوین علوم فیزیک و بیولوژی می توان مشاهده کرد (۲) و بالأخره مرحله سوم که جهان بینی بهائی خواهد بود یعنی تصدیق حقیقت روحانی عالم هستی و مطالعه جلوه های آن بُعد روحانی در عالم مادیات و همه مظاهر حیات خاصه انسان با توجه خاص به عنصر زمان یا پویایی و تکامل که شرحش را در همان مقاله می توانید یافت.

در عریاضی که بنده بحضورتان ارائه خواهم کرد کوشا خواهم بود که شش اصل یا ضابطه مطالعات بهائی را که خوشبختانه با گرایش های تازه علوم جدید هماهنگی دارد به محضرتان مطرح کنم:

اول آن که امر بهائی یک مجموعه یا منظومه کلی و جامع الجیات است و مطالعه هر جزء آن باید در ارتباط با بررسی کلی و روابط متقابل بین جزء و کل صورت گیرد. ثانی آن که این کل کلی است پوینده و متحول و بی گمان در طی زمان خواهد بود که متدرجاً مکنونات و قابلیت نهفته خود را بمرحله فعل و بروز و ظهور رسانده و خواهد رساند.

ثالث آن که امر بهائی یک امر جهانی است لا شرقیه و لا غربیه و در عین حال تعدیل دهنده و تلفیق کننده مصالح همه عالم انسانی است و امری نیست که تعلق انحصاری به ملتی، طبقه ای یا قشری دون ملت ها، طبقات و قشرهای دیگر داشته باشد. رابع آن که امر بهائی در عمق و ذات خود یک حقیقت روحانی و عرفانی و فوق عقلی و فوق طبیعی است و بنابراین در عین آن که مروج علم حسی و تجربی و مشوق و حامی تفکر فلسفی است حاوی حقائق است که ممکن است واقعیات علمی شناخته شده هنوز مصدق و مؤید آنها نباشد و در کنار روش های متداول مشاهده - حس و تجربه و تعقل، به روش دیگری نیز عقیده دارد که آن روش وجود کشف و شهود است که رد و طرد آن دور از حزم و احتیاط علمای حقیقی است.

خامس آن که دیانت بهائی در صدد سازش دادن بین علم و دین، حس و عقل و شهود، روح و جسم، و مادیات و روحانیت است و در نتیجه بُعد روحانی را در همه علوم خصوصاً علوم تاریخی - اجتماعی - انسانی وارد می کند و در حقیقت به یافتن یک

تنوری وحدت بخش که انشتین و دیگران این همه در طلب آن بودند یاری می نماید. سادس آن که امر بهائی تجزیه و تفکیک میان علم و وجدان، میان احکام تویعی و احکام تقدیری (۳)، میان جستجوی حقیقت و توجه باآثار و نتایج شناسائی را مصنوعی و ناموجه می داند و از عینیت OBJECTIVITY تعریفی دارد که معرفت شناسی معاصر هم با آن موافق است و آن این که حتی معرفت مادی ترین اشیاء فارغ از توجه به شخص شناسانده یعنی ذهنیت او SUBJECTIVITY و قصد و نیت او و خصوصیات شخصی او و تعلقات اجتماعی و فرهنگی او ناقص است و ما را به نتیجه مطلوب نمی رساند.

حال اجازه فرمائید اصول یا ضوابطی را که در آغاز به اجمال بر شمردم تشریح کنم و توضیح دهم:

یکی از مهمترین اصول تحقیقات بهائی با اعتقاد بنده توجه به این حقیقت است که امر حضرت بهاء الله تنها یک تئولوژی جدید، یک عرفان یا روحانیت جدید، یک نظام اخلاقی جدید، یک مجموعه احکام جدید با مقداری رسوم و مناسک جدید نیست. امر بهائی همه این ها و بیس از این هاست یک کل جامع یا منظومه کثیرالابعاد است که ضمن احتواء بر همه آن مباحث، اصول یک نظم تازه جهانی اعم از اجتماعی - سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را ارائه می کند و راهنمای یک مدنیت جدید گیتی شمول است. چنانکه بیت العدل اعظم در برخی از دستخط های خود تصدیق فرموده اند امر الهی به همه جنبه های حیات بشری توجه دارد و بر همه مسائل عمده آدمیان پرتو هدایت می افکند (۴).

وقتی منظومه می گوئیم که معادل لغت سیستم در زبانهای غربی است مرادمان این است که همه اجزاء و ابعاد امر بهائی در ارتباط متقابل با یکدیگر هستند. برای درک درست هر جزء و هر بُعدی آن را باید به اجزاء و ابعاد دیگر در ارتباط قرار داد فی المثل چون امر بهائی دیانت صلح و وحدت عالم انسانی است اصولی که برای حیات خانوادگی، حیات اجتماعی، حیات اقتصادی و مانند آن مقرر داشته همه معطوف بهمین هدف صلح و وحدت است. عرفان بهائی عرفان عزلت و انزوا و سر به جیب مراقبت فرورودن و در تکمیل و تلطیف نفس خود و رستگاری خویش فارغ از اندیشه دیگر خلق کوشیدن نیست. عرفان بهائی در عمل و خدمت باصلاح عالم و تهذیب و تعلیم امم انعکاس می یابد. حتی اخلاق بهائی را بدور از توجه به جهت جامعه امر الهی و هدف آن به ایجاد یک مدنیت فراگیر جهانی نمی توان بکمال و تمامیت دریافت. پس

روشی هم که در مطالعه امر مبارک بکار می رود باید جامع یعنی HOLISTIC باشد. در ارتباط با این مفهوم یعنی منظومه جامع الجهات باید نکته دیگری را نیز مورد عنایت قرارداد و آن همان اصلی است که در زبان انگلیسی 'PROGRESSIVE REVELATION' خوانده شده و ترجمه فارسی اش می تواند ظهور تدریجی و متدرج باشد. این اصل نه فقط در مورد تسلسل ادیان و تتابع آنها صدق می کند که هر ظهور تازه ترتجلی کاملتری از حقائق معنوی است بلکه در درون هر دین هم صادق است یعنی جنبه ها و جهات هر دیانتی از روز اول بطور کامل ارائه نمی شود بلکه متدرجاً بصورت متکامل عرضه می گردد. اگر به آثار اولیه حضرت بهاء الله در دوره طهران و بغداد نظر کنیم ملاحظه می نمایم که اکثر آ یا از مقوله شور و غلیان روحانی در مورد یوم جدید و ظهور جدید است یا از مقوله تعالیم و افاضات اخلاقی و عرفانی چون کلمات مکنونه و هفت وادی و چهار وادی است و یا در تطبیق ظهور حضرت باب و ظهور بعدی من یظهره الله به انذارات و بشارات و نبوات گذشته است. نفسی که در باغ نجیبیه (باغ رضوان) به آن حضرت ایمان می آورد چه ادراکی از امر جدید دارد؟ شاید فقط آن که با ظهور موعود جدید روزی که حضرت باب و انبیا و اولیای قبل وعده فرموده بودند فرارسیده است. برای بهائی ایام اولیه موضوع احکام - نظم اداری - اصول نظم بدیع جهان آرای الهی و نظائر آن که در دوره های بعدی خصوصاً در ادراکه و عکاظ نزول و صدور حاصل می کند مطرح نیست بعبارت دیگر امر الهی در کلیت جامع خود بتدریج و بصورت متزاید برانباء بشر ارائه می شود و تازه مؤمنان اولیه که اکثر آ ایرانی بودند با محدودیت افق بینش خود استنباطی که از نظم بدیع داشتند بدرجه ای ابتدائی و ناپخته بود که امروز موجب حیرت ما می شود.

می بایست طی سالهای طولانی آثار حضرت بهاء الله توسط حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله تبیین شود تا متدرجاً اهل بهاء کلیاتی درباره نظم بدیع جهان آرا که جانشین همه انظمه گذشته عالم خواهد شد دریافت کنند.

حاصل اصل اول و اصل دوم در زمینه تحقیقات بهائی این است که هیچ مطلبی، تعلیمی، حکمی رادریک لوح واحد و در محدوده آن نمی توان فهم کامل کرد باید آن مطلب، تعلیم، حکم و غیر آن را به سایر مطالب، تعالیم، احکام و امثالها در الواح سایر مرتب کرد و الا عرفان ما ناقص و حتی بیان ما گمراه کننده خواهد شد. مثال واضحش طرز دید کسانی است که از منظومه جامع الجهات آثار حضرت رب اعلی که زمینه ساز آثار حضرت بهاء الله است فقط توجه به حسابهای جمل و حساب های عددی

کرده اند که در ردیف علوم غیبیه یا ESOTERIC می توان محسوب کرد و بخش اصلی پیام آن حضرت را تشکیل نمی دهد یا نفسی که از چند عبارت حضرت باب بغطا استنباط کرده بود که حکم جهاد بمعنای اسلامی کلمه در امر مبارکش صادر شده و حال آن که سراسر حیات آن حضرت و پیروانش تاریخ مظلومیت است و کلمات پر ملاحظت آن حضرت در مورد طرز رفتار انسان با انسان مبین آن است که مراد ایشان جهاد معنوی یعنی جهاد مسالمت آمیز با نفس بوده نه جهاد ستیزه جوئی با خلق. بهمین روال است نظر کسانی که حضرت بهاء الله راقط در کسوت درویشی دوره کردستان و سلیمانیه دیده اند و نمی خواهند حضرتش را در ثوب قانونگذار و نظام بخشنده جهانی یعنی دوره ادرنه و عکاهم نظاره کنند در حالی که بین آثار همه این ادوار ارتباط دقیق معنوی و پیوند لطیف منطقی هست که محققان ارجمندی چون دکتر نادر سعیدی در بحث از چهاروادی حضرت بهاء الله واقعیت آن را بثبوت رسانده اند. (۵)

اصل سوم در تحقیقات بهائی این است که هر چند اکثر الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و آثار مکرمه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله در پاسخ به سئوالات نفوس مشخص یا در خطاب بآنان نازل و صادر شده اما هدف منحصرأ خشنود کردن فرد مخاطب نبوده و هر چند در اکثر موارد به لسان قوم سخن رفته اما نگاه گوینده در ورای شخص مورد خطاب بکل عالم بشری فارغ از گروه ملی و نژادی و طبقه و مانند آن ناظر بوده و مصلحت انسانیت علی الاطلاق را مورد عنایت داشته است مثلاً در تاریخ می خوانیم که نظر به التماس و استدعای عده ای از مجاورین و مؤمنین نظیر جناب زین المقربین و سایرین بود که کتاب مستطاب اقدس بعنوان کتاب حدود و احکام عزّ نزول ارزانی داشت. در مقاله ای خواندم که محقق بهائی از این مقدمه تاریخی ظاهرأ در دل خود چنین استنباط کرده که بناء علی هذا، احکام الهی به رعایت مقتضیات زمان و مکان یعنی اوضاع آن روز ایران و ممالک عثمانی شرف صدور یافته و مثلاً حکم ارث چون مخاطبش مردم سرزمین های شرقی بوده لذا به پسر ارشد و اصولاً جنس مذکر نسبت به مؤنث (پدر در برابر مادر - برادر در برابر خواهر) اولویت قائل شده است غافل از این که نظر حق به مصالح و توقعات هیچ گروه یا طبقه مشخصی انحصاراً معطوف نیست بلکه کلّ گروه ها و طبقات را با میزان عدل الهی که اعطای کل ذی حق حقه است ملحوظ و منظور می دارد و الاّ اوصافی چون « قسطاس الهدی » و « میزان العدل بین السموات و الارضین » و « مصباح الحکمة و الفلاح » و نظائر آن درباره آن احکام و اوامر بکار نمی رفت .

مثالی در این جا روشنگر مطلب ماست. در زمانی که تعداد اعضای محفل روحانی طهران که در مهادمرالله مرکزیت داشت از ۹ تجاوز می کرد و ایادی اربعه بنابه وظیفه و مقام و عنوان در آن عضویت داشتند فردی از حضرات ایادی بحضور حضرت عبدالبهاء عریضه‌ای می نگارد و از این که گاه ایادی امرالله در جلسات مجلس شور در اقلیت قرار می گیرند شکوه می کند و از هیکل مبارک تعداد آراء بیشتری برای حضرات ایادی تقاضا می نماید. حضرت عبدالبهاء در پاسخ ایشان با همان حکمت الهی که حضرتش راست پاسخی باین مضمون مرحمت می فرماید که هر چند حرف تو منطقی است و من می خواستم آنرا تصویب و ابلاغ کنم و لکن دفعه متوجه و متذکر شدم که در آینده ایام ملوک و رؤسای ارض خواهند آمد و باین سابقه رجوع و استناد خواهند کرد و برای خود ده رأی - صد رأی بلکه بیشتر مطالبه خواهند نمود و در نتیجه نظم عالم را مختل خواهند کرد لذا از تو می خواهم که از این رأی اضافی صرف نظر کنی و بآثار و عواقب آن بیندیشی. زیرا رضای عبدالبهاء باتست و این از صد هزار رأی خوشتر. ملاحظه فرمائید که چگونه حضرتش ایادی خود را تعلیم و تربیت می فرماید و ضمناً درسی به همه نسل های بعدی مرحمت می کنند.

اگر این اصل را بپذیریم که امر الهی در این ظهور برای کل عالم انسانی فارغ از ملیت و فرهنگ و طبقه اجتماعی آمده است آن وقت اگر مشابهت ظاهر، بین فلان تعلیم امر مبارک و آراء علما و حکمای حاضر یا گذشته ملاحظه شد فوراً به روش خامان ره نرفته فریاد بر نمی آوریم که آن طلعت قدسی تحت تاثیر آن علما و حکما واقع شده و فی المثل افکار حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه را با نظرات تجدد خواهان یا دموکراسی جویان عصر قاجار مقایسه و مطابقت نمی کنیم و حکم بر تلاقی افکار و تاثیر و تاثر نمی نمایم زیرا اگر به عمق تعلیم حق برویم هزارها رموز پیدا می کنیم که اصلاً در اندیشه بزرگان عصر مطرح و مطمح نظر نبوده. از همین مقوله است اشاراتی که در نوشته بعضی نو پژوهندگان یافته می شود که فی المثل چون در مغرب زمین هنگام سفر تاریخی حضرت عبدالبهاء به امریکا و اروپا مسائلی چون حق رأی زنان و صلح و حکمیت بین المللی و خلع سلاح و مشاغل کاری و اعتصاب و اختلافات طبقاتی و عدم تعادل در توزیع ثروت شدیداً مطرح بوده حضرتش برای خوش آیند مخاطبان از این مقولات سخن گفته اند در حالی که اولاً ریشه همه افکار و تعلیمات حضرت عبدالبهاء را در آثار حضرت بهاء الله می توان یافت منتهی گاه بزبانی دیگر و در قالب اصطلاحاتی دیگر. ثانیاً وجود علاقه مردم غرب باین نوع مباحث اگر بهانه ای برای آن حضرت بوده

که در این زمینه هاسخن گویند اما هدف اصلی ارائه تعالیم حضرت بهاءالله بوده فارغ از این که مردم را مطبوع افتد یا نه. چنان که مسلماً بحث از حقیقت مسیح در کنیسه یهودیان و از حقیقت محمد رسول الله در کلیسای مسیحیان برای پسند و خوش آیند مخاطبان بمیان نیامده است و اگر مشارکت کارگران در منافع کارخانه ها را تعلیم فرموده اند در عین حال اعتصاب کارگری را که در حال حاضر از حقوق عمده کارگران تلقی می شود صریحاً محکوم نموده اند.

امر چنان که حضرت ولی امرالله به تفصیل تشریح فرموده اند امری است لاشرقیه و لاغربیه و در عین حال برای فلاح و نجاح کل عالم بشریت است نه پیروی از اهواء و امیال کارفرمایان و توانگران می کند و نه مروج هرگونه اندیشه و خواست کارگران و فقیران است منافع و مصالح همه طبقات را تعدیل و با هم تلفیق می کند. اصل چهارم که می تواند چراغ هدایتی فرا راه محققان بهائی قرار دهد این است که نیل به حقیقت تنها از طریق روش های علمی چون مشاهده و تجربه و استدلال عقلی صورت نمی گیرد چنان که حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارکه روشن فرموده اند در کنار حس و تجربه و آزمایش و عقل و حتی نقل روش دیگری هست که می توان از آن به مکاشفه و شهود تعبیر کرد و هیکل مبارک به تعبیر فیوضات روح القدس از آن یاد فرموده اند. وقتی جناب اروین لازلو محقق شهیر بین المللی و عضو مؤثر کلوب روم و کلوب بوداپست به یکی از اجتماعات مربوط به انجمن مطالعات بهائی در امریکا برای ایراد خطابه دعوت شد درخواست نشریاتی را درباره امر مبارک نمود که خالی الذهن نباشد گویا یکی از آثار حضرت ولی امرالله را به او دادند و او با حیرت از بهائیان پرسید که از کجا در دهه سی قرن حاضر شوقی ربّانی به تئوری تحول سیستمها که ما در دهه هشتاد به آن رسیدیم دست یافته اند؟ مخاطب بهائی ایشان گویا اشاره به آیه مبارکه کتاب اقدس «قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم» کرده بوده و پرفسور لازلو چون مرد منصفی است گفته است باید اذعان کنم که اگر علما از راه مشاهده و تجربه و عقل به حقایقی می رسند انبیا و اولیاء در آینه صافی ضمیر خود از طریق علم حضوری به همان حقایق دست پیدامی کنند. در میان حکمای غرب هانری برگسن توجه به اهمیت کشف و شهود داشت و می دانیم که بسیاری اکتشافات در عالم نتیجه همان پرتوی ناگهانی است که در ذهن شخص می درخشد و پرده خفا از معمائی و رازی برمی دارد. پس نباید منکر این قوه کاشفه مخصوصه در وجود انسان شده که در مظاهر الهی و طلعات مقدسه به اشد قوت ظاهر می شود و در نتیجه حضرت بهاءالله به کمال صراحت

درالواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس صحبت از نیروی اتمی می فرمایند و حضرت عبدالبهاسوه استفاده محتمل از این قوه را که قادر است بر مسمومیت کل ارض و هوای آن به سفیر ژاپون اندازمی دهند.

مثال دیگر توقیع مبارک حضرت ولی امرالله است که عنوان « تجلی مدنیت جهانی » دارد در پایان این توقیع منیع حضرتش تصویری هیجان انگیز از آینده عالم ترسیم می فرمایند از جمله به این دو سه عبارت توجه شما را جلب می کنم: « یک مکانیسم مخابرات سراسری جهانی بکار خواهد افتاد که همه کره زمین را در بر خواهد گرفت و از همه محدودیت ها و قیود ملی آزاد خواهد بود و با سرعت و نظم کامل و اعجاب آوری کار خواهد کرد. » (۶)

این توقیع مبارک در ۱۱ مارچ ۱۹۳۶ صادر شده است و توصیفی که از نظام ارتباطات و مخابرات بین المللی مربوط به دهه هشتاد قرن حاضر در آن به چشم می خورد محیر عقول است و راهی نیست جز آن که بالاهامات و کشف و شهود در کنار روش های علمی و عقلی قائل شویم.

در همین توقیع مبارک می فرمایند که جامعه جهانی آینده از جمله دارای یک قوه مقننه دنیا شمول خواهد بود که در نهایت، کنترل کلیه منابع طبیعی و ملل ترکیب کننده این جامعه را بدست خواهد گرفت. این موضوع همان مبحث مهمی است که از دهه هشتاد در عرصه بین المللی مطرح شده و عبارت از مالکیت و کنترل همه میراث های طبیعی مشترک متعلق به کل عالم بشریت است و چه بسا کنفرانس که از آن دهه تا کنون انعقاد یافته که فی المثل با منابع معدنی کرات دیگر و منابع مختلفه جمادی و نباتی و حیوانی موجود در اعماق دریاها و اقیانوس ها که خارج از حاکمیت ملل است چه باید کرد؟

شک نیست که تمدن امروز غرب زاده یک بنیاد فکری خاص است که اعتقاد به حس و تجربه حسی و قبول محاسبات عقلی و نفی روحانیات باشد و همان طور که پیتریم پ. سورو کین (P. SORO KIN) در کتب خود منجمله « بحران عصر ما »

(THE CRISIS OF OUR AGE) روشن کرده وقتی این بنیاد فکری عوض شد همه دانش های بشری هم دگرگون خواهد شد. قبول کشف و شهود در جوار حس و عقل تمدن انسانی و همه علوم ناشی از آن را در راه تازه ای خواهد انداخت که مثال واضحش روانشناسی است که امروزه مبحث روح و حیات روحانی را بکلی بکنار نهاده و فقط به تجلیات یا پدیده های روانی شامل هوش و عاطفه و تخیل و اراده و مانند آن دل خوش و

بسنده کرده است و نتیجه‌اش آنکه این علم هنوز در پیچ و خم مکاتب متضاد و نتایج متناقض مانده و از چاره جوئی درست دردهای روحی بشریت عاجز آمده است درحالی که ادیان توانسته اندبه جامعه بشری درمقابل سخت ترین سوانح زندگی بعلت اعتقاد به روحانیت و حیات بعد از مرگ قوت قلب و تسلی درونی بخشند.

چه زیبا و صحیح فرموده اندحضرت عبدالبهاء که علوم مادی در پدیده های طبیعی تحقیق می کنند درحالی که علوم الهی درصدد کشف حقائق روحانی هستند این جاست که یک مسأله اساسی مطرح می شود و آن این که امر بهائی یک دیانت است، یعنی امری است خداداده و ساخته علم تحصیلی بشرنیست بلکه نتیجه وحی آسمانی است لذا ممکن است در مواردی با آنچه یافته و شناخته علوم بشری است تطبیق نکند پس دراین جامطلبی دقیق مطرح می شودکه مستلزم اندکی توضیح است:

برخی از نو پژوهندگان گفته اندکه پاره ای اطلاعات تاریخی یا علمی که در آثار مبارکه هست با معلومات تاریخی و علمی امروز توافق ندارد و مثلاً ملاحظه کرده اندکه در لوح حکمت بعضی جزئیات تاریخی مذکور است که مورخان معاصر تأیید نمی کنند یا حضرت عبدالبهاء درمفاوضات مبارکه نظریه تبدل انواع را رد کرده اند درحالی که هنوز نظریه لامارک و داروین برافکار اکثر زیست شناسان حاکم است و قائل به تحول شمپانزه های عالی به موجود انسانی هستند. دراین مورد مایلیم بدون ورود درتفصیل چند نکته اساسی رامطرح کنم: اول این که امرالهی اساساً برای تحلیل عالم طبیعت و جهان ماده آورده نشده بلکه هدفش اصلاح انسان و جامعه و تصحیح افکار و اطوار و اخلاق و رفتاراست هرچندکه بعدها در ظلّ مدنیستی که ادیان بوجودمی آورند علمابه همه آثار مظهرالهی مراجعه می کنند و آنها را سرچشمه الهام و راهنمای خود در همه زمینه ها تلقی می نمایند. (۷)

دوم این که اطلاعات مندرج دراین لوح باکتاب قدیم که مورد مراجعه اهل زمان بوده مطابقت دارد یعنی حق بلسان قوم سخن گفته است ولی هدف حضرت بهاءالله تحریر تاریخ فلسفه نبوده بلکه مراد استنتاجی اخلاقی و روحانی بوده چنان که درقرآن مجید هم اکثر داستانها به این اعتبار آورده شده که ازنقل آن ها درس عبرتی برای خوانندگان حاصل گردد.

بهمین قیاس درمورد کتاب روایات نبیل یا مطالع الانوار که مورد اعتراض بعضی از این محققان نورسیده است باید یادآور شد که حضرت ولی امرالله هرگز نفرموده اند که حقیقت تاریخ امر حصر دراین کتاب است و لکن چون این کتاب توسط یکی از

شاهدان موثق عینی و مردی که در ارتباط نزدیک با اکثر بازیگران اصلی تاریخ اولیه امر بوده نوشته شده لذا به آن استناد و اتکاء فرموده و هرگز در تحقیق را بر محققان بعدی بهائی که بدون بغض و غرض در بعضی از جزئیات به نتایج متفاوتی می‌رسند و بعد آنها را با فروتنی و بدون داعیه مطرح می‌کنند نبسته اند و خود مشوق محققان تاریخ چون فاضل مازندرانی در ایران و حسن موقر بالیوزی در اروپا بوده اند.

هر کس توقیع منیع قرن یا GOD PASSES BY را خوانده باشد می‌داند که حضرتش در ورای حوادث به مسیری جریان اصلی و قانون عمده آنها یعنی فلسفه تاریخ نظر داشته اند و خواسته اند خصیصه های اعصار اصلی و عوامل و علل تحول از عصری به عصری را بیان کنند و ضمناً تاریخ امر را در ارتباط با تاریخ بشریت قرار دهند. ترجمه تاریخ نبیل هم از این جهت گیری ذهنی فارغ نبوده است چنان که مقدمه آن حکایت می‌کند. پس جزئیات وقایع، نقطه نظر اصلی آن حضرت نبوده و عدم تطابق پاردهای از این جزئیات با تواریخ دیگر نباید موجب ایراد و اعتراض بشود.

در مورد اشارات علمی که در آثار مبارکه هست اعتقاد اهل بهاء این است که بالاخره علم به مرحله ای خواهد رسید که به حقیقت آنها اذعان خواهد کرد کما این که در قرآن ذکر بعضی حقائق علمی بود که قرن‌ها بعد دانش بشری به آنها دست یافت پس فرد با انصاف و معتدل نباید از ملاحظه نصوصی که خلاف نظر عالمای امروز را متضمن است (چون نظریه اصالت انسان از نظر ژنتیک) برآشفته شود و جنجال راه بیندازد بلکه کافی است اظهار کند که این مطلب هنوز از طریق علم که مسلماً یگانه راه کشف حقایق نبوده و نیست به ثبوت نرسیده است.

اکنون که ذکری نیز از انصاف و اعتدال شد باید بلافاصله ذکری از فضائل و مناقب اهل علم کنیم چه از منظر بهائی ثمره درخت علم عمل است و عالم بی عمل به درخت بی بار می‌ماند که لایق نار است. البته علم «عظم منقبت عالم انسانی» است و «کنز حقیقی» از برای انسان است و «صاحبان علوم و صنایع راحق عظیم است براهل عالم» (تجلی سوم از تجلیات) و لکن عالم باید به برخی صفات و ملکات حسنه مشخص و ممتاز باشد از جمله انصاف - مروت - واقع بینی - صداقت - خضوع و فروتنی - حس خدمت و انسان دوستی - امانت و شرافت و صفاتی از این گونه که در آثار مبارکه به تفصیل مذکور است و البته عالم حقیقی نمی‌تواند به تأثیرات عملی پژوهش و کشف خود بکلی بی‌اعتنا باشد و در نتیجه بعد از توجه به احکام توقیعی یعنی شناخت واقعیت از سنجش ارج و اثر شناسائی و احکام تقدیری نظیر احکام اخلاقی غفلت کامل نماید و

فی‌المثل تأثیر احتمالی افکار و سخنان خویش را در تشمت اذهان و تزلزل اعتقادات مردم و ایجاد نفاق و انشقاق در جامعه بکلی نادیده انگارد. (۸)

ماحصل کلام این که همان گونه که امر مبارک بعرضه علم و علما احترام می‌گذارد اصحاب علم اعم از بهائی و غیر بهائی نیز باید قلمرو دین را محترم شمارند و موازینی را که در مدرسه و آکادمی آموخته‌اند به اصرار و لجاجت نخواهند بر عرصه دین که جولانگاهی دیگر دارد تطبیق و تحمیل کنند. مانند آن دانشمند جوان بهائی که در مجلسی گفته بود زبان عربی جمال مبارک با سبک کلام فصحای امروز جامعه‌های عرب فاصله دارد و بیشتر طعم فارسی می‌دهد غافل از این که اولاً حق کلام خود را در کتاب اقدس میزان قرار داده نه کلام خلق را ثانیاً باعتبار صرف ضابطه کلام خلق ابوالفضائل گلپایگانی شهیر که قطعاً بیش از دوست جوان ما عربی می‌فهمیده صفحاتی از کتاب فرآید خود را به ستایش و ثنائی که فصحای عرب نثار سبک و لحن آثار حضرت بهاء‌الله کرده‌اند اختصاص داده و ثالثاً آنچه از کلام حق انتظار می‌رود انطباق با شیوه سخن مجامع آکادمیک نیست بلکه خلاقیت است، خلق انسان تازه و تمدن تازه.

نکته ششم که محتاج اندکی غور و تعمق است عادت بعضی نورسیدگان عرصه پژوهش است باین که منابع بهائی و غیر بهائی و نیز منابع ضد بهائی را در یک سطح قرار دهند و نام این کار را OBJECTIVITY یا رعایت اصل عینیت بگذارند نظیر یکی از مورخان ساکن غرب که تخصصش در عهد قاجار است و برای اثبات بی‌طرفی علمی ناسخ التواریخ محمد تقی سپهر را در شرح احوال حضرت طاهره ملاک قرار داده و درباره این زن که از قهرمانان کم‌همال تاریخ بشریت است نقل می‌کند آن چه را که در باره زنی اسیره‌های نفس می‌توان نگاشت. حیرت‌بنده نه فقط از این جهت است که چرا نقد و ارزیابی منابع که از روش‌های محرز اصحاب علم است در این مورد صورت نگرفته و کتابی را که یک درباری سرسپرده ناصرالدین شاه صریحاً برای کینه‌توزی با امر جدید نوشته فاقد اعتبار تلقی ننموده بلکه حتی به منطق عقلی خود مراجعه ننموده که چنین زن قهرمان حماسه‌آفرینی که حتی در برابر یکی از مقتدرترین شاهان زمان سر تسلیم فرود نیاورده نمی‌توانسته با تصویری که محمد تقی سپهر از او ارائه کرده مطابق باشد.

از آن چه مذکور آمد مقصود این نیست که از ذکر منابع غیر بهائی چشم‌پوشیم مقصد تنها این است که هر منبعی را قبلاً ارزش یابی کنیم و ضمن قبول اصل عینیت یا OBJECTIVITY از نیاتی که نفوس را به تجزیه تاریخ بوجهی یا وجه دیگر برانگیخته

غافل نباشیم و در مورد عینیت هم چنان فکر نکنیم که قدمای کردند چون دانش ما لزوماً محصول ذهن ما و ذهن ما پرورده اجتماع و فرهنگ خاصی است و در نتیجه نسبی است و اگر در اجتماع دیگر و فرهنگ دیگر پرورده شده بودیم احتمالاً بنحو دیگری واقعیت را می دیدیم و تفسیر می کردیم چنین توجهی البته ما را از غرور و صدور احکام قطعی بلاشروط نجات خواهد داد. سه جلد کتاب بحث المعرفة ادگار مورن E. MORIN جامعه شناس و متفکر معاصر فرانسوی یادآور ماست که شناسائی مادی ترین و صوری ترین اشیاء را نمی توان از شناخت ذهن شناسنده که ریشه اش در فرهنگ، جامعه و تاریخ بخصوصی است منفک نمود. (۹)

چون سخن از ذهنیت و عینیت و یگانگی یا بیگانگی میان آنها رفت توضیحاً عرض کنم که تمام تاریخ تمدن غرب چنان که بعضی از محققان نیز توجه کرده اند بر اساس تأکید بر تفکیک و تفریق و تشخیص تفاوتها بنا شده و از همین روتفکیک فلسفه از علم و تجزیه علم بدانش های فرعی سیری طبیعی بوده و بهمان قیاس است تفکیک ماده و جسم از روح و جدا کردن شئی مورد شناسائی OBJET از شخص شناسنده SUBJET و بجان هم انداختن وجود و ماهیت و فاصله نهادن میان حیات مادی و حیات روحانی، میان زندگی اقتصادی و اصول اخلاقی و نظائر آن. از تحول دانش بشری در قرن حاضر می توان استنباط کرد که متدرجاً تجزیه و تحلیل و تفکیک و تفریق از رونق می افتد و در همه جا کوشش در یافتن پیوند نهانی میان دو قطب شناسائی در کار است. در ساحت علوم امروز بحث از

INTERDISCIPLINARITE و TRANSDISCIPLINARITE

یعنی روابط عمقی میان انواع دانش ها و شناسائی های می شود و در بحث المعرفة یا EPISTEMOLOGIE تصدیق شده است که معرفت منحصرأ انعکاس واقعیت در ذهن نیست بلکه ذهن شخص هم باعتبار تعلق به جامعه و فرهنگ خاص تأثیر عمیق در جهت و نوع معرفت دارد و در پزشکی معلوم شده است که احوال روحی شدیداً در سلامت و بیماری جسم تأثیر دارد و حتی علم اقتصاد را فارغ از شرائط روانی عمال اقتصادی و جهات اخلاقی بدرستی نمی توان مطالعه کرد. خلاصه جهت علوم در تقریب است نه تفریق، و از همین رو آن گونه تفکیک ها که در گذشته مقبول بود مثلاً بین ماده و روحانیت دیگر نمی تواند در زمان ما معتبر شناخته شود.

پس به کسانی که می گفتند دین یعنی عقائد و آداب و رسومی که موضوع آن ها امر مقدس یا خداست باید گفت که دین به حیات مادی انسان هم می پردازد و در عین

حال امری روحانیست چنانکه وجود تعالیم اقتصادی در امر بهائی نباید موجب حیرت پژوهندگان گردد. از آن سوی هم نباید امر بهائی را در تعالیم اجتماعی و مبادی اداری و سازمانی محدود انگاشت. اساس امر بهائی چون هر امر دیگر جنبه روحانی و عرفانی آن است و امر بهائی را در کلیت جامع آن باید مطالعه کرد چنان که قبلاً متذکر شدیم. در عین حال باید متذکر باشیم که اگر بعد روحانی را در علوم نظیر روانشناسی - پزشکی - و فونونی چون فن مدیریت وارد کنیم شاهد تحول عظیمی در آنها خواهیم بود چنان که در فن مدیریت روشن شده است که مکاتب مکانیکی نظیر مکتب تیلوری که کارگرا به مرتبه ماشین تنزل می داد و حرکات و سکانات او را کنترل می کرد راه بجائی نخواهد برد در حالی که مکاتب جدید به اهمیت روحیه و شوق و آمادگی به خلاقیت در کارگریا کارمند واقف است بهمین قیاس در مطالعه فرهنگ اقوام بیگانه چون مردم ابتدائی، نمی توان تنها به مشاهده و ثبت پدیده های بیرونی اکتفا کرد بلکه باید به معنی و مفهوم و ارزشی که هر پدیده در ذهن و درون افراد دارد دست پیدا کرد و الا آن مردم شناسی یا قوم شناسی اطلاعاتی بسیار سطحی خواهد داد همان طور که در بسیار موارد تاکنون بر همین وجه مانده است.

پس مطالعات بهائی علاوه بر مجموع نگری که ذکرش رفت باید همواره متوجه هر دو جنبه مادی و معنوی، صوری و اخلاقی پدیده ها و قضایا باشد.

این بنده ناچیز را اعتقاد بر آن است که امر بهائی با وارد کردن جنبه هائی که ذکرش رفت افق های تازه ای را بر علوم بشری می گشاید که هنوز نسل حاضر از درک وسعت و عظمت نورافشانی آن عاجز است. در علوم پزشکی - بهداشت - تغذیه - روان شناسی - جامعه شناسی - ادیان تطبیقی - مردم شناسی و فرهنگ شناسی و بسیاری دانش های دیگر فرآورده های امر جدید باندازه ای است که هر کدام می تواند موضوع تحقیقات مبسوط و انتشارات ممتعی گردد و ما نسل حاضر متأسفانه در این مورد هنوز در خم یک کوچه هستیم و راهی بس دراز در پیش داریم.

ضمناً از آن چه به اجمال مذکور آمدین نتیجه رامی توان گرفت که تحقیقات علمی امروزی خصوصاً در رشته های علوم انسانی متکی بر بنیادهای فکری مادی و نسبی متفاوت از پایه هائی است که تحقیقات بهائی باهماهنگی علوم جدید که دارد از قالب های تنگ قرون هیجدهم و نوزدهم بیرون می آید بر آنها تکیه می کند. محقق بهائی باید همواره متذکر این تفاوتها باشد و غرور آکادمیک او را به سرایشی نیندازد که برخی از پیشروان راه، ناآزموده گرفتار آن شده اند.

زیرنویس ها

- ۱- یعنی سیرعالم از مرحله تفکر مذهبی به تفکر عقلی و از آن جابه علوم مثبتة تجربی
- ۲- دوستان می توانند در این زمینه بکارهای ادگار مورن MORIN و آ. کوستلر A. KOESTLER در زبان فرانسه و از آن F.CARA در زبان انگلیسی مراجعه کنند.
- ۳- REALITY JUDGMENT ' VALUE
JUDGEMENT (JUEMENT DE REALITE ; JUEMENT DE VALEUR)
- ۴- رجوع شود از جمله به توفیق حضرت ولی امرالله خطاب به یک فردبھائی مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۲ و دستخط معهد اعلی به فردی مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۹۳
- ۵- رجوع شود به خوشه های خرمن ادب و هنر - شعاره -
- ۶- ترجمه غیرمصوب
- ۷- ر.ک . مکتوب صادره از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به یک مدرسه تابستانه بھائی مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۲
- ۸- بیت العدل اعظم در دستخطی بیک فردبھائی مورخ ۱۸ جولای ۱۹۷۹ فرموده اند که در آثار مبارکه مکرراً از این برحذر داشته شده اند که بانفسیرات متغایر خود از آثار و تعالیم مبارکه سبب تشمت و اختلاف یاران شوند
- ۹- ر.ک :

LA METHODE

VOL 1- LA NATURE DE LA NATURE

VOL 2- LA VIE DE LA VIE

VOL 3 - LA CONNAISSANCE DE LA CONNAISSANCE

نقش ترجمه در سیر فرهنگ

سخنرانی دکتر سیروس علانی

ملت های متمدن دنیا از قدیم با هم مربوط بوده اند. تمدن های بزرگ بشری با هم داد و ستد فرهنگی داشته اند. آنچه امروز را با دوران های گذشته متفاوت می سازد، این است که جهان متمدن با گذشت زمان به تدریج وسیع تر شده و در عصر ما تقریباً تمامی کره زمین را فرا گرفته است. رشد این ارتباط و دادوستد فرهنگی با شروع انقلاب صنعتی در قرن هجدهم سریع تر شده و در سده بیستم با دگرگونی کامل وسائط مسافرت و وسائل مخابرات، از حد بیش بینی های اوایل قرن بیسی فراتر رفته است.

مهمترین مشکل و مانع این مناسبات همواره خط و زبان بوده که هسته اصلی فرهنگ هاست. اگر در دنیای امروز خط و زبان بین المللی که از جمله تعالیم اساسی امر بهائی است، وجود می داشت، دیگر ترجمه موردی پیدا نمی کرد. بنده در جوانی خوشبین بودم و امیدوار که بشر به زودی اهمیت این تعلیم اساسی را در ارتباط و تفاهم جهانی، حس خواهد کرد و نوعی زبان و خط عمومی را خواهد پذیرفت. ولی با گذشت زمان به تدریج به این نتیجه رسیدم که دنیا با این تعلیم هنوز بیگانه است و گاهی دشمن. نیروهائی که در جهت مخالف خط و زبان بین المللی فعالند، قوی تر از آنند که به این زودی ها از پای درآیند. اکثر اقوام تنها در پی آنند که با هر وسیله و تدبیری که میسرشان باشد، خط و زبان خود را در دنیا رواج دهند. آنان با تعلیم مذکور به شرطی موافقت می کنند که خط و زبان ایشان بین المللی شود، و در غیر این صورت علاقه ای نشان نمی دهند.

ممالک انگلوساکسن بر این باورند که با گسترش جغرافیائی و با توانائی سیاسی و اقتصادی که بویژه بعد از دو جنگ جهانی به دست آورده اند، زبانشان به تدریج به عنوان زبان بین المللی مقبولیت یافته است و تصورشان بر این که زمان به نفع آنان در کار است. هدف اصلی ایشان گسترش فرهنگ خود به منظور حفظ برتری فعلی سیاسی و اقتصادی است که در این قرن به دست آورده اند. نمایندگان کشورهای مذکور در اکثر انجمن های

بین‌المللی بیشتر به علت زبانشان، درخشش و نفوذی خاص دارند. جایی که سایرین از زبان بین‌المللی در حد نیت و آرزو یاد می‌کنند، این ممالک مؤسسات مفصلی به وجود آورده‌اند تا زبان انگلیسی را چنان پیرو روند که در عمل نقش زبان بین‌المللی را ایفا کند و دنیا را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد.

اخیراً کتابی به دستم رسید به نام «داستان زبان انگلیسی» (۱) که گویا به فارسی نیز ترجمه شده است. طبق آنچه در این کتاب جالب آمده است، در پایان قرن شانزدهم که ویلیام شکسپیر در اوج هنرنمایی و خلاقیت خود بود، زبان انگلیسی زبانی بود بومی برای پنج تاهفت میلیون نفر، و دامنه آن از جزیره بریتانیا فراتر نمی‌رفت. اکنون انگلیسی زبان مادری بیش از ۳۷۰ میلیون نفر در انگلستان و آمریکا و ایرلند و کانادا و نیوزیلند و استرالیا و بعضی جزیره‌ها و منطقه‌های مربوط به این کشورهاست و دست کم ۴۰۰ میلیون نفر دیگر در کشورهای نیجریه و کنیا و تانزانیا و یوگاندا و زامبیا و افریقای جنوبی و هند و پاکستان و برمه و سری لانکا و مالزی و فیلیپین و بعضی مناطق دیگر، انگلیسی را به عنوان زبان دوم در سطحی گسترده به کار می‌برند. جمع این دو رقم، یعنی ۷۷۰ میلیون، حدود سیزده درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد، و هیچ تک‌زبان دیگری تا این حد در عالم گسترش نیافته است، چه زبان‌هایی که در کشور چین متداول است، به قدری با هم متفاوتست که مردم شمال و مرکز و جنوب چین که به چینی پکنی، شانگهای و کانتونی صحبت می‌کنند، نمی‌توانند با هم گفتگو نمایند، و ارتباط آنان تنها از طریق خط تصویری چینی است که در همه جا مشترک است. لهجه ماندارین که آنرا برای تمام سرزمین چین در نظر گرفته‌اند، دچار همان سرنوشت غم‌انگیزی است که بر سر زبان ملی هندوستانی آمده است.

بر اساس این آمار، بعد از چهار صد سال فشار سیاسی و اقتصادی و لشکرکشی‌ها و جنگ‌های پیروزمندانه و استعمار ممالک و مناطق، زبان انگلیسی تازه توانسته است در شش درصد مردم دنیا به عنوان زبان اول و در هفت درصد جمعیت جهان به عنوان زبان دوم نفوذ کند، و با همین سیزده درصد عنوان مهم‌ترین زبان را از نظر جمعیت و گسترش جغرافیایی به دست آورد. رشد واژگان زبان انگلیسی نیز قابل ملاحظه است. این زبان با حدود پانصد هزار واژه و پانصد هزار اصطلاح کوتاه ترکیبی، غنی‌ترین واژگان را در میان زبان‌های عالم داراست. برای مقایسه باید گفت که زبان آلمانی حدود یکصد هشتاد و پنج هزار واژه و زبان فرانسوی حدود یکصد هزار واژه مستقل دارد.

برای سه چهارم مخابرات الکترونی جهانی و نیمی از مجلات علمی و فنی دنیا از زبان انگلیسی استفاده می‌شود. هشتاد درصد اطلاعاتی که در کامپیوترها (رایانه‌ها) ذخیره

شده و بخشی از آن به شبکه جهانی اینترنت راه یافته است، به انگلیسی است. زبان عمومی بسیاری از فعالیت های جهانی مانند دریانوردی و هواپیمائی و بازرگانی و ورزش انگلیسی است. زبان های دیگر با پیشرفت علم و صنعت هر روز تعداد فزونی از واژه ها و اصطلاحات انگلیسی را به عاریت می گیرند. ژاپنی ها بعد از جنگ جهانی دوم بیش از بیست هزار واژه از انگلیسی وام گرفته و وارد زبان خود کرده و از این بابت نه ربی و نه حق تقلیدی پرداخته اند. این جمله انگلوساکسن ها را قانع کرده است که زبان های مصنوعی و یا تحمیلی حریف زبان طبیعی آنان که از طرف مردم جهان به تدریج پذیرفته شده، نیست، و پیروزی نهائی از آن ایشان است.

با این شرح شاید به نظر بعضی برسد که تکلیف زبان بین المللی دیگر معلومست، و خواسته یا ناخواسته باید به زبان انگلیسی به عنوان زبان جهانی گردن نهاد. ولی مسئله زبان رسمی بین المللی به این سادگی نیست، چه دیگر ملل دنیا و از جمله ملل فرانسه زبان با احساس خطر بیکار ننشسته، برای مقابله به بعضی اقدامات احتیاطی و از جمله اصرار در حفظ و گسترش زبان خود، دست زده اند. به نظر می رسد که دنیا به جای گرایش به سوی وحدت زبان، در جهت کثرت زبان در حرکت است. در سالهای اخیر حتی کشور کوچک لوکزامبورگ با حدود سیصد هزار جمعیت که زبان رسمی اش در سابق آلمانی و سپس فرانسوی بوده، لهجه محلی لوکزامبورگی را زبان رسمی کشور اعلام کرده است. ایالت کم جمعیت ویلز (گال) در غرب جزیره بریتانیای کبیر، لهجه محلی ولش را زبان رسمی خود شناخته است. بنابراین مراتب، همانطوریکه در سابق صاحبان هر فرهنگی سعی داشتند از راه ترجمه، فرهنگ خود را به سایرین منتقل کنند و یا به میراث دیگر فرهنگ های ارزنده جهان دست یابند، در حال حاضر نیز راهی جز ترجمه نداریم و نمی توانیم به امید خط و زبان بین المللی بیکار بنشینیم.

از آنجا که این مقاله کوتاه مجال برای سیر در تاریخ تفصیلی ترجمه و اثر آن در پیشرفت فرهنگهای جهانی به دست نمی دهد، ناچار باید به اختصار پرداخت و گفت که «کتابخانه اسکندریه» که به فرمان اسکندر کبیر و توسط بطلمیوس اول، نخستین پادشاه بطالمة مصری، در سال ۲۹۰ قبل از میلاد تأسیس شد، مرکز ترجمه بسیاری از آثار معتبر آن روز جهان، چون کتاب تورات، به یونانی بود. این مؤسسه که به «آکادمی اسکندریه» معروف شد، دارای موزه و مدرسه و پژوهش خانه علمی بود، و بزرگترین مجموعه کتاب های یونانی و آنچه به یونانی ترجمه کرده بودند، در آن گردآوری و تنظیم و فهرست بندی شده بود. شمار کتاب ها و طومارهای این مرکز را پانصد هزار دانسته اند، ولی معلوم نیست چه تعدادی

ترجمه از دیگر زبانها بوده است. کتابخانه اسکندریه نه تنها حافظ این کتب بود، بلکه وسائل و دانش لازم برای فهم آنها را نیز در اختیار دانش پژوهان قرار می داد که ترجمه را باید مهمترین آن وسائل دانست. نقشی که این کتابخانه در شکوفائی و گسترش فرهنگ یونانی ایفا کرده غیر قابل انکار است.

در ایران در زمان ساسانیان در «آکادمی جندی شاپور» بسیاری از کتاب های یونانی به زبان پهلوی ترجمه شد. این آکادمی حدود پانصدسال تا قرن هشتم و نهم میلادی برپا بود. در آنجا از جمله پزشکان از دانش و تجربه ملل دیگر یعنی از طب هندی و یونانی و اسکندرانی و سریانی، از طریق ترجمه کتب آنان، سود می بردند. انوشیروان که پادشاه دانش پروری بود، طیب مشهور ایرانی «برزویه» را به هند فرستاد که کتابهای علمی به زبان سانسکریت را جمع آوری کند و به ایران بیاورد تا به زبان رایج آن روز ترجمه شود. این آکادمی را جامعترین محصول فرهنگی ساسانیان دانسته اند. دانش پژوهان از همه جای دنیای آن زمان برای کسب علم و معرفت و شکوفائی استعداد خود، راهی جندی شاپور می شدند.

بعد از تسلط اسلام، بیت الحکمه بغداد در سال ۷۴۹ م در شروع حکومت عباسیان بیشتر به این منظور تأسیس شد که در آن آثار علمی یونانی و ایرانی و هندی به عربی ترجمه شود. در زمان خلافت هارون الرشید، این مؤسسه ترقی بسیار کرد، و در دوره خلافت مأمون در اوایل قرن سوم هجری، به اوج شکوفائی خود رسید، و به صورت آکادمی علوم و تحقیقات علمی درآمد. وقتی مأمون لشکر امپراتور روم شرقی را در انقره (آنکارا) شکست داد، از جمله شرایطی که به امپراتور مَقهور تحمیل کرد، این بود که تعداد زیادی از کتابهای اصیل یونانی را از قسطنطنیه به بغداد بفرستد تا به عربی ترجمه شود. امپراتور ابتدا در اجرای این ماده قرارداد درنگ داشت، ولی بر اثر اصرار و پیگیری مأمون، تعداد زیادی کتاب یونانی را بار یکصد شتر کرد و به بغداد فرستاد. بسیاری از کتب علمی دنیای قدیم از زبان های یونانی و ایرانی و هندی و سریانی و غیر آن در مؤسسه مذکور و در آن دوره به عربی ترجمه شد. کتاب معروف هیئت بطلمیوسی بنام «المجسطی» در آن مرکز سه بار به عربی برگردان شده است. شکوفائی و بسط فرهنگ اسلامی در آسیا و شمال افریقا و بخشی از غرب اروپا از قرن هفتم تا پانزدهم میلادی بیشتر مدیون این مرکز و دیگر مراکز پژوهشی اسلامی است که اساس کارشان ترجمه کتب سودمند از دیگر زبان ها به عربی بوده است. در قرن پانزدهم با ترجمه مستقیم آثار یونانی به لاتینی ایتالیای و سپس در دیگر کشورهای اروپائی، تجدید حیات فرهنگی و علمی اروپا (رنسانس) آغاز شد، و

در حالی که مؤسسات تحقیقی اسلامی یکی بعد از دیگری به علل مختلف که خارج از بحث ماست، فرو می ریخت، اروپائیان با ترجمه آثار یونانی، فرهنگ پیشرفته یونان را بازیافتند، و برآن اساس فرهنگ جدیدی در اروپا به وجود آوردند که در حال حاضر دنیا را فراگرفته است. (۲)

در ایران نیز بعد از قرن ها سکوت و غفلت، در زمان پهلوی ها، نهضتی در ترجمه آثار مهم جهانی پدید آمد که با تأسیس « مؤسسه ترجمه و نشر کتاب بنیاد پهلوی » به اوج خود رسید. ولی فشارهای سیاسی و محدودیت های مالی نگذاشت که این نهضت به صورتی آزاد و مؤثر شکوفا شود.

جامعه بهائی شروع نهضت ترجمه خود را مدیون حضرت شوقی ربانی است که آثار مهم امری را با دقتی بی نظیر به انگلیسی ترجمه فرمودند، و این اقدام پایه گسترش سریع امر در تمامی عالم شد. روش جامعه بهائی در ترجمه هر چه بیشتر آثار خود به اکثر زبانهای مهم دنیا روشی است صحیح و ضامن پیشرفت تبلیغ و گسترش جغرافیائی امر بهائی. مراجعه ای سریع به آمار جامعه بهائی صحت این ادعا را تأیید میکند.

در کتاب سال دانشنامه بریتانیکا آمار جامعه بهائی مربوط به سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶

به این شرح آمده است: (۳)

درصد افزایش	آمار ۱۹۹۶	تعداد نفوس بهائی آمار ۱۹۹۵
۳/۹ درصد	۱۹۲۳۰۰۰ نفر	۱۸۵۱۰۰۰ نفر
۷/۳ درصد	۳۲۳۰۰۰۰ نفر	۳۰۱۰۰۰۰ نفر
۲/۱ درصد	۹۵۰۰۰ نفر	۹۳۰۰۰ نفر
۰/۴ درصد	۷۲۲۰۰۰ نفر	۷۱۹۰۰۰ نفر
۰/۲ درصد	۳۵۷۰۰۰ نفر	۳۵۶۰۰۰ نفر
۲/۶ درصد	۷۷۰۰۰ نفر	۷۵۰۰۰ نفر
۴/۹ درصد	۴۰۴۰۰۰ نفر	۶۱۰۴۰۰۰ نفر

بر اساس این آمار جمع کل نفوس بهائی هر چند رقمی قابل ملاحظه است و رشد سریع جامعه را از نظر تعداد نفوس نشان می دهد، ولی در مقایسه با جمعیت دنیا رقمی کوچک و در حدود یک در هزار است. اما از نظر گسترش جغرافیائی، همین آمار

نشان می‌دهد که امر بهائی در ۲۱۰ کشور و سرزمین از رقم کل ۲۶۲ کشور و سرزمین عالم، مستقر است که بعد از عالم مسیحی در رتبه دوم قرار دارد. مسلمین در ۱۸۴ کشور و سرزمین پراکنده اند و از این نظر در رتبه سوم واقع شده‌اند. بدیهی است ترجمه آثار بهائی به بیش از هشتصد (۸۰۰) زبان و لهجه مهم عالم، در این گسترش سریع جغرافیائی نقشی عمده داشته است.

از آنجا که فرصت ما محدود و مطلب گفتنی در مورد ترجمه بسیار است، بهتر است که نخست نتیجه‌ای که منظور این بحث است، بیان شود و سپس نکاتی چند در مورد ترجمه بویژه در ارتباط با آثار بهائی و زبان فارسی مطرح گردد. بر این اساس باید گفت که جامعه فارسی زبان در ترجمه آثار امری از دیگر زبان‌ها به فارسی و از فارسی به زبان‌های دیگر از دو نقطه نظر عقب افتاده است، و این واقعیت بطور کلی در مورد جامعه فارسی زبان در ترجمه آثار مهم ادبی و علمی جهان به فارسی و یا برعکس نیز صادق است.

نقطه نظر اول: با آنکه بعضی از توفیعات انگلیسی حضرت شوقی ربانی و برخی از آثار ارزنده دیگر از انگلیسی و دیگر زبان‌ها به فارسی ترجمه شده، مانند کتاب حسن موقر بالیوزی تحت عنوان «بهاءالله شمس حقیقت» و نیز کتاب ویلیام هاجر و دوگلاس مارتین تحت عنوان «دیانت بهائی آئین فراگیری جهانی»، ولی هنوز تعداد قابل ملاحظه‌ای از آثار آن حضرت و نیز بسیاری از کتاب‌ها و مقالات سودمند که به زبان‌های خارجی راجع به امر بهائی و در مورد مسائل مربوط به این امر به چاپ رسیده، به فارسی برگردان نشده است. از سوی دیگر کتب و مقالات تحقیقی و دست‌اولی نیز در موارد مذکور به فارسی تألیف و منتشر شده که کوششی برای ترجمه آنها حتی به انگلیسی به عمل نیامده است.

نقطه نظر دوم: ترجمه در مقابل مشکلات بسیاری که دارد - بزودی به بعضی از آن مشکلات اشاره خواهد شد - دست کم دارای این مزیت مهم است که مترجم میتواند مطالب را در قالب زبان روز بریزد، و از شوق و ذوق خواننده به مطالعه نوشتار روان باواژه‌های آشنا سود برد. منظور از زبان روز زبانی است که عموم مردم، و نه تنها استادان و دانشمندان، به کار می‌برند. مترجم باید این زبان را با پرهیز از هر گونه تعصبی پذیرا باشد. اگر تعصب زبانی در نویسنده رخنه کند، او را از زبان مورد فهم عموم دور می‌سازد. این فاصله‌گیری در هر جهتی دیده شده است. بعضی تعصب دارند فارسی سره بنویسند و واژه‌هایی را به کار می‌برند که اگر هم صحیح و سابقه‌دار باشد، مفهوم عموم نیست.

آخشیج به معنای عنصر، نایبوسیده به معنای غیرمنتظر، سگالش به معنای مشورت و بحث، پادفراه به معنای جزا، کانا به معنای ابله، هوده به معنای سود، بایا به معنای ضروری، ورجاوند به معنای برانزده و امثال آن مفهوم عموم نیست. جمله «سگالش با کانا هوده ای ندارد» (مشورت با ابله سودی ندارد) صحیح است، ولی آیا فهم آن برای مردم عادی آسان است؟ بعضی برعکس در بکار بردن واژه های فرنگی اصرار دارند. به این جمله توجه کنیم: «سازمان... با مناسبات میلیتاریستی و ماکیاولیستی خود کاریکاتوری از دموکراتیزم اپوزیسیون به دست می دهد.» جوانی فارغ التحصیل دانشگاه معروف ام - آی - تی امریکا تازه از شهر بوستون به ایران مراجعت کرده و در دانشگاهی استادیار شده بود. در یکی از مجامع بین دانشگاهها که بنده نیز حاضر بودم، این استادیار حتی افعال را به انگلیسی بیان می کرد که «مادر کلاس روم (Classroom) ویت (Wait) کردیم تا تیچر (Teacher) ارایو (Arrive) کرد و لکچر (Lecture) خود را استارت (Stars) کرد و...» رئیس دانشگاه جندی شاپور اهواز که در آن جلسه حضور داشت، طاقت نیاورد. سخن این جوان مستفرنگ را قطع کرد که آقا این زبان ماساچوستی (ماساچوست نام ایالتی در امریکا است که بسیاری دانشگاههای بنام مانند هاروارد و ام - آی - تی را در خود جای داده است) را به یک سونه و فارسی حرف بزن.

به گفته یکی از استادان: «روزهائی بود که گرایش به دشت سواران نیزه گذار عرب زبان ما را دستخوش ترکتازی زبان تازی کرده بود، و در دوران معاصر وبای غرب زدگی به جان کلمات و عبارات فارسی افتاده و چون مرضی مسری به هر جزئی از گفتار و نوشتار مانفوذ کرده است.» نامهای زیبای ایرانی بانوان چون ژاله و منیژه و مزده و مهوش و پریسا در سابق به معصومه و عذرا و فاطمه و زینب و زهرا بدل شده و به تازگی به رزا و تینا و مارگریت و گلوریا و ویکتوریا تغییر یافته است.

اما برای حفظ این مزیت که ترجمه در قالب زبان روز و مفهوم عموم باشد، می توان و بلکه باید هر وقت زمان اقتضا کند، ترجمه جدیدی ارائه نمود، و کتاب راه همواره تر و تازه نگاه داشت. در مقایسه، ویرایش متون اصلی هر زبان در موقع تجدید چاپ نمی تواند از حد اضافه کردن مقدمه جدید و پانویس و فهرست و توضیح واژه های کهنه و مرده و فصل بندی و امثال آن که مطالعه و فهم مطلب را برای خواننده آسان ترمی کند، فرا تر رود. در این ارتباط شاید تنها کتاب معروف دکتر اسلمنت اسکاتلندی به نام «بهاء الله و عصر جدید» که به زبان فارسی نامانوسی ترجمه شده و نشانگر عدم آشنائی مترجم با زبان رایج فارسی بود، برای بار دوم بوسیله آقایان بشیرالهی و رحیمی و سلیمانی به

فارسی روان‌تری برگردان و منتشر شده باشد.

دو نقطه نظر بالا منظور و هدف بحث ما را روشن میکند ، و آن بطور خلاصه این است که برای گسترش معلومات جامعه بهائی فارسی زبان ، باید توجه بیشتری به ترجمه و تجدید ترجمه از زبان های دیگر در زمینه آثار امری و نوشتارهای وابسته ، مبذول شود ، و این توجه در جهت معکوس یعنی در ترجمه آثار فارسی به زبان های دیگر نیز سودمند است.

حال برگردیم به بیان چند نکته در مورد ترجمه بارعایت وقتی که در اختیار بنده و حوصله ای که در اختیار شماست :

در مورد صحت و دقت ترجمه و درجه اطمینانی که می توانیم به یک متن ترجمه شده داشته باشیم باید به « کالبد شناسی » ترجمه توجه کنیم . آنچه ما می خوانیم و یا می شنویم در گذر از مرحله خواندن و شنیدن تا مرحله فهمیدن و جذب کردن ، از سابقه فرهنگی ما متأثر می شود. به بیان دیگر از عبارت واحد هر کسی ممکن است چیز دیگری بنهمد. برای مثال اگر در اجتماعی ایرانی بگویند که فردا شب همه ساعت ۸ بعد از ظهر در منزل شخصی میهمانیم، برداشت فردی ایرانی تبار که در کشور آلمان بزرگ شده و به فرهنگ آلمانی خو کرده ، به احتمال قوی این است که نباید زودتر از ساعت ۸ در محل حاضر شود ، چه میزبان لابد هنوز آماده پذیرائی نیست ، و نیز نباید تاخیر کند ، چه مؤدبانه نیست که میزبان را منتظر بگذاریم . انعطاف پذیری یا نرمش او (۴) در این مورد شاید پنج تاده دقیقه در جهت تاخیر باشد. ولی برای شخصی که فرهنگ سنتی ایرانی دارد ، حضور سر ساعت در یک میهمانی ناشی از ذوق زدگی و کم شخصیتی است ، تا آنجا که اعتبار اشخاص تناسبی با میزان تاخیر آنان دارد . انعطاف پذیری حضور در میهمانی برای نام برده با توجه به فرهنگ سنتی اش ، شاید حدود یک ساعت و گاهی در جهت زود آمدن باشد . چه اگر میهمان خود را به میزبان نزدیک بداند و با او به اصطلاح خودمانی باشد ، مایل است زودتر برسد که در کارها به میزبان کمک ناخواسته کند.

این تفاوت فهم تازه در مواردی است که مطلب اصولاً روشن و خالی از پیچیدگی است . بسیاری از گفتارها و نوشتارهای هنری و ادبی و دینی و حتی علمی به عمد و یا به علت طبیعت مطلب دچار نوعی پوشیدگی و ابهام است ، و این جاست که هر کسی ، بسته به سابقه فرهنگی خود و علائق شخصی خویش ، ممکن است برداشت دیگری داشته باشد . گفته اند که نظم باشعور دو تاست . نظم مطلبی است روشن که با وزن و قافیه آمده است ، مانند این بیت مشهور :

«داشت عباسقلی خان پسری پسری ادب و بی هنری».

به جای این بیت منظوم میتوان گفت که «عباسقلی خان پسری ادب بی هنری داشت». در زبان فارسی حتی حساب و جدول ضرب را به نظم آورده اند که اطفال آسان از برکنند. اما شعر از احساس و عواطف شاعر متاثر است و معمولاً با نوعی ابهام توأم. ذهن خواننده یا شنونده را تحریک می کند که به سلیقه خود آن ابهام را بگشاید و به این وسیله وارد شعر شود.

حافظ در این مورد استاد اول است. اشعار او همیشه اسرار آمیز است و شنونده را به عالم درونی شاعر دعوت می کند. این است که هر کسی از شعر حافظ چیز دیگری می فهمد، و همه از او راضی هستند، زیرا آنان را به داخل گلستان شعر خود راه داده است که آنچه را می پسندند بردارند و برونند. در این اواخر همه جا حافظ شناسان بسیاری پیدا شده اند. جمعی از آنان هر یک مقاله ای و بعضی کتابی از مختصر تا مفصل در مورد اشعار حافظ نگاشته اند. تفاوت فهم و برداشت آنان از این اشعار، با آنکه همه از استادانند و دست کم خود را استاد می دانند، هر خواننده ای را دچار سرگیجه می کند.

برای مثال به بیت مشهوری از یکی از غزل های حافظ توجه کنیم که مطلعش این

است:

«ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد»
و آن بیت مشهور این است: «نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه
مسئله آموز صد مدرس شد». اکثر مردم بر آنند که منظور حافظ از «نگار» معشوقه اوست که به مکتب نرفته و نوشتن نیاموخته است، ولی با عشو و طنازی درس ها به صد معلم و مدرس مکتبی می دهد. ولی آیا معشوقه حافظ زنی است زیبا که به مکتب نرفته و کارش ناز و غمزه است؟ اگر چنین است، در جامعه بسته سنتی زمان حافظ چگونه سرو کار این زن با صد مدرس و شیخ مکتبی افتاده، و حافظ چگونه این ماجرا را افتخاری برای او دانسته است؟ این بیت به قدری معروف است که ضرب المثل شده و در مورد کسانی که سواد و تجربه ای ندارند و تنها با تظاهر و عوام فریبی و زبان بازی و پشت هم اندازی می خواهند رهبر و راهنما شوند و مقامی برای خود دست و پا کنند، گفته می شود که فلانی «به مکتب نرفته و خط ننوخته می خواهد به غمزه مسئله آموز صد مدرس باشد».

شنیدیم ادیبی در طهران اخیراً این بیت را نوع دیگری معنی کرده که منظور حافظ - حافظ قرآن کریم - از نگار و معبود خود کسی جز پیامبر اسلام نیست که به مکتب نرفته و خط ننوخته ولی مسئله آموز صد و بلکه هزاران مدرس بوده است. آنچه باقی میماند واژه

«غمزه» است که ادیب مذکور آن را اشاره به اثری مرموز و مؤثر میداند که در زن به صورت «ناز و عشوه» ظاهر می شود و در پیامبر به صورت «وحی و الهام». بعضی معتقدند که در موقعی که تعصبات و تظاهرات مذهبی در غایت شدت است، ادیب به کمک حافظ شتافته و با این تعبیر عجیب ولی ظریف، حافظ را در ظل و در جوار قرآن نشانده است.

بیشتر نوشته های فلسفی و عرفانی و بسیاری از آثار دینی از همین دست است. نیچه و هگل در این زمینه شهرت خاصی دارند. معروف است که یکی از شاگردان هگل از او معنی جمله ای را از یکی از نوشته های او خواستار شد. فیلسوف مروری به نوشته خود کرد و گفت: «وقتی می نوشتم معنی آن برداوند و برمن معلوم بود، اکنون فقط برداوند معلومست».

باعنایت به مطالب بالا می توانیم کالبدشناسی ترجمه را در سه مرحله خلاصه

کنیم:

۱- مطالعه متن نوشته اصلی به وسیله مترجم.
 ۲- فهم و جذب معنی: در این مرحله سابقه فرهنگی و جهان بینی مترجم، کم یا زیاد اثر می گذارد.

۳- بازگ کردن و یا بازنوشت مطلب به زبانی دیگر: در این مرحله مترجم ناچار آنچه را خود از مطلب فهمیده و کمابیش با احساس خویش آمیخته، بازگو می کند. البته میزان آشنائی مترجم به هر یک از دوزبان و فرهنگ وابسته به آن زبان ها نیز در این تحول نقشی عمده دارد. بنابراین مترجم کمتر نقش عکاس و یا نقاش کلاسیک را ایفا می کند، و بیشتر چون نقاشی است که احساس خود را از آنچه دیده، باز می تاباند، و بنابراین ترجمه او نوعی ترجمه احساسی (امپرسیونیستی) است. گاه باورهای مترجم چنان جزمی و بر وجودش مسلط است که جدا از سابقه فرهنگی و احساس طبیعی او، وارد مطلب می شود و نوعی ترجمه انتقالی (اکسپرسیونیستی) که رنگی از باورهای مترجم را دارد، به وجود می آید.

با آنکه روشهای مختلفی برای ترجمه آثار متفاوت معمول است، ولی به طور کلی مترجم خوب کسی است که سعی کند باورها و حتی احساس و فرهنگ شخصی خود را به یک سو نهد و بیشتر مانند عکاس عمل کند تا نقاش. امانت در ترجمه باید به حدی باشد که اگر در اصل ابهامی هست، آن ابهام در ترجمه نیز منعکس شود، نه آنکه آن مشکل به وسیله مترجم و به سلیقه وی گشوده شده باشد. همانطوریکه ذهن خواننده متن برای فهم و رفع ابهام فعال می شود، باید ذهن خواننده ترجمه نیز به حرکت آید.

اگر مترجم در هر دو زبان یکسان مهارت ندارد، باید به زبانی ترجمه کند که در آن ماهر است، و برای زبان دیگر همکاری ماهر در آن زبان انتخاب کند. ترجمه دو نفری که هر یک در یکی از دو زبان ماهر باشد، در غرب رواج یافته است.

ترجمه می‌تواند شیوایی و امانت را تا حدودی یک جا جمع کند. گاهی امانت مهم ترست، مانند ترجمه‌های حقوقی و سیاسی و تاریخی و تجاری و مذهبی، و گاهی شیوایی، مانند ترجمه‌های ادبی، داستان‌ها، حماسه‌ها، نمایشنامه و اشعار. البته اگر هدف ترجمه این باشد که همه زیبایی‌ها و خصوصیات و اشاره‌ها و استعاره‌های اثری از زبانی به زبان دیگر نقل شود، دست کم در مورد شاهکارهای ادبی، حصول این مقصود محال می‌نماید. هنگام تغییر ظرف زبان، هزاران زیبایی فرار از دست می‌رود. مترجم هر چند دقیق و امین باشد و صمیمانه به کار خود عشق ورزد، نمی‌تواند بر بسیاری از این ضایعات راه بندد. شاهکارهای ادبی و عرفانی و حماسی چنان آکنده از زیبایی و موسیقی کلام و سحر شاعرانه و غنای تخیل و ابداع هنرمندانه است، که مترجم در هر جمله، در هر بیت و مصراع، به جستجو و کوشش بزرگی خوانده می‌شود، کوششی که اگر درجائی که رضایت نسبی حاصل است، رها نگردد، هرگز پایانی نخواهد داشت. بخشی از این شاهکارها نوعی است که هیچ مترجمی به داخل آن راه نمی‌یابد، و هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند زیبایی و آهنگ و هیمنه آن را محفوظ بدارد. این زیبایی و عظمت منبعث از مجموعه عواملی است که بردن همگی آنها به زبانی دیگر، به علت تفاوت خصوصیات و کلمات و ترکیبات زبان‌ها و نیز به جهت اختلاف فرهنگ‌ها، امکان عملی ندارد. در برون و در درون معنی ظاهری عبارات و گاه کلمات، زندگی پرشکوه و روح مرموزی موج می‌زند که در ترجمه مشکل بتوان بدان راه یافت. اگر این زندگی به درستی درک شود و بارعایت امانت به بهترین وجه ممکن به زبانی دیگر منتقل گردد، مترجم به کمال آرزوی خود رسیده است. همین عوامل سبب شده است که آثار ارزنده مرتباً تجدید ترجمه شود. تراژدی مکبث، اثر جاودان شکسپیر بیش از دوازده بار به وسیله مترجمین مختلف که بعضی چون موریس مترلینگ خود نویسنده‌ای شناخته شده‌اند، به زبان فرانسه برگردان شده است. درسالهای اخیر ترجمه جدیدی از کتاب مقدس - تورات و انجیل - به انگلیسی و از کتاب انجیل به فارسی منتشر شده است. (۵) این بار ترجمه فارسی انجیل از روی متن یونانی که قدیمی ترست، صورت گرفته است. این ترجمه با ترجمه سابق تفاوت‌هایی دارد. حضرت عبدالبهام مخصوصاً در مفاوضات مبارک، آیات بسیاری از ترجمه قدیم فارسی را نقل فرموده‌اند که جا دارد، وقتی این اثر مبارک تجدید طبع می‌شود،

ترجمه جدید نیز در حاشیه درج گردد. آنجا که حضرت عبدالبهاء آیه اول از باب یازدهم مکاشفات یوحنا را نقل میفرمایند (در صفحه ۳۵ مفاوضات): «و نیی مثل عصابه من داده شد و مرا گفت برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می کنند پیمایش نما...» در ترجمه جدید به این صورت آمده: «به من چوب بلندی که مانند چوب اندازه گیری بود، دادند و گفتند برو معبد خدا و مذبح را اندازه بگیر و عده عبادت کنندگان را بشمار...»

حضرت شوقی وقتی کتاب ایقان را ترجمه فرمودند از جرج تانسند که بازبان یونانی و ادبیات کلیسایی آشنا بود، خواستند که در مورد آیه های تورات و انجیل که جمال مبارک از ترجمه عربی نقل فرموده اند، به اصل یونانی مراجعه کند، تا اگر اختلافی باشد، از متن یونانی که معتبرتر است به انگلیسی ترجمه شود. بنده بر آنم که ترجمه های حضرت شوقی از فارسی و عربی به انگلیسی، با امانت و دقت خاصی که مرعی داشته اند، باید نمونه ای برای ترجمه های امری باشد. انگلیسی مبارک، برخلاف مشهور، نسبتاً آسان و روانست. به ترجمه رساله مدنیه به وسیله مرضیه خانم گیل مراجعه فرمائید. روان ترین بخش آن چند صفحه ترجمه حضرت شوقی ربانی است که مرضیه خانم عینا نقل کرده است. حضرتش در این ترجمه ها امانت را همواره بر شیوائی مقدم داشته اند، و انطباق ترجمه با اصل، مثلاً در مورد کتاب ایقان، شگفت آور است. کتاب مستطاب اقدس بر اساس همین روش ترجمه شده، و در آن اصل امانت در درجه اول اهمیت قرار گرفته است. در کلاسی در لندن که برای مطالعه ترجمه کتاب اقدس تشکیل شده بود، شخصی از حاضران که حقوقدان بود، عنوان کرد که عبارت «والذی منع» در آیه «والذی منع انه من اهل الضلال ولو یاتی بكل الاعمال» که به انگلیسی «deprived Whoso» ترجمه شده، مبهم است، زیرا معلوم نمی کند که شخص به اراده یا غفلت خود از شناسائی حق منع شده، و یا عوامل خارجی سبب منع او بوده اند، و چگونه می توان این دو حالت را معادل دانست. در جواب عرض شد که این ابهام در اصل هم موجود است، و بنا بر این ترجمه صحیح است، زیرا عین ابهام را به انگلیسی منتقل کرده است. نکته قابل توجه دیگر در این ارتباط آنست که اگر ترجمه از روی ترجمه دیگری انجام گرفته باشد، انحراف از اصل بیشتر می شود، زیرا خصوصیات فرهنگی و ناتوانی های مترجم جدید بر آنچه از مترجم اول بر جای مانده، مزید می گردد. کافی است اثری را از فارسی به انگلیسی ترجمه کنیم و سپس از انگلیسی به فارسی به وسیله مترجم دیگری برگردانیم، و ترجمه اخیر را با اصل فارسی مقایسه کنیم و ببینیم که تفاوت ره از کجاست

تا به کجا، به همین دلیل است که در ترجمه آثار امری از زبان های دیگر به فارسی، آنجا که بیانات مبارکه نقل شده، سعی می شود اصل آیات والواح ذکر گردد.

متأسفانه در بعضی از ترجمه های امری از روشی که بیان شد، پیروی نشده است. برای مثال به سه نمونه اشاره می شود:

نمونه اول: ترجمه مقدمه ای است که خانم کلیفورد - بارنی بر کتاب «مفاوضات» نگاشته و در ترجمه انگلیسی (۱۹۰۸) و بعد در ترجمه فرانسه کتاب آمده است. مترجمی ناشناس این مقدمه را به فارسی برگردانیده و سلیقه و عقاید شخصی خود را به نحوی آشکار وارد ترجمه کرده است. (۶) به چند جمله اول مقدمه خانم بارنی که نگارنده بارعایت کامل امانت به فارسی ساده ترجمه کرده است، توجه کنیم:

«روزی حضرت عبدالبهاء بعد از آنکه جواب یکی از سئوالات این جانب را بیان داشتند، در حین ترک میز نهار فرمودند: من اوقات خستگی خود را به شما داده‌ام؛ کارسئوال و جواب در چنین اوقاتی ادامه داشت. بین ساعات کار، خستگی حضرتش با تجدید فعالیت تخفیف می‌یافت. ایشان گاهی می‌توانستند مفصل‌تر صحبت کنند، ولی اغلب اوقات، حتی اگر توضیح مطلب به زمان بیشتری نیاز داشت، می‌بایست برای انجام امور دیگر لحظاتی بیرون تشریف ببرند...»

ترجمه مترجم ناشناس از جمله های اول مقدمه خانم بارنی به شرح زیر است:

«حمد و سپاس خداوندی را سزااست که از کمال عنایت خود انسان را به پیرایه عقل بیاراست و بدان وسیله او را به اکتشاف اسرار کائنات و معرفت رموز اسما و صفات خود هدایت فرمود، و مشیت ازلیه اش بر آن قرار گرفت که در این دور اعلی که مظهر شروق نور ابهی است، شرق و غرب به رابطه محبت الله مرتبط گردد و... منت بی پایان خدای را که این کمینه بی‌مقدار را با قلت سرمایه طاعت و عدم شایستگی و لیاقت به فیض ملاقات حضرت عبدالبهاء روحی لترات اقدامه الفدا موفق گردانیده و از دست فیاض آن ساقی ازل کاس معانی نوشانید...» مترجم از لغات نامأنوسی مانند اقتراف (بادست آب برداشتن برای آشامیدن) و عباب (سیل بزرگ) و منخرط (آراسته) سود برده است. سیاق مقدمه فارسی از هر حیث با سبک نگارش خانم بارنی و فرهنگ غربی وی و نیز باروش فارسی حضرت عبدالبهاء متفاوت و بلکه مغایرست، و بنابراین معرف شخصیت روحانی و فرهنگی خانم بارنی نیست. مترجم معتقد بوده که نثر مغلط و پیچیده و پر تعارف منشیان حرفه‌ای در شرق، مناسب‌تر از نوشته ساده و روان و بی‌تکلیف این بانوی غربی است. این ترجمه از حد ترجمه آزاد بسی فراتر رفته و از نوع

انتقالی- اکسپرسیونیسی - است. دارالانشاء بیت العدل اعظم در جواب سنوال نگارنده مرقوم فرموده‌اند: «مقرر فرمودند تأیید این مطلب که نسخه مفاوضات مزین به تصحیحات هیکل مبارک در محفظه آثار جهانی محفوظ است، به اطلاع آن دوست مکرم برسد. ضمناً در نسخه مزبور مقدمه ناشر ضمیمه نیست.»

نمونه دوم: ترجمه دکتر لطف الله حکیم از لوح دوم حضرت عبدالبهاء به جرج تانسندست. ایشان بیان مبارک را لفظ به لفظ با امانت کامل ترجمه کرده‌اند، ولی تفاوت دو فرهنگ را در نظر نگرفته‌اند. آنجا که حضرت عبدالبهاء مرقوم می‌دارند: «به دختر عزیزم حرم محترمه‌ات و سایر خاندان از قبل من محبت و احترام برسانید» مترجم به این نکته عنایت نداشته که حضرت عبدالبهاء در سن کهولت (در موقع صدور این لوح ۷۷ سال داشته‌اند) در مکتوبی خطاب به شخصی نسبتاً جوان (جرج تانسند ۴۴ ساله بوده است)، همسر او را به رسم شرق دختر خود خوانده‌اند، ولی در انگلستان یا ایرلند چنین اصطلاحی معمول نیست، و انگلیسی‌زبانان از درک این محبت ظریف عاجزند. چون همسر تانزند در موقع وصول لوح منتظر فرزندی بوده و بعد از چند ماهی صاحب دختری شده است، تانزند و همسرش تا آخر عمر بر این باور بودند که حضرت عبدالبهاء می‌دانسته‌اند که این زوج بزودی صاحب دختری خواهند شد، و محبت و احترام خود را به آن دختر نژاده ابلاغ داشته‌اند. سالها بعد وقتی دیوید هافمن به تألیف کتابی در شرح حیات تانزند دست زد، و این لوح را با بعضی بهائیان فاضل ایرانی مطرح کرد، متوجه نقص ترجمه شد، و موضوع را به تفصیل در کتاب خود منعکس نمود. (۷)

نمونه سوم: توقیع مهم حضرت شوقی «GOD PASSES BY» است که تحت عنوان «قرن بدیع» به فارسی ترجمه شده است. اگر این اثر گرانقدر حضرت شوقی را با اصل انگلیسی مقایسه کنیم، متوجه این نکته خواهیم شد که مترجم محترم، شاید برای آنکه ترجمه شباهت بیشتری به نوشته‌های فارسی مبارک داشته باشد، بخشی از کلمات را به تشخیص خود حذف، و کلمات زیادی و گاه عباراتی به سلیقه خویش به آن بیانات اضافه کرده است. چنین دخل و تصرفی حتی در مورد نوشته‌های عادی تاریخی قابل قبول نیست، تا چه رسد به این توقیع مبارک که نوعی تاریخ مستند امرست و باید قرن‌ها مورد استفاده و راهنمای جامعه بهائی باشد. اگر در توقیعات مبارک دقیق شویم، به آسانی ملاحظه می‌کنیم که از هر کلمه و عبارتی معنایی خاص منظورست، و حضرتش با تسلطی که به زبان‌های انگلیسی و عربی و فارسی داشتند، برای هر معنی و منظوری مناسبترین کلمه را انتخاب، و برای پرهیز از تطویل کلام، کلمات مذکور را در جملاتی

فشرده و طولانی جای داده‌اند. این روش همیمنه خاصی به کلام ایشان می‌دهد که مناسب آثار مذهبی است، ولی هدفشان هرگز خلق قطعه ادبی و یا ابداع سبک خاصی در نگارش نبوده است. بنا بر این ما کجا مجازیم که مثلا به جای «دیگر مسائل وابسته» (OTHER KINDRED THEMES) جمله «پاره‌ای دقایق علمیه و حقایق الهیه» را قرار دهیم و یا به جای مقتدرانه توضیح دادند (EXPLAINED (OUTHINTAVELY) «به نحو متقن و مستدل توضیح و تفسیر و تقریر و تعلیم نمود» را بگذاریم. در بعضی بندها (پاراگراف‌ها) تا حدود بیست درصد از بیانات مبارک حذف و تا حدود ۴۰ درصد توضیحات و کلمات مترجم اضافه شده است. بخش قابل ملاحظه‌ای از این ترجمه هر قدر هم به نظر بعضی شبیه بیانات فارسی مبارک باشد، با هیچ اغماض و معاشاتی، منطبق با اصل نیست، و با متن انگلیسی مبارک تفاوت فاحش دارد. لجنه «معارف امری به لسان فارسی» در کانادا در سال ۱۹۹۲ این توقیع را به صورت زیبایی در یک مجلد-- لجنه نشر آثار امری طهران در ۴ مجلد نشر کرده بود-- تجدید چاپ کرده و اسامی خاص غربی را به لاتین نیز آورده است که درست تلفظ شود. فهرست تفصیلی مندرجات و فهرست اعلام نیز به آن اضافه شده است، ولی به نظر نمی‌رسد که در تطبیق ترجمه با متن انگلیسی و تصحیح آن کوشش لازم به کاررفته باشد. (۸)

در مورد بالا اشکال اصلی، روش مترجم است که طبق اظهار خود در مقدمه کتاب «روح کلام را اخذ و به لسان معمول (معلوم نیست که معمول ایشان و یا معمول مردم منظور است) بیان شده است.» این روش چنانکه گذشت در مورد یک اثر مستند تاریخی دینی، مناسب نیست. در این مورد حق تقدم با امانت کامل است. کلمات مکنونه چنانکه از عنوانش آشکار است، از جمله آثار عرفانی و دینی است که پوشیده و ابهام آمیز است. حضرت شوقی ربانی در ترجمه کلمات مکنونه فارسی و عربی به انگلیسی از طرفی کمال امانت را رعایت فرموده اند و پوشیدگی و ابهام این آثار را به انگلیسی منتقل ساخته اند و از طرف دیگر از ترجمه لفظ به لفظ اجتناب و زیبایی و همیمنه کلام را تا حد اعجاب انگیزی حفظ نموده اند. مترجمین آثار اصلی امری باید از چنین روشی پیروی کنند.

ترجمه شاعر و ادیب انگلیسی فیتز جرال از رباعیات خیام، برگردان آزاد و زیبایی است که شاید به نظر بعضی از اصل شیواتر و احساس برانگیز تر باشد، ولی هدف او بیشتر بیان احساس شخصی خویش از آشنائی با این رباعیات بوده است تا ترجمه آن. در شاهکاری که او به زبان انگلیسی آفریده، خیام و فیتز جرال دست در دست هم دیده

می شوند. چنین سبکی برای ترجمه آثار امری عموماً و الواح و توقیعات خصوصاً قابل قبول نیست.

این سخن را با این آرزو به پایان می برم که باتوجه به اثر عظیم ترجمه درسیر فرهنگ چه نیکوست که نهضتی در میان مترجمین بهائی به فارسی و از فارسی پدید آید، و این مترجمین عزیزدمی باهم بنشینند و یا نوعی باهم در تماس باشند، و در اصول روش ترجمه توافق کنند، و نیز در انتخاب آثاری که باید ترجمه شود باهم مشورت نمایند، و آنگاه درحالی که از دوباره کاری و لغزش در امانند، ترجمه های سودمندی به وجود آورند، و به این ترتیب در سیر فرهنگ بهائی و در گسترش این آئین روحانی و تحکیم معارف افراد جامعه نقشی مؤثر ایفا کنند.

لندن دسامبر ۱۹۹۷

یادداشت ها

(۱)

The Story Of English ; R McCrum , W Crass , R McNeil , Penguin Books ;

Edition 1993 , Printed in the USA , ISBN 01401 , 54051

(۲) برای اطلاع بیشتر به مراجع زیر نگاه کنید :

الف - Major Libraries of the World ; Colin Steel ; London , Bowker 1976

ب - Internationales Bibliothek Handbuch in German (World Guide to Libraries) ;

2 Volumes , 12th Edition , edited by Bettina

Bartz , Helmut Opitz , Elizabeth Richter ; Sauer Verlag , Munich , Germany 1995

پ - Encyclopadia of Library and Information Science ; editors ;

Allen Kent and Harold Lancour ; 35 Volumes ; Marcel Dekker Publishers ,

New York 1968

ت - در آمدی بر دانه المعارف کتابخانه های جهان. محمود مرعشی ، چاپ حافظ

۱۳۷۴ شمسی

Encyclopaedia Britannica : 1996 Book of the Year - Events of 1995 - (۳)

and 1997 Book of the Year - Events of 1996; Printed in the U.S.A

(۴) واژه لاتینی آن Tolerance است که بعضی اخیراً « تساهل » ترجمه کرده اند. از

آنجا که « تساهل » ممکن است سهل انگاری و بی بند و باری را که حالتی منفی و مضراست ، به ذهن خواننده خطور دهد ، به نظر نگارنده واژه هائی چون « انعطاف » و « نرمش » و « مماشات » و « گذشت » و مدارا مناسب تر است .

(۵) انجیل شریف ، ترجمه جدید فارسی ؛ چاپ اول ۱۹۷۶ ؛ چاپ سوم ۱۹۸۱ ،

انتشارات کتاب مقدس - تهران

(۶) برای اطلاع بیشتر به مقاله نگارنده تحت عنوان « کتاب مفاوضات چگونه به

وجود آمد » که در شماره ۵۸ مجله عندلیب (بهار ۱۹۹۶) چاپ شده است ، نگاه کنید .

(۷) برای اطلاع بیشتر به کتاب زیر مراجعه نمایید :

George Townshend , by David Hoffman, GR, Oxford 1983

(۸) کتاب قرن بدیع ، اثر کلک مطهر حضرت ولی امرالله « ترجمه » چاپ دوم

باتجدید نظر مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی : کانادا ۱۹۹۲ .

آثار و کتابهای جناب حسن بالیوزی

سخنرانی دکتر فریدون و همن

بزرگترین و گرانبهارترین میراثی که به جامعه بهائی رسیده گنجینه های بی نظیری است که از قلم دانشمندان و پژوهندگان این آئین به رشته تحریر درآمده است. از این بزرگمردان که جامعه بهائی تا ابد مرهون کوشش و تحقیق پی گیر ایشانست می توان برای مثال جناب ابوالفضل گلپایگانی، جناب فاضل مازندرانی، جناب اشراق خاوری، جناب عزیزالله سلیمانی (صاحب مجلدات مصابیح هدایت که تاریخچه حیات بهائیان سرشناس را جمع آوری نموده) و جناب علی مراد داودی را نام برد. بدیهی است پژوهندگان و شخصیت های دیگری نیز هستند که بسیار به غنا و وسعت ادبیات بهائی افزوده اند و این سخنرانی جای معرفی آنان را ندارد.

آثار جناب بالیوزی را از لحاظ اهمیت می توان جزء آثار بزرگانی که نام بردم بشمار آورد. از این شخصیت برجسته ده جلد کتاب در تاریخ امر بهائی در دست داریم که هر کدام در حد خود نمونه ای از یک تحقیق علمی دقیق است و بجاست که آنها را جزء ذخایر برجسته ادبیات بشمار آوریم. این کتابها به زبان انگلیسی است. سوای آن از ایشان دو اثر ادبی و یک اثر زبان شناسی نیز به زبان فارسی در دست است که از آنها در جای خود گفتگو خواهیم کرد.

در شرح احوال جناب بالیوزی می بینیم که اشتغال ایشان به نگارش بطور جدی از سال ۱۹۶۳ یعنی در سن پنجاه و پنج سالگی آغاز شد. در آن زمان خود را از هر نوع فعالیت امری دیگر از جمله سفرهائی که داشتند برکنار ساختند و تا آخرین لحظه حیات، یعنی فوریه ۱۹۸۰ با پشتکار و شور فراوان به کار نگارش ادامه دادند. در واقع پرثمرترین و فعالترین سالهای نویسندگی ایشان که حاصلش سیزده جلد کتاب است فقط ۱۷ سال به طول انجامید. اما این بدان معنا نیست که بالیوزی در سن پنجاه و پنج سالگی از آغاز و صفر

شروع کرد. تمام قرائن و شواهد حاکی از آنست که ایشان تمام عمر در فکر نگارش و تألیف بوده اند، اما به عللی که برخی از آن بر ما معلوم است به شروع این کار موفق نمی شده اند.

در سال ۱۹۳۸ یعنی شش سال پس از ورود به انگلستان جناب بالیوزی جزوه کوچکی در شرح حیات حضرت بهاء الله نوشتند که بعدها عیناً در جلد هشتم کتاب عالم بهائی سال ۴۰ - ۱۹۳۸ چاپ شد. در سال ۱۹۴۱ جزوه ای تحت عنوان «راهنمای نظم اداری» منتشر کردند. پس از انتشار شرح حیات حضرت بهاء الله، حضرت ولی امرالله در طی نامه‌ای به محفل روحانی ملی انگلیس توصیه فرمودند که جناب بالیوزی این کار را ادامه دهند و سه جلد کتاب در شرح حیات حضرت بهاء الله، حضرت باب، و حضرت عبدالبهاء بنگارند. اما این کار تا سال ۱۹۶۳ یعنی به مدت یک ربع قرن به تأخیر افتاد. ربع قرن که بالیوزی شاهد جنگ دوم جهانی در انگلستان و گسترش گرفتاریهای جامعه نوپای بهائی در آن کشور بود و در سمت عضویت و ریاست محفل ملی انگلیس و بعد ایادی امرالله مسئولیت های بیشماری را بر دوش داشت. از انتخاب ایشان به مقام ایادی چیزی نگذشته بود که صعود حضرت ولی امرالله رخ داد و این خبر مصیبت بار مانند صاعقه ارکان وجود او را متزلزل ساخت. جریانات تاریخی پس از صعود و انتخاب ایشان به عنوان ایادی مقیم ارض اقدس و سفرهای فراوانشان به نمایندگی از هیأت ایادی به ممالک مختلف اروپا، و کانادا و امریکای جنوبی همه اینها وقت گیر بود و طبعاً تمرکز حواسی که لازمه نویسندگی است به ایشان نمی داد. اما تمام شواهد حاکی بر آنست که در همه احوال ایشان فکر و حواسش و دلش و آرزویش پیش نوشتن بوده است. دلیل بارز این مطلب آمادگی بود که در طی این سالها برای آغاز این فعالیت بی مانند خود حاصل می کردند. پیش از هر چیز باید به مجموعه بسیار گرانبهای کتابهای خصوصی ایشان اشاره کرد که شامل آثار چاپی و خطی به زبان های مختلف از دوره قاجار و تاریخ ایران قرن نوزدهم است. خودشان با قدرشناسی می نویسند که در طول سالها از کمک های ذیقیمت جناب ابوالقاسم افغان در تهیه اسناد و مدارک تاریخی که در فامیل افغان موجود بوده و مربوط به تاریخ امر می شده بهرمنند بوده اند. سوای آن در تمام این سالها از یادداشت برداشتن و ثبت مطالبی که بنظرشان می رسیده کوتاهی نمی کرده اند.

بنده فکر می کنم جناب بالیوزی روزی با خود به خلوت نشست و دید که اگر در این سنین بخواهد بیش از این در نگارش حاصل اندوخته های علمی و مطالعات خود کوتاهی کند دیگر هرگز به این کار موفق نخواهد شد. خدمات گوناگون تشکیلاتی را با آن خدمت

بزرگ دیگر که همانا نوشتن تاریخ امر باشد در ترازو گذاشت و برایش تردیدی در رجحان این بر دیگری حاصل نشد. خاصه آنکه در الواح مبارکه ترویج علم ودانش یکی از وظایف ایادی امرالله قلمداد شده است. اینست که می بینیم جناب بالیوزی علیرغم میل قلبی، به اجبار در را بر روی خود بست، هر نوع ملاقات و سفر و حتی مکاتبه و دید و بازدید را تعطیل کرد و به نگارش پرداخت. از بخت خوش در نیمه راه فعالیت های قلمی او جوانی با ذوق، علاقمند و زبان دان او را در این کار یار و یاور شد. مؤژان مؤمن به او معرفی گردید و بزودی به عنوان بهترین دستیار بالیوزی در آمد و برای تکمیل اطلاعات او به جمع آوری اسناد و مدارک تاریخی امری از کتابخانه ها و موزه های بریتانیا پرداخت. بعدها نیز بطوری که می دانیم راه او را پیش گرفت و محققى توانا و بی نظیر در مسائل امری گردید. شرحی که دکتر مؤژان مؤمن از آغاز دوره رستاخیز نگارشی جناب بالیوزی نوشته از نظر تاریخی جالب توجه است. وی می نویسد: «برای آنکه اهمیت کامل تالیفات و آثار جناب بالیوزی را بهتر در کنیم باید به دوران ۱۹۶۰ که آغاز انتشار کتابهای اوست نگاهى بیاکنیم. تالیفات بالیوزی سه نقص عمده ای را که در این زمان در زمینه ادبیات بهائی وجود داشت جبران کرد:

۱- نیم قرن از انتشار تحقیقات مستشرقین مثل براون انگلیسی و بارون روزن و تومانسکی روسی می گذشت. این کوشش توسط نسل بعدی محققین و پژوهشگران دنبال نشده بود و قریب پنجاه سال هیچ اثری که جنبه علمی و آکادمیک داشته باشد در این زمینه نشر نیافته بود. بنابراین نیاز شدیدی به اینکه تحقیقات علمی در تاریخ امر بهائى زنده شود حس می شد.

۲- در سال ۱۹۶۰ تنها اطلاعاتی که بهائیان از تاریخ دیانت خود داشتند از چند کتاب معدود سرچشمه می گرفت. تاریخ دوره حضرت باب به تفصیل در کتاب روایت نبیل زرنندی که حضرت ولی امرالله ترجمه فرموده بودند یافت می شد ولی در مورد دوره بعد از شهادت حضرت اعلی منبع اطلاعات بهائیان کتاب *God by Passes* بود که در نهایت استادی به قلم حضرت ولی امرالله نگاشته شده بود ولی فقط طرحی از حوادث را ترسیم می نمود. سواى آن کتابها، آنچه در دسترس بود عبارت بود از برخی بخش های کتاب دکتر اسلمنت بنام «بهاءالله و عصر جدید» و یا کتاب «شاهراه منتخب» اثر لیدی بلومفیلد و کتاب «زیارت اولیّه» اثر خانم می ماکسول که این دو کتاب اخیر بر مبنای داستانها و مشاهدات مؤلفین از زیارت حضرت عبدالبهاء بود. آثار اولیّه براون در این زمان به دست نمی آمد و به هر حال اگر هم پیدا می شد فقط دوران آغازین تاریخ دوره

بابی را شامل می‌گردید. حتی در زبان فارسی نیز کتاب مفصلی در تاریخ امر وجود نداشت. چندین بار کوشش‌هایی از سوی افراد مختلف برای ترمیم این نقائص به عمل آمده بود ولی کار آنها اغلب ناقص، بصورت نسخه خطی، و یا اگر به چاپ رسیده بود نایاب بود. بنابراین بسیار ضروری بود که کسی شروع به مطالعه و تحقیق لازم در تاریخ امر نموده و آثاری قابل اعتماد، خواندنی، نه زیاد مفصل در عین حال جامع در مورد طلعات مقدسه امر بنگارد.

۳- سومین نقصی که احساس می‌شد آن بود که از زمان درگذشت جرج تاوونز در سال ۱۹۵۷ در هیچ یک از زمینه‌های امری مواد و مطالب حتی بسیار معدودی که بتوان آن را قابل قبول و خوب دانست نشر نشده بود. نیاز شدید به نویسندگان درجه اول برای پر کردن این خلأ در جامعه انگلیس احساس می‌شد، نویسندگانی که بتوانند با ارائه و نشر آثار متعدد نقائص را جبران نمایند. (۱)

بدین ترتیب نخستین کتاب جناب بالیوزی در مورد حضرت بهاء الله در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. کتاب شامل دو بخش است بخش اول آن تاریخ حیات حضرت بهاء الله است که تفصیل یافته همان اثر قدیمی او در همین زمینه است و بخش دوم آن یک رساله ۵۵ صفحه‌ایست، درباره مظاهر ظهور الهی و اینکه چگونه اراده خداوند که در آغاز به صورت کلام است به شکل فردی بنام مظهر ظهور تجلی می‌نماید.

بالیوزی سپس کار را بر روی کتاب شرح حیات حضرت عبدالبهاء آغاز کرد. بیست و پنج سال قبل از آن تاریخ، یعنی در سال ۱۹۳۸ که حضرت ولی امرالله ایشان را تشویق به نوشتن کتابهای سه گانه در مورد هیاکل قدسیه امر فرموده بودند جناب بالیوزی فصل اول کتاب حیات حضرت عبدالبهاء را نگاشته بود. اما تصور نرود کار به آسانی پیش رفت. قبل از پایان کتاب، بالیوزی متوجه شد آنچه در مورد روابط ادوارد براون مستشرق نامدار انگلیسی و دیانت بهائی نگاشته با آنکه مربوط به دوران حیات حضرت عبدالبهاء است اما به سختی می‌تواند در شرح احوال حضرت عبدالبهاء آورده شود. لذا پس از مشورت با چند تن از دوستانش قرار شد آن را بصورت کتاب کوچک جداگانه ای چاپ کند. این موضوع موجب گرفتن وقت فراوان از ایشان شد، زیرا آوردن چند فصل در یک کتاب یک چیزست، تبدیل آن فصول به کتابی تازه مبحثی دیگرست. مجدداً به پژوهش و تحقیق در آن زمینه پرداخت و از نتایج این تحقیقات علیرغم وقت فراوانی که از او گرفته بود بسیار راضی بود. اما تا کتاب به چاپخانه رود ایشان سه بار آن را بازنویسی کرد. چندین بخش از کتاب را که نوشته و تکمیل شده بود بخاطر آنکه با به دست آوردن مدارک

جدید در صحّش اندک تردیدی داشت حذف نمود. تمامی کتاب را براساس اسناد انکار ناپذیر و مستند استوار ساخت و سرانجام کتاب ادوارد جی براون و دیانت بهائی در سال ۱۹۷۰ نشر شد.

معرفی بیشتری در مورد این کتاب کوچک ولی مهم اهمیت کار جناب بالیوزی را نمایان می سازد. براون بزرگترین ایران شناس انگلیسی است که وقت بسیاری صرف مطالعه و تحقیق در دیانت حضرت باب کرده و شرح آشنائی خود را با این نهضت و علاقه و کوششی که به آن پیدا نموده به تفصیل در کتاب های گوناگون نگاشته است. اما براون از چند نظر دستخوش اشتباهاتی شد که این اشتباهات اساس قضاوت و سنجش بقیّه مورخین و محققین گردید. یعنی از بیش از نیم قرن پیش تا امروز بیشتر آنان که در مورد تاریخ دیانت بهائی و بابی مطالعه می کنند طبعاً به آثار براون رجوع می نمایند و آنچه براون برداشت و قضاوت کرده به عنوان اصلی بدیهی و مسلّم پذیرفته نقل می کنند و همین امر موجب گسترش عقاید و اشتباهات براون در کتاب های علمی می شود. بطور بسیار مختصر اینکه وقتی براون برای نخستین بار به ایران آمد و با زحمات زیاد بهائیان را پیدا کرد سالها از ظهور و اظهار امر حضرت بهاء الله گذاشته بود و از بابیان جز اندکی اینجا و آنجا وجود نداشتند. اما براون با سماجت غریبی تا آخر عمر از بردن نام بهائی در آثار خود احتراز کرد و اگر این نام را بکار برد در موارد بسیار ضروری بود. بعد ها وی با دامادهای ازل که در استانبول زندگی می کردند یعنی احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی باب مکاتبه باز کرد و آنها که مردمانی صاحب علم و اهل سیاست و مشروطه طلب بودند با مکاتبات خود ذهن او را آشفته ساختند و حتی کتابی به اسم هشت بهشت که به زعم ایشان تألیف حاج سید جواد کربلانی حروف حی بود برای براون فرستادند. این دو بعدها اعتقاد به هر نوع دین و مذهب را انکار کردند. براون هم چنین کتابی تحت عنوان نقطه الکاف منتشر کرد که مدعی شد تنها نسخه این کتاب است که وی در کتابخانه ملی فرانسه در پاریس یافته است. مقدمه مفصلی نیز به فارسی به امضای او در این کتاب نشر شد که بعدها خود براون نوشت از او نیست و نویسنده اش علامه محمد قزوینی بوده است. قزوینی نیز در مقاله دیگری به این امر اعتراف کرد. هدف این کتاب که در آن ظاهراً تحریفات متعدّد راه یافته اثبات موقعیت ازل بود.

بهر حال براون با آنکه هم در قبرس به حضور ازل رسید و هم در عکا به زیارت حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء نایل شد و آن شرح فراموش نشدنی را در وصف قدرت و عظمت جمال قدم مرقوم داشت و با آنکه می دید که چگونه هیچ کس دور و بر ازل

نماند و فرزند او مسیحی شد، و با آنکه خودنوشت که در موقع تدفین ازل کسی نبود که او را به آداب بایی دفن کند و لاجرم شیخی مسلمان بر جنازه او نماز خواند مع هذا هیچگاه حاضر نشد از پایگاه خود در مورد ازیان که ایشان را مظلوم و طبعاً شایسته طرفداری می‌دانست دست بردارد.

در کتاب ادوارد براون و دیانت بهائی جناب بالیوزی با ارائه اسناد و مدارک علمی و دقیق اشتباهات براون را نمودار ساخته و موقعیت او را در قبال دیانت بهائی روشن ساخته است. فصل آخر آن مربوط به مکاتبات بین ادوارد براون و حضرت عبدالبهاء است. این کتاب توسط خود جناب بالیوزی مفصل تر از اصل انگلیسی به فارسی ترجمه و نگارش شده اما طبع آن هنوز انجام نگرفته است.

کتاب بعدی ایشان شرح حیات حضرت عبدالبهاء بود که تحت عنوان «عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق الهی» در سال ۱۹۷۱ انتشار یافت. برای آنکه باز با شیوه کار جناب بالیوزی آشنا تر شویم و به وسواسی که برای راه نیافتن اشتباه و احتراز از حدس و گمان در کارهای تاریخی خود داشتند پی ببریم به دو نمونه از مشکلاتی که در تألیف این کتاب داشته اند اشاره می‌کنم. در مواردی که با اشاره به سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب از خطابات حضرتشان نقل می‌کنند طبعاً می‌توانسته اند از یادداشت‌ها و تاریخ روز و ماهی که جناب زرقانی در مجلدات سفرنامه (بدایع الآثار) داده استفاده نمایند. اما ایشان متوجه می‌شوند که بسیاری از تاریخ‌هایی که زرقانی داده با تاریخ‌هایی که در کتاب Peace The Promulgation of Universal (انتشار صلح جهانی) آمده، که آن نیز شامل بیانات حضرت عبدالبهاء در سفرهای امریکا و اروپاست، فرق دارد. در برخی موارد متون آنها نیز کاملاً با هم نمی‌خواند. جناب بالیوزی این متون و تاریخ‌ها را با سایر منابعی که در آثار غربی از سفر مبارک شرحی آورده بودند مقایسه کردند و سرانجام تصمیم گرفتند که از شرح زرقانی صرف‌نظر کنند و تاریخ‌ها را براساس کتاب «انتشار صلح جهانی» که مؤلف آن غربی بوده و با تاریخ‌های میلادی بهتر آشنائی داشته قرار دهند و نیز سایر منابع غربی از جمله کتاب‌ها و روزنامه‌ها و غیره از بهائی و غیر آن را برای تعیین تاریخ صحیح ایراد خطابه‌های حضرت عبدالبهاء مورد بررسی قرار دهند. موضوع تهیه شمایل اصیل و دست اول حضرت عبدالبهاء برای درج در کتاب و تماس با شرکت‌های عکاسی که افتخار عکسبرداری در آتلیه خود داشته اند برای دریافت نسخه مطمئنی از عکس مبارک نیز یکی دیگر از مشکلات وقت گیر بوده است.

کتاب بعدی بنام «باب» درباره حضرت علی بود. کتاب دارای عکس‌های زیبا از

دستخطهای حضرت باب، توقیعات ایشان، حتی نمونه مشق خط حضرتشان و نیز عکسهائی از مناظر قدیمی ایران است تا به خوبی حال و هوای سالیان ظهور را نشان دهد. سوای بهره مندی از کتابهای موجود، جناب بالیوزی در این کتاب بطور فراوان از اسناد و مدارکی که در آرشیوهای گوناگون انگلیس قراردادشته استفاده کرده اند بطوریکه خودشان در مقدمه می نویسند: «در ادبیات بهائی این نخستین کتابی است که در آن بطور وسیع از اسناد دولتی و رسمی که در آرشیوهای گوناگون وجود داشته استفاده شده است.» دو وزیر امر خارجه انگلیس در زمان ظهور به طور مرتب از گزارش های نمایندگان خود در ایران در مورد نهضت بزرگ بایی آگاه می شده اند و یکی از وزراء در یادداشتی به سفیر خود در ایران می نویسد که اطلاعاتی که او در مورد دیانت بایی ارسال داشته به اطلاع ملکه انگلیس نیز رسیده است. در مقدمه این کتاب از مؤثران مؤمن بخاطر جمع آوری این اسناد و از جناب ابوالقاسم افغان بخاطر تهیه شرح حال پدرشان جناب حاج میرزا حبیب الله افغان و نیز به خاطر فراهم آوردن نامه هائی که در خانواده حضرت باب رد و بدل می شده و در کتاب مورد استفاده قرار گرفته تشکر نموده اند. طبعاً هر کتابی که در مورد تاریخ امر نوشته شود پر از اسامی فارسی و عربی است. جناب بالیوزی با دقت خاص یک سیستم آوا نویسی واحدی برای تمام کتابهایشان اتخاذ کرده اند که خواندن این اسامی را برای خواننده غیر ایرانی آسان می سازد.

با نشر این کتاب کار تألیف کتابهای سه گانه در مورد مظاهر مقدسه امر به پایان می رسد. اما در مقدمه کتاب می خوانیم که ایشان ابراز امیدواری می کنند که بخاطر مطالب و مواد تازه ای که در اختیارشان قرار گرفته کار را ادامه داده و تألیف جدیدتری از حیات مبارک حضرت بهاء الله مرقوم دارند و نیز ضمیمه ای بر کتاب تاریخ حیات حضرت عبدالهء بنگارند.

کتاب بعدی جناب بالیوزی کتابی است جامع در حدود پانصد صفحه بنام «محمد و سیر اسلام» Muhammad and the Course of Islam این کتاب نمونه یک شیوه تحقیق علمی و دقیق همراه با نظریه ای مثبت در باره دیانت حضرت رسول و تاریخ اسلام است. بالیوزی در طی سال ها مطالعات خود متوجه این حقیقت تلخ شده بود که بیشتر آنچه مستشرقین اروپائی و اسلام شناسان درباره دیانت اسلام و حیات حضرت محمد نگاشته اند یک جانبه، بر اساس تعصب و بخاطر کوچک شماردن اسلام و اعتقادات اسلامی است. وی این کتاب را بیشتر برای بهائیان غربی نگاشت تا ذهن آنان نسبت به اسلام، که دیانت بهائی از آن برمی خاست آماده تر شود و حقایق ظهور حضرت محمد را آنطور که

باید و شاید درک نمایند. خود ایشان می گوید: «در آثار حضرت ابوالفضائل دیدم که حضرت عبدالبهاء امر فرموده اند ایشان کتابی در حقیقت اسلام و احوال رسول اکرم تألیف نمایند که افکار مردم غرب راجع به دین مقدس اسلام روشن بشود زیرا آنچه تا بحال در این خصوص تألیف و عرضه شده است همه از روی غرض ورزی و خصومت کشیش های مسیحی است و برای گمراه کردن و احتراز مسیحیان از دیانت اسلام می باشد. ولی عمر جناب آقا میرزا ابوالفضائل کفاف نداد و این کار باقی ماند. من برای امتثال امر مبارک این کتاب را نوشتم. . . . از حضرت عبدالبهاء رجا کردم که تأیید فرمایند که منویات خاطر مبارک اجرا شود. . . .» (۲) این کتاب در سال ۱۹۷۶ با عکسها و نقشه های متعدد منتشر شد و بالیوزی منابع و مآخذ بسیار ارزنده ای که اغلب آنها منحصر بفرد بود بکار گرفت از جمله نسخه نادر شرح زندگی حضرت محمد تألیف ابن هشام (متوفی در سال ۸۲۳م) و تاریخ عزالدین بن الاثیر بنام «الکامل فی التاریخ» درشش جلد. به خاطر سالهای اقامت در بیروت و دانستن زبان عربی جناب بالیوزی مشکلی در استفاده از منابع عربی نداشته است. در مقدمه این کتاب از کمکهای ذی قیمت دوستان نزدیکش باسپاس یاد کرده، از جمله از پروفیسور زین که کپی سندی که گفته می شود نامه حضرت محمد به پادشاه ایران است و در بیروت به نمایش گذارده شده برای استفاده جناب بالیوزی ارسال داشته است.

باید آرزو کرد همه کتابهای جناب بالیوزی به فارسی ترجمه گردد ولی این کتاب از آن نظر که یک بهائی آن هم ایادی امرالله نگاشته ترجمه اش بسیار مهم است تا آشنایی که کوچکترین تردیدی در صمیمیت و احترام بهائیان نسبت به اسلام دارند ببینند که چگونه سه سال قبل از انقلاب ایران چنین اثری در دفاع از اسلام در قاره اروپا از طرف جامعه بهائی منتشر شده است.

همانطور که در بالا آمد، بالیوزی کتاب کوچکی که در مورد حیات حضرت بهاءالله نوشته بود در مقایسه با حجم دو کتابی که درباره حضرت باب و حضرت عبدالبهاء برشته تحریر آورده بود کافی نمی دانست و بر آن شد که با جمع آوری مدارک و اسناد بیشتر کتاب جامعی که از یک جلد بیشتر باشد در مورد تاریخ حیات حضرت بهاءالله بنگارد. به تدریج که جمع آوری مواد و عکسها و مدارک و اسناد مختلف وسعت می گرفت برنامه ای که برای این کتاب ریخت نیز بزرگتر شد و فکر او آن بود که این کتاب را در چهار مجلد نشر کند. بالیوزی از همان آغاز جوانی علاقه شدیدی به مسائل تاریخی داشت مخصوصاً در تاریخ ایران دوره قاجاریه بسیار صاحب نظر و مطلع بود لذا از او کسی شایسته تر برای

تدوین تاریخ حیات بهاء الله که با جریانات و تحولات دوره قاجار در هم بود یافت نمی‌شد. این کتاب «بهاء الله سلطان جلال» Baha'u'llah King of Glory نام گرفت. آنطور که در مقدمه کتاب آمده ایشان توانسته است که به یادداشت‌های منتشر نشده نبیل زرنندی در مورد دوره حضرت بهاء الله و نیز به خاطرات منتشر نشده دو تن از بهائیان قدیمی از همان دوره دسترسی یابد. این دو تن یکی آقا حسین آشچی و دیگر محمد رضای قناد شیرازی هستند.

آقا حسین پسر آقا جواد کاشانی از مؤمنین اولیه دوران حضرت اعلی بود و در بغداد در بیت مبارک حضرت بهاء الله بزرگ شد و به سمت آشپز خانواده به خدمت پرداخت و به همین مناسبت بود که لقب آشچی گرفت. در دسامبر ۱۹۲۴ هنگامی که آقا حسین آشچی در سنین بالای کهنولت بود، حضرت ولی امرالله به آقا عبدالرسول منصور کاشانی دستور فرمودند که در کنار بستر آقا حسین بنشینند و آنچه را که پیرمرد از خاطرات هفتاد ساله خود بخاطر آورد، یادداشت نماید.

آقا رضا قناد از بهائیان اولیه، و از آیام بغداد در خدمت حضرت بهاء الله بود. پس از صعود با کمال وفاداری به خدمت حضرت عبدالبهاء پرداخت و در سال ۱۹۱۲ هنگامی که حضرت عبدالبهاء در سفر غرب بودند فوت نمود. خاطراتی که وی بجا گذارده نیز بسیار گرانبهاست و آنطور که جناب بالیوزی نگاشته‌اند شباهت‌های فراوان با خاطرات آقا حسین آشچی دارد. آقا رضا خاطرات خود را در اوایل دهه ۱۸۸۰ به خواهش نبیل زرنندی به رشته تحریر آورده ولی این خاطرات ناتمام مانده و معلوم نیست که آیا هرگز تا پایان نوشته نشده یا اوراقی از آن مفقود است. جناب بالیوزی در این کتاب هم چنین از خاطرات حاجی میرزا نورالدین افنان که چندین ماه در جوار خانه حضرت بهاء الله می‌زیسته استفاده نموده است. در اهمیت این خاطرات هر چه گفته شود کم است زیرا خاطراتیست که توسط شاهدان عینی به قلم خود ایشان بر روی کاغذ آمده و روایت از این دهن به آن دهن نیست که ظن تغییر و دستکاری در آن برود.

این کتاب به ده‌ها عکس از رجال امر و از دولتمردان و بزرگان ایران و شهرها و نقاط تاریخی مزین است و دارای نکات تاریخی دقیقی است که در آثار دیگر، اعم از تالیفات بهائی یا غیر بهائی وجود ندارد. ترجمه فارسی کتاب توسط خانم دکتر مینو ثابت انجام شده و با همان تصاویر و چاپ زیبا توسط جرج رنالد تحت عنوان «بهاء الله شمس حقیقت» در سال ۱۹۸۹ به طبع رسیده است.

در اواسط کار بر روی این کتاب یعنی در اکتبر ۱۹۷۹ بود که جناب بالیوزی دچار

سکته قلبی گردید، ولی خوشبختانه پس از مدتی استراحت و رفع نقاهت با شور و قوت و نشاط بیشتری که برای همه تعجب آور بود تألیف را از سر گرفت تا کتاب به پایان رسید. ایشان قصد داشت نسخه مخصوصی که به نحوی شیوا و زیبا تجلید شده بود با خود به ارض اقدس ببرد و در روضه مبارکه بر مقام مبارک حضرت بهاء الله قرار دهد ولی افسوس که روز ۱۲ فوریه ۱۹۸۰ در عالم خواب بر اثر سکته قلبی صعود نمود. این آرزوی او را بعدها فرزندش برآورده ساخت. مجلدی از این کتاب که با جلد قرمز زیبایی صحافی شده اینک در کتابخانه محفظه آثار در ارض اقدس حفظ می شود.

جلد دوم این کتاب که نیم بیشتر از آن را در آیام حیات به پایان آورده بود بنام «بهائیان برجسته دوران حضرت بهاء الله» Eminent Baha'is in the time of Baha'u'llah در سال ۱۹۸۵ به کوشش مؤثران مؤمن نشر شد. این کتاب شرح حال افراد معینی است و در طی هر شرح حالی وقایعی که با حیات ایشان مربوط بوده و اکثر با زندان و حبس و شکنجه و درگیری توأم است آمده که در واقع بخشی از تاریخ اجتماعی دیانت بهائی در دوران حضرت بهاء الله بشمار می آید. این افراد عبارتند از: اسم الله الاصدق، اشرف زنجانی و اشرف بشری، نورین نیرین، میرزا علیرضا مستوفی وزیر خراسان، ورقاء، عندلیب، ملامحمدرضای محمد آبادی یزدی، نبیل اکبر، سلیمان خان تنکابنی ملقب به جمال افندی، نعیم سدهی، شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس، میرزا محمود فروغی، ابن اصدق، آقا عزیزالله جذاب، سمندر، میرزا آقا نورالدین افغان، میرزا حیدر علی اصفهانی، میرزا محمد حسن میرزای شیرازی بزرگترین عام جهان تشیع که در باطن به امر اعتقاد داشته است و شرح مصاحبه آن عالم عالیقدر با جناب نورالدین افغان در این کتاب آورده شده است.

بخش دیگر این کتاب که جناب بالیوزی در نظر داشت به تفصیل بنگارد شرح حال حواریون حضرت بهاء الله یعنی نوزده نفر نفوس برجسته ای است که از قلم حضرت ولی امرالله به این نام موصوف شده اند. بالیوزی در آخرین ماههای حیات به این نتیجه رسید که آوردن شرح حال این ۱۹ نفر خود مستلزم آنست که جلد دوم کتابش در دو بخش در آید. حتی در مورد یکی از ایشان یعنی جناب ابوالفضائل، بالیوزی قصد داشت کتاب جداگانه ای بنگارد. اما متأسفانه مرگ مهلت نداد. فصل مربوط به حواریون حضرت بهاء الله را جناب مؤثران مؤمن پایان آورده و نگاشته است. بخش دیگر این کتاب تاریخچه کرانه های شمالی ایران مخصوصاً زادگاه حضرت بهاء الله یعنی تاکرو شرح نسب و اجداد حضرت بهاء الله است که به شاهان ساسانی می رسد و پیشگونی هائی که ظهور

ایشان را وعده می‌داده است.

همانطور که اشاره شد طرح کتاب شرح حال حضرت بهاء الله در چهار جلد ریخته شده بود. جلد اول و دوم بدین ترتیب منتشر شد. جلد سوم قرار بود شرح نزول الواح مبارکه حضرت بهاء الله به ملوک و سلاطین و مطالعه تاریخ زندگانی آن پادشاهان و وضع امپراطوری های ایشان بر اساس مندرجات آن الواح مبارکه و انذارات قلم اعلی باشد. هم چنین بالیوزی در نظر داشت کتابی درباره انحطاط قاره اروپا بنگارد و درباره خدایان سه گانه دروغین (مادیگری، کمونیسیم، و ناسیونالیسم) که حضرت ولی امرالله در کتاب قد ظهیر یوم المیعاد *The Promised Day Is Come* اشاره فرموده اند شرحی بنگارد و عوامل انحطاط و ادبار و سستی قاره اروپا را مورد مطالعه قرار دهد. برای این جلد وی حتی دست به ترجمه سوره ملوک مخصوصاً قسمتهائی که تاکنون ترجمه نگردیده زد و فصلی نوشت اما فرصت به پایان رساندن آن را نیافت. بنابراین تصور نمی رود این جلد هرگز چاپ شود. جلد چهارم قرار بود شامل اسناد و مدارک در کتابخانه ها و آرشیوهای شرق و غرب عالم درباره دوران حیات حضرت بهاء الله باشد. موژان مؤمن بخش بزرگی از این اسناد را جمع آوری کرده بود اما باز فرصت چاپ آن نشد. تا اینکه موژان مؤمن کتاب بسیار گرانبهائی دیانت بابی و بهائی ۱۹۴۴ - ۱۸۴۴ *The Babi and Baha'i Religions 1844 - 1944* را که مشتمل بر اسناد و مدارک تاریخی و مکاتبات دیپلماتها و بازرگانان و مستشرقین و غیره از زمان ظهور تا یکصد سال بعد از آن است در سال ۱۹۸۱ به چاپ رساند.

جناب بالیوزی در نظر داشتند که جزوات کوچکی در تاریخ حیات افراد برجسته خاندان افنان منتشر سازند. یکی از این جزوات را که آماده کرده بودند در شرح احوال خدیجه بیگم همسر حضرت اعلی در سال ۱۹۸۱ به اهتمام موژان مؤمن طبع شد و مندرجات جزوه دیگر که شرح حال جناب نورالدین افنان بود جزء کتاب «بهائیان برجسته دوران حضرت بهاء الله» منتشر گردید. جزوه «خدیجه بیگم» توسط آقای شوقی ریاض روحانی به عربی ترجمه و در سال ۱۹۹۰ منتشر گردید.

در اینجا باید نظری به آثار غیربهائی جناب بالیوزی بیافکنیم. بالیوزی مترجم توانائی بود. با استادی و تبجری که به دوزبان انگلیسی و فارسی داشت به آسانی از عهده ترجمه مشکلترین متون به هریک از دوزبان بر می آمد. نمونه برخی از این ترجمه ها را از فارسی و عربی به انگلیسی در آثار بهائی ایشان می بینیم. از ترجمه بر عکس یعنی از انگلیسی به فارسی نیز خوشبختانه آثاری در دست است. این ترجمه ها بیشتر شامل قطعات کوچک از شاهکارهای ادبی انگلیسی بود که ایشان برای برنامه های فارسی بنگاه

سخن پراکنی رادیو انگستان «بی بی سی» ترجمه می کردند و بعداً در مجله روزگار نو نشریه «بی بی سی» که در انگلیس به زبان فارسی منتشر می شد و یا در مجلات ادبی ایران مثل یغما بچاپ رسید. مجموعه این ترجمه ها در سال ۱۳۵۱ شمسی در ایران تحت عنوان «نابرداری» که نام یکی از داستانهای آن کتاب است منتشر شد.

کتاب دیگر ایشان بنام «تند باد حوادث یا داستان سه خواهر» می باشد که در سال ۱۳۵۳ در ایران چاپ شده است. این کتاب شرح حال خواهران برونته همراه با ترجمه برخی از آثار ادبی ایشان است. خواهران برونته که اصلشان ایرلندی است از بزرگترین داستان نویسان انگلیس در قرن نوزدهم بشمار می آیند. آنها عبارت بودند از شارلوت برونته ۵۵-۱۸۱۶، امیلی جین برونته ۴۸-۱۸۱۸، وان برونته ۴۹-۱۸۲۰. این سه نفر ابتدا با اسامی مستعار دیوان اشعار خود را منتشر کردند بعداً امیلی که مشهورترین ایشان است داستان «بلندیهای بادخیز» را نوشت، و شارلوت «جین ار» کتاب های دیگر را نوشت که سبب شهرت او شد. امروزه خانه این سه خواهر در قصبه هاورث Haworth تبدیل به موزه ای شده که نامه ها و اشیاء متعلق به ایشان در آن نگاهداری می شود. این موزه هر ساله مورد بازدید هزاران نفر از علاقمندان به آثار خواهران برونته قرار می گیرد. هم در این دهکده است که قبر آن سه قرار دارد. بالیوزی از این دهکده و موزه دیدن نموده و کتاب تند باد حوادث را بر اساس نامه هائی که بین این سه خواهر رد و بدل شده و براساس سایر آثار ایشان نگاشته است.

اثر دیگر جناب بالیوزی کتابی است تحت عنوان «واژه های فارسی در زبان انگلیسی» که در آن برخی از واژه هائی که از زبان فارسی به زبان انگلیسی و از آن به سایر زبانهای اروپائی راه یافته بررسی شده است. این کتاب در سال ۱۳۵۵ منتشر شده است. نکته مهم در رابطه با دستاوردهای ادبی و تاریخی جناب بالیوزی نقش عمده ای است که سه تن از دوستانشان داشته اند. این سه تن یکی جناب ابوالقاسم افغان است که تقریباً در مقدمه تمامی کتابها جناب بالیوزی از همکاریهای بی دریغ ایشان و لطفشان در جمع آوری و ارسال آثار و اسناد گرانبهای تاریخی مربوط به دوران اولیه تاریخ امر سپاسگزاری کرده اند. سواى آنکه در سفرهای خود به لندن و در ملاقاتهای خصوصی مسائل تاریخی را با ایشان مشورت می نموده اند.

دوم جناب دکتر موژان مؤمن است که شاید بتوان ایشان را بزرگترین کمک و یاور جناب بالیوزی در هشت سال آخر حیات ایشان خواند. موژان مؤمن در ژانویه ۱۹۷۲ توسط عمویش جناب ایرج ایمن به بالیوزی معرفی شد. موژان آن موقع دانشجوی پزشکی بود

ولی علاقه فراوان به مسائل تاریخی داشت و از همان آغاز رشته مؤدّت و الفتی بین این دو حاصل شد که فقط تعریف پدر و فرزند می تواند آنرا توصیف کند. موژان با فعالیت خستگی ناپذیری در آرشیوها و موزه ها و کتابخانه ها و دانشگاههای معتبر انگلیس به جستجوی آثار و مدارکی که در آنها اسمی و اشاره ای به امر شده بود پرداخت و آنها را در اختیار جناب بالیوزی قرار داد. تقدیر و ستایشی که بالیوزی در مقدمه برخی از آثار خویش از زحمات و خدمات موژان مؤمن نموده نشان بارز حق شناسی ایشان از زحمات اوست. ربرت بالیوزی فرزند جناب بالیوزی در مقدمه ای که بر کتاب «بهائیان سرشناس در دوران حضرت بهاء الله» نگاشته ضمن تقدیر از خدمات موژان می نویسد: موژان عضوی از خانواده ما بود و طبیعی بود که بلافاصله پس از صعود پدرم اولین کسی باشد که این خبر را بشنود. موژان بلافاصله خود را به خانه ما رساند و در غم ما در فقدان پدرم شریک شد.

جناب بالیوزی در وصیت نامه خویش سه نفر را برای ترتیب و تنظیم آثار ادبی خود متعین نمود که عبارتند از همسرشان، پسرشان روبرت و سوّمی موژان مؤمن. در همان وصیت نامه تمامی یادداشتها و اوراقی که از پدرشان جناب موقرالدوله در دست بود و بالیوزی آرزو داشت که آن را بصورت کتابی در آورد به موژان مؤمن سپرد تا تدوین و نشر نماید.

سوّمین شخصیتی که کمک فراوان به نشر آثار بالیوزی نمود خانم ماریون هوفمن مدیر انتشارات جرج رنالد بود. جناب بالیوزی نخستین بار در سال ۱۹۴۵ در جشن ازدواج خود با خانم هوفمن آشنا شد و از همان سال دوستی عمیق و پایداری بین این دو خانواده برقرار گردید که تا آخرین لحظات حیات بالیوزی ادامه داشت. هم او بود که پس از مرگ جناب بالیوزی شرح حال جامع و زیبایی در کتاب عالم بهائی نگاشت و حق دوستی را بخوبی ایفاء کرد. خانم هوفمن که تخصصش در نشر کتاب بود نهایت ذوق و سلیقه را در چاپ کتابهای بالیوزی بکاربرد و نیز اندکس کتابها را با کمال حوصله و دقت تهیه نمود و در بسیاری موارد مشاور نزدیک ایشان بود. پس از اندکسی که برای کتاب ادوارد برادون و دیانت بهائی تهیه نمود جناب بالیوزی به ماریون هوفمن نوشت «من مطمئن هستم که این کار مدل و نمونه ای برای تهیه اندکسهای دیگر در کتابهای بهائی خواهد شد» و پس از طبع همین کتاب طی نامه دیگری مراتب تشکر و سپاس خود را از خانم هوفمن که با ملاقاتها و مکاتبات مکرر بالیوزی را به نشر چنین اثری موفق کرده بود ابراز داشته است. روبرت بالیوزی سپاس فراوان خود را از زحمات و کوششهای خانم هوفمن و موژان مؤمن در تدوین مطالب ناتمام آخرین کتاب بالیوزی یعنی «شخصیت های برجسته دوران

حضرت بهاء الله ابراز داشته است که نشان می دهد بدون کوشش آن دو، این کتاب هرگز جامعه طبع نمی پوشید.

در وصیت نامه خویش جناب بالیوزی کتابخانه و اسناد و مدارک فنی آن را وقف تحقیقات بهائی نمودند و وصیت کردند که درهای این کتابخانه بر روی محققان و دانش پژوهان باز شود. جنابان ابوالقاسم افغان، موژان مؤمن و روبرت بالیوزی امضاء این کتابخانه هستند و باید امیدوار بود که روزی آرزوی این مرد بزرگ جامعه عمل به خود پیوشاند.

در پایان باید کلام را به دست کسی که بسیار به بالیوزی نزدیک و بار و حیات این شخصیت بزرگ به خوبی آشنا بود بسپارم و مطالبی را که موژان مؤمن در پایان شرح احوالش آورده و نشان دهنده برخی از خصائص برجسته اوست نقل نمایم. دکتر مؤمن می نویسد: «برآورد شخصیت و تواناییهای بالیوزی به نحوی شایسته و بارز بر عهده نویسندگان آینده است. تنها گذشت زمان می تواند اجازه دهد قدر او را آنطور که شایسته است بدانیم. بیشتر آثار او با سبکی که امروزه، مقالات و کتابهای علمی نگاشته می شود تفاوت دارد. اما کارهای او، دو کیفیت مهم در خود نهفته دارد که موجب می شود حتی پس از فراموش شدن بسیاری از کارهای علمی، آثار بالیوزی در خاطره ها بماند. نخست پی گیری خستگی ناپذیر و تلاش فراوان او برای دستیابی به حقیقت است. وی حاضر بود مشکلات فراوانی را تحمل کند تا بتواند یک مسأله بسیار ناچیز و یا یک تاریخ غیر مهم را درست و صحیح یادداشت نماید. حاضر بود ده ها نامه بنویسد تا یک اطلاع صحیح که فقط یک خط از کتابی را شامل می شد بدست آورد. اگر در فصلی کامل از کتابش احساس اندک تردید در درستی و حقیقت مطالب می کرد تأملی در دور ریختن آن فصل روا نمی داشت. کتاب ادوارد براون و دیانت بهائی را سه بار از نو نگاشت زیرا هر بار به حقایق و مطالب تازه ای دست یافت که موجب تجدید نظر در مطالب کتاب می شد.

دوم صداقت کامل او بود. هیچ عامل نهفته و ناپیدائی پشت سر نوشته هایش قرار نداشت. چیزی برای کسب شهرت و ترقی نامش ننوشت. تنها وقتی به حقیقت مسأله ای ایمان کافی پیدا می کرد آن را می نوشت. از کتابهایش کاملاً روشن است که او بهائی است اما هیچ مطلب مستقیم یا غیر مستقیم بطور آشکار یا نهفته و غیر واقعی فقط بخاطر اینکه امر را و یا کسی را، یا چیزی را محافظه نماید ننوشته است. همواره به این اصل متکی بود که بهترین کار آنست که حقیقت امر عریان و آشکار گفته شود. خصلت دیگرش سخاوت و دست و دلبازی او در سهیم کردن دیگران با مطالب و آثاری که در دسترس داشت بود. آنچه داشت به راحتی و بدون هیچگونه تردید به دیگران می داد و هرگز چیزی

را با حسادت پنهان نمی کرد تا آن مطلب اول در کتاب او به چاپ برسد. بسیار مشتاق و علاقمند به توسعه مطالعات بهائی بود و برای رسیدن به این هدف در وصیت نامه خود ترتیب ایجاد کتابخانه افنان را با اهداء کتاب های شخصی خود به عنوان اساس آن داد. وی آگاهی و دانش گسترده ای در مورد تاریخ ایران و علاقه فراوان به جریانات جاری در آن کشور داشت. می توانست به راحتی تاریخچه خانواده های بزرگ ایران در دویست سال گذشته بیان دارد، مخصوصاً اگر آن شخص از زادگاه او شیراز بود.

برای کسانی که او را می شناختند شخصیتی بود گرم، خوش محضر، در نهایت ظرافت اخلاقی و دارای حافظه ای قوی و در بیان قصه ها و امثال سرگرم کننده چیره دست بود. شخصیت ملایم و پر خضوع او شاید در وهله اول جلب توجه افراد را نمی کرد اما نجابت و وقاری که از سیمای رفتارش هویدا بود بلافاصله انظار را به خود جلب می کرد.

به همه جنبه های فرهنگ ایران عشق می ورزید مخصوصاً اگر چیزی مربوط به زادگاه محبوبش شیراز بود. اما وی دستیابی های فرهنگی انگلیس ها و سایر ملت ها را نیز تحسین می کرد. در سال های آخر حیاتش وقایع ایران مخصوصاً ویرانی بیت مبارک حضرت باب در شیراز اندوه و غم فراوان بر او وارد کرد. مسائل مورد علاقه اش متنوع و گسترده بود و می توانست به راحتی در بسیاری از موضوع ها با علاقمندان گفتگو و بحث کند، اما در حوزه هائی که اطلاعی نداشت ادعای علم و دانائی نمی کرد.

مطلبی را از نوشته های ابوالفضائل که بالیوزی ستایشگر او بود نقل می کنم، این مطلب آنچه صفت بارز روش تحقیقی بالیوزی است به خوبی بیان می دارد: «اگر چه نامه نگار از معتقدین طریقه مقدسه بهائیه است لکن شهدالله و کفی بالله شهیدا که در نگارش این تاریخ جانب حبّ و اعتقاد را مرعی نداشته و ارادت به حضرت اقدس ابهی او را از منہج انصاف منصرف ننموده است. چه مقام مورخ خارج از مقام محبت و ارادت است و اقدس از آرایش به تعصب و معاندت. مورخ باید در نقل وقایع و نگارش حوادث حبّ و بغض ملل را یکسو نهد و درغایت نصفت و اعتدال آنچه را معلوم داشته است مرقوم دارد. چه صدق گوهری گرنامیایه است و انصاف انسان را نیکوترین پیرایه.» (۳)

بالیوزی نویسنده ای بود پرکار، خوش فکر و آگاه. با شیوه های تحقیق غربی آشنائی کافی داشت و از آنها در نگارش آثار خود بهره برد. هنگامی که طرح نگارش چند کتاب را می ریخت در آن واحد مشغول کار بر روی همه آنها می شد. برای آینده فعالیت های علمی خود نقشه های بسیار داشت. از جمله ترجمه و نگارش کتاب «محمد و سیر اسلام» به زبان فارسی و نیز نگارش تاریخ وقایع و حوادث جنوب ایران در جنگ بین الملل اول بر اساس

یادداشت های پدرشان جناب موقر الدوله (۴). با آنکه از آثارش اندکی در ایران به چاپ رسیده بود اما شیوائی بیان و نثر زیبا و فصاحت گفتار کافی بود که احترام فراوان اهل سخن و ادب را به خود جلب کند. بیت عدل اعظم چندین بار کوشش های ایشان را در نشر کتاب های گرانبها در تاریخ امر ستودند و در تلگرافی که پس از صعودشان مخابره نمودند جناب بالیوزی را به لقب «لایق ترین مورخ» جامعه بهائی مفتخر داشتند.

یادداشت ها

- 1- Momen, Mojan (ed.), *Studies in the Babi and Baha'i Religions*, vol.5, (Studies in Honor of the late Hasan M. Balyuzi), Kalimat Press, Los Angeles, 1988 PP. Xiii-Xiv.
- ۲- دو خاطره از جناب حسن بالیوزی، ابوالقاسم افنان، پیام بهائی، شماره ۱۷۱ (شماره مخصوص جناب بالیوزی)، ص ۴۰.
- ۳- ماخذ بالا، بیان جناب ابو الفضائل نقل از «رساله اسکندریه»، مندرج در کتاب «رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی»، به کوشش روح الله مهربان، طهران مؤسسه مطبوعات بهائی ۱۳۴ بدیع، ص ۸۶.
- ۴- یادى از جناب حسن موقر بالیوزی، ابوالقاسم افنان، پیام بهائی، شماره ۱۷۱ (شماره مخصوص جناب بالیوزی)، ص ۲۰.

فهرست آثار جناب حسن موقر بالیوزی

۱- آثار انگلیسی:

- Baha'u'llah, London: Baha'i Publishing Trust, 1938.
- A Guide to the Administrative Order. London: Baha'i Publishing 1941. Trust.
- Baha'u'llah: A Brief Life, & The Word Made Flesh. London: George Ronald, 1953.
- Edward Granville Browne and the Baha'i Faith. London: George Ronald, 1970.
- 'Abdu'l Baha: The centre of the Covenant of Baha'u'llah. London: George Ronald 1971.
- The Bab: The Herald of the Day of Days. Oxford: Georg Ronald, 1973.
- Muhammad and the Course of Islam. Oxford: Georg Ronald, 1976.
- Baha'ullah: the King of Glory. Oxford: Georg Ronald, 1980.
- Khadijih Bagum: The Wife of the Bab. Oxford: Georg Ronald, 1981.
- Eminent Baha'is in the Time of Baha'ullah. Oxford: Georg Ronald, 1985.

۲- آثار فارسی:

- نابرداری، چاپخانه تابان، طهران ۱۳۵۱
- تند باد حوادث، چاپخانه فاروس، طهران ۱۳۵۲
- واژه های فارسی در زبان انگلیسی، چاپخانه فاروس طهران ۲۵۳۵

سیمای زن در ادوار گذشته و عصر کنونی

سخنرانی خانم باهره راسخ

در روز دهم دسامبر ۱۹۹۷ به مناسبت چهل و نهمین سال اعلامیه حقوق بشر در نقاط مختلف دنیا جلساتی برگزار شد. در این اعلامیه منتشره از سازمان ملل آمده است که جمیع افراد انسانی از هر نژاد، ملیت، جنس، مذهب و آئین با یکدیگر یکسانند و از حقوق متساوی برخوردار، و کشورهای عضو سازمان ملل همگی این اعلامیه را امضاء نموده‌اند. اکنون قریب نیم قرن از انتشار این اعلامیه می‌گذرد و هنوز اکثریت نیمی از جمعیت پنج میلیارد و نیم دنیا یعنی زنان از حقوق انسانی خود محرومند و همچنان زیر سلطه و فشار و گاه استثمار نیم دیگر قرار گرفته‌اند و این پرسش پیش می‌آید که چگونه این جمع کثیر ستم‌دیده پس از گذشت قرن‌ها هنوز نتوانسته‌اند حق خود را به دست آورند و مانند نیم دیگر جامعه بشر یعنی مردان زندگی کنند؟ چه جوابی روشن‌تر از این بیان حضرت عبدالبهاء را می‌توان یافت که می‌فرمایند «در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسم و فکرا از زن قوی‌تر بود بر او غالب و مسلط بود ولی حال وضع عوض شده اعمال زور و عنف تسلط خود را از دست داده است و اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت که در زن قوی است تفوق و غلبه یافته است و به این مناسبت عصر جدید بیشتر به عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا صلابت مردان».

به این جمله کوتاه و روشن و پر معنی فکر کنیم و لحظه ای عقربه زمان را به هزاران سال پیش عقب ببریم. علم امروز نشان می‌دهد که برخلاف آنچه از مطالعه کتاب مقدس استنباط می‌شود که پیدایش زمین و عمر بشر را حدود شش هزار سال تخمین می‌زند، انسان از میلیون‌ها سال پیش در روی کره زمین می‌زیسته و به تدریج از نظر جسمانی و قوای عقلانی تحولاتی در او روی داده تا به کمال امروزی رسیده است. در

بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات تا نید این حقیقت را می خوانیم که می فرماید: «انسان همچنانکه در رحم مادر از شکلی به شکل دیگر و از هیاتی به هیات دیگر انتقال و تغییر و ترقی می نماید معذالک از ابتدا نطفه نوع انسان بوده همچنین انسان از بدایت تکون در رحم عالم نیز نوع ممتاز یعنی انسان بوده و از هیاتی به هیات دیگر به تدریج انتقال نموده ...». از دوران ماقبل تاریخ چیزی نمی دانیم جز آنکه قانون جنگل حکمفرما بود و انسان مانند حیوانات برای سد جوع دائما در حرکت و با یافتن دانه و شکار حیوانات خود و اطرافیانش تغذیه می نمود. در آن دوران زن و مرد آزادانه باهم آمیزش داشتند و زن به علت جسمانی یعنی زمان بارداری و سپس مراقبت از نوزاد تحرک کمتری از مرد داشت و به ناچار بیشتر خانه نشین یا بهتر بگوئیم غارنشین شد.

برای انسان آن دوران ازدواج و خانواده و حق و حقوق مفهومی نداشت. زن و مرد تعهدی در برابر یکدیگر نداشتند. آزادانه باهم می زیستند و هنگامیکه کودکی به وجود می آمد طبیعی است که نسب او به مادر می رسید و این رسم هزاران سال همچنان ادامه داشت. می گویند در زمان جاهلیت اعراب هنگام بدنی آمدن طفل جمیع مردانی که با آن زن رابطه داشتند مجتمع می شدند و از شباهت طفل به یکی از آنها او پدر نوزاد شناخته می شد.

با کشف کشاورزی تحول بزرگی در زندگی بشر به وجود آمد و دیگر نیازی نبود که دائما در حرکت باشند. و مردم در نقاطی که آب و هوای مساعد داشت و شرایط مناسب برای کشاورزی موجود بود مانند کرانه های رود نیل، دجله و فرات و غیره سکونت یافتند و شالوده تمدن های مختلف در این سرزمین ها برپا گشت. به تدریج جوامعی به وجود آمد و برای تأمین و حفظ نظم احکام و مقرراتی تدوین گردید و همانطور که در ابتدا اشاره رفت چون مرد از زور بازو و نیروی جسمانی بیشتری برخوردار بود لا جرم هنگام تدوین احکام و مقررات منافع مرد بیشتر مورد توجه قرار گرفت و هنگامیکه قانون مالکیت بوجود آمد زن نیز جزئی از مایملک مرد محسوب شد. زنان و فرزندان متعلق به رئیس خانواده شدند و پس از هرگ او مانند سایر اموال و املاک جزء ماترک متوفی قرار گرفته طبق نظام پدرسالاری به رئیس جدید خانواده به ارث منتقل می شدند. اومی توانست آنها را بفروشد، قرض دهد و یا ببخشد. به این طریق ازدواج ابتداء به صورت مالکیت درآمد که اختیار مطلق زن با مرد بود. کسی که به زن نیازمند بود می توانست او را از پدر و یا شوهرش بخرد و قیمتش را بپردازد. در تورات می خوانیم که حضرت موسی پس از

فرار از مصر برای ازدواج باصفورا دختر شعیب چون وجهی برای خرید او نداشت ناچار هفت سال چوپانی شعیب را نمود و همچنین یعقوب که دل بسته و خواهان راشل بود هفت سال شبانی پدر او را کرد اما وی ترفندی بکاربرد و دختر دیگرش را به عقد ازدواج یعقوب در آورد و یعقوب هنگامی متوجه این نیرنگ شد که دیگر دیر بود. ناچار هفت سال دیگر چوبانی پدر راشل را نمود تا سرانجام به آرزوی خود رسید و با دختر دلخواه خود ازدواج کرد.

قبل از آنکه سخن را ادامه دهم شرط انصاف نیست اگر بگویم که صفحات تاریخ زن یکسره سیاه بوده است. در دورانی که بشر به پرستش ارباب انواع معتقد بود خدایان زن خصوصاً الهه باروری مورد تکریم مردم بودند و زنان از احترام نسبی برخوردار می‌گشتند. در آثاری که از گذشتگان بجای مانده مثلاً در قانون هامورابی و همچنین در تورات و انجیل و بیش از همه در دیانت زرتشت مواردی برای رعایت حقوق زنان در نظر گرفته شده است. در ادوار مختلف و در کشورهای متفاوت گاه مادر شاهی وجود داشته و تاریخ از تاجداران زن نام می‌برد که بر سریر سلطنت جالس بوده اند که از میان آنها می‌توان از سمیرامیس، کلئوپاترا، توران دخت و آذر میدخت و ملکه سبا نام برد. در ادبیات فارسی داستان عشق سلیمان و ملکه سبا معروف است و هنگامیکه در کلمات مکنونه به این جمله می‌رسیم که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «وای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر» بی اختیار در فکر داستان عشق سلیمان و ملکه سبا تداعی میشود.

باری به موضوع زن بازگردیم. قدیم‌ترین نوشته مذهبی که فرهنگ و تمدن غرب متأثر از آن است کتاب مقدس است. این کتاب از دو قسمت، عهد عتیق یعنی تورات و عهد جدید یعنی انجیل تشکیل یافته و تبعیض درباره زن از همان فصل اول کتاب به نحو بارزی آشکار است. کتاب با سفر آفرینش آغاز می‌شود که داستان خلقت عالم است و نقل می‌کند که چگونه خداوند درشش روز روشنائی و زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و حیوانات و گیاهان را آفرید و آنوقت به فکر خلقت انسان افتاد. مشتی خاک برداشت و از آن پیکری ساخت و دربینی او روح خود را دمید و آدم به مثال و شکل خداوند خلق شد. آنوقت برای رفع تنهایی آدم خوابی گران بر او مستولی نمود و از یکی از دنده‌های او حواری آفرید که آدم غم تنهایی را با داشتن مونس و یاری احساس نکند غافل از اینکه اول گرفتاریهای آدم است. مار حواری فریب میدهد و او را اغوا می‌کند که از میوه درخت ممنوع (درخت معرفت) بچیند و به آدم نیز بخورد.

خداوند از نافرمانی آدم و حوا خشمگین شده به حوّا می گوید تو با درد ورنج فرزند بدنی خواهی آورد و مطیع همسرت خواهی شد و به آدم تذکر می دهد که بر اثر نافرمانی از این پس باید زحمت کشد و با عرق جبین زندگی خود را تأمین کند و مار را که مسبب اصلی است مجازات نموده می گوید از این پس به روی زمین خواهی خزید و بین تو و فرزندان آدم دشمنی بوجود خواهد آمد، و به این ترتیب آدم و حوّا از بهشت رانده می شوند.

نتیجه ای که از این داستان می گیریم این است که اولاً حوّا برای آدم آفریده شده و خلقتش را مدیون او می داند در ثانی روح الهی در او دمیده نشده زیرا از دنده آدم بوجود آمده و دیگر آنکه مقصراً اصلی زن است که موجب گمراهی آدم شده، و گرنه فرزندان آدم بی دغدغه خاطر جاودانه در بهشت برین بسر می بردند.

ضمناً این داستان اشاره ای به حکم خداوند مبنی بر اطاعت زن از مرد دارد. جمله ای که قرنهای متمادی در دیانت یهود و مسیحیت به آن استناد شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

سیمون دوبوار نویسنده فرانسوی در کتاب خود به نام «جنس دوم» می نویسد: مردان یهودی هنگام دعای روزانه خود می گویند: «حمد و ستایش خداوند را، خداوند عالمیان را که مرا زن نیافرید» و زنان یهودی در نهایت تسلیم و تمکین زمره می کنند «حمد خداوند را که مرا طبق مشیت خود آفرید». و این جمله از افلاطون است که می گوید در میان نعمت هائی که خدایان را سپاسگزارم این است که یونانی آفریده شده ام نه بیگانه، آزاد آفریده شده ام نه برده و مرد آفریده شده ام نه زن.

حال که صحبت از افلاطون بمیان آمد بی مناسبت نیست بگویم که یونان که مهد دموکراسی است و غرب فرهنگ و تمدن خود را مدیون آن کشوری داند هنگام رأی گیری فقط شش درصد شهروندان یعنی آنانکه صاحبان دارائی و املاک بودند حق رأی داشتند و دیگران یعنی بیگانگان، بردگان، زنان و کودکان و سفها از این حق بی بهره بودند.

و اما زن در دیانت مسیح، بطوریکه می دانیم دوران رسالت آن حضرت بیش از سه سال نبود و در این مدت کوتاه با پیروان اندکی که به او گرویده بودند جهت ارشاد یهودیان و تهذیب اخلاق آنان به شهرهای مختلف فلسطین سفر میکرد و مخاطبان او زن و مرد هر دو بودند و تبعیضی برای زنان قائل نبود و مواردی می بینیم که آن حضرت چگونه به دفاع از زنان در برابر رفتار ناهنجار مردان برخاست مثلاً آنجا که جمعی در

صدد سنگسار نمودن زنی بدنام بودند حضرت مسیح خطاب به آنها می گوید آن کس که در زندگی گناهی نکرده سنگ اول را بردارد. با مطالعه انجیل ملاحظه می کنیم که آن حضرت اصولاً احکام و قوانینی برای شریعتی که پایه گذار آن بود نیاورد و بارها در طی سخنان خود اشاره به تورات نموده و جهت تهذیب اخلاق یهودیان اظهار می دارد که در تورات چنین یا چنان نوشته شده مثلاً «چشمی به چشمی و دندانانی به دندانانی اما من به شما می گویم که به دشمنان خود محبت کنید و...»

چهارانجیل که قسمت مهم کتاب عهد جدید یعنی کتاب مقدس مسیحیان است هیچیک در زمان حضرت مسیح نوشته نشده است. قدیمی ترین آنها طبق روایات انجیل مرقس است که تقریباً شصت سال پس از آن حضرت نگاشته شده و آخرین آنها انجیل یوحناست که می گویند در اوائل قرن دوم میلادی به رشته تحریر درآمده است بنابراین آنچه در انجیل اربعه ملاحظه می شود نقل قولی است از آنها که در زمان حضرت مسیح می زیسته اند. جای شگفتی نیست که اختلافاتی در متن آنها دیده می شود. اما پایه اعتقادات مسیحیان بر اساس رساله های پولس رسول است. پولس ابتدا به شدت برضد مسیحیان مبارزه مینمود یک بار هنگامیکه به شهر دمشق میرفت در راه حضرت مسیح به او ظاهر میشود و همانجا پولس به آن حضرت ایمان میاورد و از آن پس زندگی خود را وقف اشاعه دینت جدید و هدایت مؤمنان می نماید. در نامه هائی که به جوامع مختلف می نویسد اصول و احکام مسیحیت را برایشان توضیح می دهد که به نام رساله های پولس به تیموتائوس، قرنتیان و افسسیان در عهد جدید دیده می شود. در خلال این رساله ها مقام و منزلتی را که زن در نظر او داشته می توان ملاحظه نمود در یکی از آنها می نویسد: زن برای مرد خلق شده (که اشاره به سفر آفرینش است) و اضافه می کند اجازه نمی دهد که زنان تعلیم دهند یا بر شوهر مسلط شوند. زن حق حرف زدن در کلیسا را ندارد و اگر بخواهد چیزی یاد گیرد باید در خانه از شوهرش بپرسد و خطاب به زنان می نویسد: شما زنان باید مطیع شوهران خود باشید همانگونه که مطیع خداوند هستید زیرا مرد سرزن است همانطور که مسیح سرکلیساست و مواردی دیگر که برای احتراز از طول کلام از ذکر آنها خودداری می شود.

این نظر پولس درباره زنان است اما باید در نظر داشت که پس از دستگیری و مصلوب نمودن حضرت مسیح چنان رعب و هراسی حواریون را فراگرفت که هر یک در گوشه ای متواری شدند و این وحشت موجب شد که پطرس سه بار آشنائی خود را با

حضرت مسیح انکار کند و یهودا اسخریوطی یکی دیگر از حواریون مولای خود را در برابر چند درهم به سربازان رومی نشان داد. مریم مجدلیه بود که آنانرا گردهم آورد و قوت قلب بخشید و در نتیجه هر یک از حواریون برای تبلیغ مسیحیت روانه دیاری شدند.

مارتین لوتر بنیان گذار فرقه پروتستانیسیم نیز نظر لطفی به زنان نداشت و می‌گوید: مرد باید بر زن تسلط داشته باشد و او را در خانه نگهدارد که تا می‌تواند فرزند بزاید. اگر هم در این میان درد کشید و مرد مانعی ندارد زیرا اصولاً برای این کار خلق شده است. به گفته شاعر:

زنان را نباشد بجز یک هنر
نشینند و زایند شیران نر
و اوای به حال زنی که زاده اش شیرنر نباشد.

در قرون اولیه مسیحیت بحث بسیار بر این بود که بنابر سفر پیدایش آیا اصولاً زن دارای روح است یا نه؟ سرانجام از آنجا که مسیحیان خصوصاً کاتولیکها مقام بسیار والائی را برای مریم مقدس قائل بودند و او هم زن بوده است ناچار قبول کردند که زن نیز دارای روح است گوآنکه کسانی عقیده داشتند که فقط حضرت مریم دارای روح است و دیگر زنان فاقد آن. کلیسا زن را مسبب گناه اولیه می‌دانست و این گناه از نسلی به نسلی دیگر انتقال یافته حضرت مسیح جان خود را فدا نموده بود تا این گناه زدوده شود. با این استدلال می‌توان نظر کلیسا را نسبت به زن درک نمود. در قرون وسطی که دوران تسلط کامل کلیسا بود هزاران زن به جرم جادوگری در گوشه و کنار سوزانده شدند اما به تدریج با تقلیل نفوذ کلیسا و ضرورت زمان، زنان توانستند اقداماتی برای مطالبه حقوق خود نمایند که در جای خود ذکر خواهد شد.

بی‌مورد نیست نکته جالبی که در سفرنامه مارکوپولو آمده است برایتان نقل کنم. این جهانگرد و نیززی در حدود هشتصد سال پیش همراه با پدر و عموی خویش از راه خشکی از راهی که به نام جاده ابریشم معروف است به شرق دور دست به دربار خاقان چین راه یافت و مورد لطف و عنایت قوبلای خان قرار گرفت. در چند سالی که در آنجا بسر برد به عنوان فرستاده مخصوص خاقان به نقاط مختلف آن امپراطوری بزرگ سفر نمود و خاطرات خود را به رشته تحریر در آورد. در یکی از سفرها به جنوب غربی کشور که می‌بایستی در حدود برمه یا کامبوج کنونی باشد رسم عجیبی یافت؛ وقتی زنی وضع حمل می‌کرد می‌بایستی بلافاصله از جا برخیزد و به کارهای خانه بپردازد در عوض همسراو به بستر می‌رفت و مورد لطف و نوازش بستگان قرار می‌گرفت و هدایای گوناگون از دوستان و خویشاوندان که به دیدارش می‌آمدند دریافت می‌نمود. خدا را شکر که در آنجا و در آن

زمان بدنیا نیامده ایم.

صحت از چین بمیان آمد بی مناسبت نیست بگویم که تا چندی پیش، تا قبل از انقلاب کمونیستی پاهای دختران کوچک را باندپیچ می کردند که مانع از رشد آن شود و این کار نه از جهت زیبایی بود بلکه به زعم مردان برای حفظ ناموس خانوادگی که دختر نتواند از خانه بیرون رود. پای این دختران شباهتی به پای زنان کشورهای دیگر نداشت بلکه به شکل سم اسب درآمده و راه رفتن برایشان واقعاً دشوار بود. خوشبختانه این رسم فجیع باروی کارآمدن حکومت کمونیستی متروک شد.

در اینجا فقط اشاره به رسم فجیع دیگری می کنم که از گذشته های دور در افریقا معمول بوده و هنوز هم در بیشتر کشورهای افریقائی و در بعضی ممالک اسلامی اجرا می شود و آن ختنه کردن زنان است که در واقع به مثله کردن ایشان می انجامد. با آنکه گاه اعتراضات شدیدی علیه این عمل وحشیانه و غیرانسانی می شود هنوز هم این رسم در آن کشورها متداول است.

به اختصار باید گفت که در آئین هندوان زن ملک پدر یا شوهر بود و ارزشی در جامعه نداشت حیات و معاش به مرد بستگی داشت و چون او را فاقد روح می دانستند نمی توانست بی مرد زندگی کند و از این رو زنان هند خود را با جسد شوهر آتش می زدند و در غیر آن صورت نزد خویشان خود رفته به عبادت می پرداختند.

در شریعت بودا زن موجود شریری معرفی شده بود که برای فاسد ساختن مرد در او حسّ مخصوصی تعبیه گردیده، از این رو مردان را ممنوع می کند که در خانه با مادر یا دختر خود تنها بمانند.

اما در دیانت زردشت محدودیت زن نسبت به سایر ادیان کمتر است و در مواردی در امور خانوادگی و اجتماعی نقشی داشته و رهبری خانواده و حتی انجام امور مذهبی و قیمومیت اطفال را به عهده می گرفته است.

زن در اسلام، همانطور که می دانیم قبل از ظهور دیانت اسلام در بین بعضی از قبائل آن کشور رسم بر این بود که نوزاد دختر را زنده بگور می کردند و اصولاً زن جزو مایملک مرد محسوب میشد. با در نظر گرفتن شرائط آن زمان می بینیم که حضرت رسول حقوق زیادی به زنان اعطا فرمود و زن از نظراً جتماع شخصیت حقوقی یافت و توانست در دارائی خود دخل و تصرف کند و در مواردی مانند ارث و شهادت در دادگاه و غیره از نصف حقوق مرد برخوردار شود. اما با استناد به آیه الرجال قوامون علی النساء هنوز سیطره مردان بر زنان باقی است و زن تحت قیمومت مرد قرار دارد. از احادیث نبوی و

روایات منسوب به ائمه اطهار میتوان استنباط نمود که چرا در ممالک اسلامی زن شهروند درجه دوم محسوب می شود و مورد تحقیر مرد است که در اینجا فقط چند فقره آن ذکر می شود. یکی از احادیث نبوی: «جهاد زن اطاعت از شوهر است و اگر سجده بر کس جائز بود شایسته بود که زن شوهر خود را سجده کند» و در حدیث دیگر: «یاعلی کسیکه اطاعت زن خود کند خدا او را در آتش افکند، یاعلی اطاعت زن موجب پشیمانی است اگر چیزی در نعوست و شئامت باشد در زبان زن است». و از بیانات حضرت علی: «زنان وجودشان شر است و بهترین خصلت زن بدترین اخلاق مرد است» و امثالهم که فراوانند مسلماً همین احادیث و روایات الهام بخش شعرای نامدار ما بوده اند که مثلاً نظامی می گوید

زن از پهلوی چپ شد آفریده کس از چپ راستی هرگز ندیده

و هنگامیکه دخترش در گذشت ، نوشت:

ماتم عمرداشتم چو رسید عمرثانی شناختم چو برفت .
و فردوسی که می گوید:

که را از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بداختر بود
و یا:

اگر نیک بودی زن و قول زن زنان رامزن نام بودی نه زن
و یا سعدی علیه الرحمه که می سراید:

به خانه نشستن بود کار زن برون کار مردان شمشیر زن
و یا:

«در خرمی بر سرائی ببند که بانک زن از وی بر آید بلند شکوهی نماند در آن خاندان
که بانک خروس آید از ماکیان».

چندی پیش کتابی خواندم به نام «زنی از مصر» نویسنده کتاب خانم جهان سادات همسر رئیس جمهور فقید مصر است که شرح زندگی خود را در آن نوشته و مطالب بسیار جالبی دارد. منجمه می نویسد هنگام ریاست جمهوری همسرش بارها به روستائی در جنوب مصر که موطن انور سادات بود سفر کرده است. تصویری که از زنان آن روستا طرح می کند مرا بی اختیار به یاد زنان دهات ایران انداخت. همان فقر و بدبختی همان جهل و بیسوادی و همان کارهای سنگین روستائی و همان تبعیض بین زن و مرد. باری خانم سادات برای رفاه وضع زنان کارگاههای کوچکی تأسیس می کند که بتوانند تا اندازه ای استقلال مالی یابند. زنان پاکدل آنجا که دیگر با خانم سادات دوست و صمیمی

شده بودند از راه دلسوزی به او تذکر می دادند که داشتن یک فرزند کافی نیست و صلاح است اولاد بیشتری داشته باشد و وقتی خانم سادات جواب داده بود که من چهار فرزند دارم سه دختر و یک پسر آنها گفته بودند آن سه تا که دخترند به حساب نمی آیند و فقط یک پسر داری. خانم سادات می نویسد وقتی زن فرزند مذکر بدنیا آورد از آن پس او را به نام پسرش می نامند و به این جهت او را امّ الجمل خطاب میکردند اما نوشته بود تکلیف زنی که پسر نداشت چه بود و چه نامی به او اطلاق می شد. به یاد وطن عزیز خودمان افتادم که زنان را به القاب فخیمه «ناقص العقل» و «ضعیفه» ملقب می نمودند. باری این خانم زیبای روشندل و روشنفکر در شانزده سالگی که دانش آموز دبیرستان بود با انور سادات آشنا شد و با او ازدواج کرد و طبق قانون آن زمان که دختران ازدواج کرده از تحصیل محروم می شدند ناچار تحصیلاتش متوقف ماند. چند سال گذشت، در مصر انقلاب شد و قوانینی چند منجمله محرومیت دختران ازدواج کرده از تحصیل تغییر یافت. خانم سادات در دبیرستان نام نویسی کرد و تعلیم گرفت سپس در دانشگاه قاهره هنگامیکه چهل و یکساله بود در رشته زبان و ادبیات عربی ثبت نام نمود و همزمان با او سه تن از فرزندان نیز در دانشگاه قاهره دانشجو بودند. پس از اخذ فوق لیسانس همچنان به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۹۸۶ از دانشگاه قاهره دکترای زبان و ادبیات عربی گرفت. خانم سادات چند سال است که در آمریکا زندگی می کند و استاد دو دانشگاه است و گاه به عنوان سخنران میهمان به دانشگاههای دیگر دعوت میشود.

در اینجا چند گفتار از بزرگان مغرب زمین را نیز نقل می کنم که نمایانگر نظر آنها

نسبت به زن است.

سقراط گوید «شجاعت مرد در خوب فرمان دادن و شجاعت زن در خوب فرمان بردن است» و این جمله از فردریک نیچه است: «هر وقت نزد زن رفتی تازیانهات را فراموش مکن» و باز از آن جناب است که می گوید: «عقل مرد دو برابر زن است.» در عین حال باید گفت که برخی از بزرگان دین و ادب گاه زن را مشمول لطف و عنایت خود قرار داده اند، چنانچه این جمله را به پیغمبر اسلام نسبت داده اند که فرمود بهشت زیر پای مادران است و یا از امیرالمؤمنین «زن گل است نباید با قهر با او رفتار کرد» و میلتون می گوید «زن بهترین و آخرین تحفه آسمانی است.» این بود مجملی از نظریات مختلف درباره زن.

زن در عصر جدید؛ امادرباره نهضت زنان غرب باید گفت که تا زمان انقلاب کبیرفرانسه پیشرفت مخصوص زنان در طبقات بالای اجتماع بوده و از اواخر قرن

هینجدهم پس از انقلاب صنعتی، زنان طبقات پائین تر به تدریج با مساعی و تلاش های مداوم از حقوق اجتماعی برخوردار شدند.

حضرت عبدالبهاء درنطقی که در مجمع اتحادیه نساوان شیکاگو در سال ۱۹۱۲، یعنی هشتاد و پنجسال قبل ایراد فرمودند ظهور جمال قدم را به طلوع شمس تشبیه می نمایند و می فرمایند: «عمل آفتاب ظاهر و آشکار نمودن حقائق اشیاء است. کلیه ممکنات در روی کره ارض به توسط نور و حرارت خورشیدمتجلی و جلوه گر میشوند یکی از عملیات شمس تابان آشکار ساختن مکنونات و اشیائی است که در ذرات اجسام ارض مستور و پوشیده می باشد از آنجائیکه این قرن قرن نورانی است شمس حقیقت، باکمال فر و جلال خود را به تمام نوع بشر مرئی و ظاهر ساخته، یکی از آن چیزهائیکه در عالم وجود مخفی و پنهان بود همانا لیاقت و کفایت و قابلیت و استعداد نوع زنان بوده است. در این عصر نورانی بواسطه ششعه و روشنائی شمس حقیقت درایت و کفایت زنان ظاهر و هویدا گردید بطوریکه مساوات در حقوق بشری و برابری نساء و رجال یکی از امور مقرر و مؤکده گشته است.»

بادر نظر داشتن بیان مبارک جالب است بدانیم که در سال ۱۸۴۸ اولین کنگره زنان امریکا در نزدیکی نیویورک تشکیل گردید و در منشوری اعلام کردند که مردان مانع کسب علوم زنان میشوند و این همان سالی است که در فاصله هزاران کیلومتر از شهر نیویورک، در سرزمینی دوردست و در مکانی گمنام به نام بدشت پیروان آئین جدید گرد هم آمده بودند و یکی از آنان زنی بی نظیر به نام طاهره حجاب از رخ برافکند و نوید حلول عصری جدید و آزادی زن را اعلام داشت. آنچه در تاریخ نهضت زنان جلب توجه می کند این است که این بیداری و هشیاری از اواسط قرن گذشته که مقارن ظهور حضرت باب حضرت بهاءالله است آغاز شده و پرتو انوار شمس حقیقت در این بهار روحانی جانی تازه به زنان بخشیده و لیاقت و شایستگی آنها را که در طی قرون و اعصار در وجودشان نهفته بود آشکار ساخته است.

در سال ۱۸۷۵ زنان کارگرمناجی نساجی برای بدست آوردن شرائط مناسبتری هنگام کار، در خیابانهای نیویورک دست به تظاهراتی زدند. از آن پس موضوع شرکت زنان در امور اجتماعی و مطالبه حقوق در کنگره های مختلف بین المللی مورد بحث و تأیید قرار گرفت. در کنفرانس های متعددی که در اوائل قرن کنونی یعنی قبل از جنگ بین الملل اول برگزار شد زنان تنفر و انزجار خود را از جنگ و طرفداری از صلح اعلام داشتند.

با شروع جنگ جهانی و روانه شدن تعداد کثیری از مردان به جبهه جنگ، ناچار پست خالی آنها به زنان واگذار شد و به این ترتیب شرکت زنان در کارهای خارج از خانه بیش از پیش شد و ضمن آن مبارزاتی جهت احقاق حق اجتماعی خود انجام دادند. در نتیجه اقدامات چند کشور اروپائی روز هشتم مارس به عنوان روز بین المللی زن تعیین شد و به تدریج زنان کشورهای دیگر با این تصمیم موافقت خود را اعلام نمودند و از آن پس معمولاً در این روز در هر کشوری ترازنامه ای از پیشرفت زنان در زمینه تساوی حقوق با مردان و مشارکت آنها در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

پس از جنگ جهانی دوم با آنکه فقط درسی و یک کشور زنان حق رأی داشتند معیذا هنگام تنظیم منشور حقوق بشر بر اثر فعالیت های بعضی افراد منجمله خانم النور روزولت همسر رئیس جمهور فقید آمریکا اصل برابری حقوق زن و مرد در این منشور گنجانیده شد و کشورهای امضاء کننده متعهد شدند که این اصل را رعایت کنند. البته می‌دانیم که از امضاء تا اجرا فاصله بسیار است کما اینکه اغلب کشورهای عضو سازمان ملل هنوز این تعهد را رعایت نکرده‌اند. سازمان ملل سال ۱۹۷۵ را سال بین المللی زن اعلام کرد و نخستین کنفرانس بین المللی زنان در شهر مکزیکو با شرکت نمایندگان صد و سی و سه کشور برای تبادل نظر در باره وضع زنان و پیشنهاد راه حل هائی جهت بدست آوردن حقوق آنان تشکیل شد. برادر گرامم و همسر ارجمندشان مهری خانم عزیز جزء هیئت نمایندگان دولت ایران در این کنفرانس شرکت نمودند. جالب اینجاست که در این گردهمایی که مربوط به امور زنان بود نمایندگان کشور عربستان سعودی همه از آقایان بودند. سازمان ملل دهه سال ۷۵-۸۵ را برای سه موضوع اصلی که عبارت از تساوی حقوق زنان، مشارکت زنان در توسعه و ترقی و زن و صلح بود اختصاص داد. در نیمه این دهه یعنی در سال ۱۹۸۰ کنفرانس دوم در شهر کپنهاگ تشکیل شد و در پایان دهه در سال ۱۹۸۵ سومین کنفرانس در نایروبی برگزار گردید. در آنجا اقداماتی که در طی دهسال جهت ترقی زنان انجام گرفته و یا منظور شده بود مورد بررسی قرار گرفت. با آنکه از خلال این گزارش‌ها ملاحظه شد که گامهای بلندی در راه ترقی زنان برداشته شده با این حال تا حصول به تساوی با مردان فاصله بسیار است و هنوز هم در بسیاری از کشورهای دنیا زنان نه تنها از حقوق انسانی بی بهره اند بلکه مانند کالا خرید و فروش می‌شوند و چون متاعی مورد بهره برداری قرار می‌گیرند و زندگی اسفباری را میگذرانند. به عنوان نمونه از سه کشور هندوستان، پاکستان و بنگلادش نام می‌برم. سه کشوری که چندی پیش

نخست وزیرانشان زن بوده اند. در یک مجله فرانسوی مقاله ای درباره زنان هند خواندم که در اینجا نقل می کنم نوشته بود مردم هندوستان سرزمین خود را مادرمی نامند India Mother اما چه مادر نامهربانی که شاهد اینهمه ظلم و ستم بردخترانش است و دم برنمی آورد. نوشته بود تولد دختر در هندوستان باغم و غصه استقبال می شود. دستمزد قابله ای که نوزاد دختر بدنیا می آورد فقط دو روپیه است در حالیکه برای پسر پنجاه تا شصت روپیه دریافت می دارد. هندوها میگویند دختر میهمان ناخوانده موقتی در خانه پدر و مادر است. از همان کودکی در فکر تهیه جهیزیه او هستند تا هر چه زودتر او را به خانه شوهر فرستند. یک مثل هندی می گوید دختر داشتن مثل این است که انسان باغ همسایه را آبیاری کند. اما تنها موضوع مادی علت بدبختی زن هند و نیست. اگر خانواده ای فاقد اولاد ذکور باشد روح پدر و مادر محکوم به آوارگی و سرگردانی خواهد بود، زیرا پسر باید توده هیزمی را که جسد پدر یا مادر بر آن قرار دارد برافروزد و آنها را بسوزاند وگرنه روحشان تا ابد به کرات در جسم های جدیدی حلول می کنند و این تناسخ همچنان ادامه می یابد و هرگز به نیروانا که غایت اصلی و مقصد نهائی حیات است نخواهد رسید. در هندوستان مانند چین مدت ها فرزندی که خصوصاً کشتن دختران نوزاد معمول بود و این رسم هنوز هم در بعضی نقاط جنوب هندوستان متداول است. اما امروز با پیشرفت علم پزشکی راهی آسانتر و بی دردتر برای نابود کردن دختران یافته اند هنگامیکه زنی باردار شد با برداشتن مایعی از رحم او یا بوسیله «اکوگرافی» می توانند اگر جنین نقص و عیبی داشت تشخیص دهند و ضمناً جنس جنین را بفهمند که اگر دختر بود عمل سقط انجام شود. این کار در ده سال اخیر رونق چشمگیری در هندوستان یافته و صدها درمانگاه خصوصی باز شده که در ازای وجه مختصری در حدود صد و پنجاه فرانک فرانسه این کار را انجام می دهند و مخارجش به مراتب کمتر از وجهی است که پس از تولد دختر باید صرف تهیه جهیزیه او شود. در شهر بمبئی بین هزاران سقط جنین فقط در یک مورد در اثر اشتباه جنین مذکر از بین برده شده است. جنینی که این مرحله رانمی گذراند و جنس او قبلاً تشخیص داده نشده هنگام تولد اگر دختر بود تغذیه و مراقبت از او بمراتب کمتر از برادرش خواهد بود و هنگام بیماری در پرستاری او اهمال می شود. و چون غالباً دختران را قبل از سن بلوغ به خانه شوهر می فرستند، دچار ناراحتی هائی می شود و دوران بارداری و وضع حملش با خطرات بسیاری همراه خواهد بود. علاوه بر اینها موضوع آتش سوزی «تصادفی» ساری را نباید فراموش کرد. اگر جهیزیه دختری در نظر

شوهرش کافی و مناسب نباشد ناگهان روزی دچار آتش سوزی می شود. البته تصادفی نیست. گاه هنگامیکه نوعروس بینوا غافل از خطر مرگ که در کمین اوست به کارهای خانه مشغول است شوهر یا مادر او یا هر دو با هم نغت به روی ساری دختر می پاشند و او را می سوزانند و آنرا تصادفی وانمود می کنند. این عمل ننگین و غیر انسانی در هندوستان و پاکستان و بنگلادش مرسوم است کشورهایی که اعلامیه حقوق بشر را امضاء کرده اند.

طبق آمار سازمان ملل هر سال میلیونها زن در چین، نپال، هندوستان، بنگلادش و پاکستان مفقود می شوند. اخیراً به مناسبت روز کودکان گزارشی در تلویزیون که حاکی از بهره برداری جنسی کودکان بود دیدم. در نپال دختران دوازده سیزده ساله یار بوده می شوند یا به نوید کار یافتن برای آنها در شهرهای بزرگ و یار سماً با خرید آنها از پدر و مادر، دختران را از خانواده ایشان جد می کنند و این بینوایان از عشرتکده های بمبئی یا شیرهای دیگر سرد می آورند. تصور نشود که فقط در شرق از زن مانند کالا استفاده می کنند بلکه در جهان غرب نیز از وجود زن برای تبلیغ کالاهای مختلف استفاده می شود. کافی است که به تلویزیون نگاه کنیم. در تبلیغات برای فروش از اتومبیل گرفته تا شیر و پنیر و قهوه و پودر رختشویی و بلیط هواپیما از چهره زنی زیبا و غالباً نیمه عریان استفاده می شود. البته می توانم سیمای زنی را در کنار لوازم آرایش یا عطر و جواهر درک کنم اما چه رابطه ای بین زن برهنه و پودر رختشویی و قهوه و یا مسافرت با فلان هواپیما هست هنوز برایم روشن نشده است. خانم شهردار ما که بانویی روشنفکر و در امور خیریه بسیار فعال است آنقدر از این موضوع ناراحت و خشمگین بود که می گفت واکنش من در برابر این کار این است که از خرید هر گونه کالائی که به این وسیله تبلیغ می شود خودداری می کنم.

باردیگر به مسئله پیشرفت زنان بازگردیم. مسلم است که زنان مغرب زمین در احقاق حق خود پیشرفتهای چشمگیری داشته اند ولی هنوز کاملاً موفق به اخذ تساوی حقوق با مردان نشده اند آماری که ارائه می شود مربوط به اتحادیه کشورهای اروپائی است هنگامیکه دوازده کشور عضویت آنها داشتند. با آنکه در بیشتر این ممالک تعداد دانش آموزان و دانشجویان دختر و پسر تقریباً یکسان است با این حال شماره زنانی که مصدر خدمات مهم می باشند و در سطح تصمیم گیری و ریاست قرار دارند بمراتب کمتر از مردان است و این رقم کمتر در یونان بیش از سایر کشورهای اروپائی به چشم می خورد. در ایتالیا و انگلستان و فرانسه و اسپانیا بطور متوسط فقط شش درصد از

مجموع نمایندگان پارلمان زن هستند، اما در کشور دانمارک از هر پنج دیپلمات یکی زن است و در هلند بیست و یک درصد کرسی‌های پارلمان را زنان اشغال کرده‌اند. چندی قبل در تلویزیون فرانسه مصاحبه‌ای با دو تن از نمایندگان پارلمان که یکی عضو حزب اقلیت و دیگری اکثریت بود بعمل آمد و خبرنگار علت تعداد کم زنان را در پارلمان جویا شد. هر دو نماینده اذعان نمودند که در فرانسه زنان در عرصه سیاست آنطور که باید نقش چشمگیری ندارند یکی از آنها گفت ما فرانسویها بیشتر اخلاق کشورهای لاتین را داریم تا اروپای شمالی. به عبارت دیگر هنوز زن را زیاد قبول ندارند و دیگری که «سیاستمدار» تر بود گفت از آن جهت که زنان واقع بین تر و نکته سنج تر از ما هستند و می‌بینند که قدرت حقیقی در سیاست نیست از اینرو چندان علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دهند. این مصاحبه مربوط به چند سال قبل بود. با انتخابات امسال و روی کار آمدن دولت جدید اکنون چند وزارت خانه به دست زنان سپرده شده است.

با آنکه در ماده ۱۱۹ پیمان رم از نظر حقوق و دستمزد تساوی زن و مرد تصریح شده یعنی در برابر کار مساوی حقوق مساوی - با این حال در بیشتر کشورهای اروپایی این ماده اجرایی نمی‌شود و بطور متوسط حقوق زن اروپایی یک سوم کمتر از حقوق معادل کاری است که مرد انجام می‌دهد. این بی‌عدالتی در بلژیک بیش از هر کشور اروپایی به چشم می‌خورد و حقوق زن برای کار مساوی نصف حقوق مرد است. در ایرلند ۶۲ درصد در یونان ۶۸ درصد در آلمان ۷۳ درصد و در فرانسه ۸۶ درصد است. در لوکزامبورگ تبعیضی در کار نیست و حقوق زن و مرد یکسان است در دانمارک بیش از سایر کشورهای اروپایی برای زنان تسهیلاتی قائل شده‌اند که بتوانند هم شغل خود را نگهداری کنند و هم وظیفه مادری را انجام دهند. زن دانمارکی پس از وضع حمل از مرخصی شش ماهه با دریافت نود درصد حقوق خود استفاده می‌کند در این کشور پرستان مذهب یک چهارم کشیش‌ها زن هستند. کلیساخانه رایگان در اختیار خانم کشیش می‌گذارد که بتواند با رفاه با خانواده اش در آن زندگی کند و ماهیانه حقوقی معادل دو هزار و پانصد پوند انگلیسی دریافت می‌دارد. در لوکزامبورگ زن باردار دو ماه قبل از وضع حمل و دو ماه بعد از آن و در صورتیکه نوزاد را شیر دهد از سه ماه مرخصی با استفاده از حقوق کامل بهره‌مند می‌شود.

یکی از دلایل مخالفان زن که او را از نظر عقل و هوش و استعداد کمتر از مرد می‌دانند استناد به کوچکتر بودن حجم جمجمه و وزن مغز زن نسبت به مرد است.

معمولا وزن مغز در حدود سه پاوند ونیم است و وزن مغز زن از صد تا دویست گرم کمتر از مغز مرد و آنچه را در نظر نمی گیرند این است که اصولا جنه زن کوچکتر از پیکر مرد است و با این نسبت مغز او کمبودی ندارد. وانگهی علم امروز ثابت کرده که هوش و ذکاوت شخص ارتباطی به کوچکی و بزرگی مغز ندارد و چه بسا کسانی که سری بزرگ دارند و فاقد هوش و درایت. علم می گوید که مغز انسان در حدود ده میلیارد سلول که به آن Neuron می گویند دارد و هر یک از این سلول ها مانند اختاپوس مرکزی دارد و تعداد بسیاری شاخک ها که هر یک دارای هزاران نقطه برجسته اند که در اثر Impuls Electrochemical به شاخک های دیگر مربوط می شود و در نتیجه این انفعالات آنچه را که انسان از طریق حواس پنجگانه دریافت می دارد در مغز جا می دهد و ضبط می کند و آنجا که باید واکنشی نشان داده شود از طریق سلسله اعصاب این کار را انجام می دهد. هر چه انگیزه بیشتری برای این فعل و انفعال باشد مغز بیشتر به کار می افتد و گنجینه ای بی پایان از دانش در خود ذخیره می کند. بنابراین می توان نتیجه گرفت که در طی قرون و اعصار که زن در چهار دیوار خانه محصور بوده و غافل و بی خبر از تغییرات و تحولات دنیای خارج، به تدریج قوای فکری اش عاطل مانده، پس چگونه می توان انتظار داشت که در ادوار گذشته زن در عرصه دانش و هنر عرض اندام کند؟ و اکنون که امکانات بوجود آمده مشاهده می کنیم که زنان دوشادوش مردان در میدان دانش و ادب و هنر پیش می روند.

در رابطه با این موضوع عرض می کنم که قبل از انقلاب اسلامی مهری خانم راسخ که استاد دانشگاه طهران و رئیس گروه روانشناسان آن دانشگاه بودند پژوهشی درباره وضع تحصیلی دختران و پسران دانشجوی طهران به عمل آوردند. این پژوهش زیر نظر ایشان در دانشکده های مختلف به مدت پنجسال انجام گرفت و نتیجه آن بود که در بیشتر دانشکده ها دانشجویان دختر مقام اول را احراز نموده بودند. بخاطر دارم در نطقی که ایشان در این باره ایراد نمودند اظهار داشتند که این پژوهش نمایانگر آن است که نه تنها هوش و استعداد زن کمتر از مرد نیست بلکه می توان گفت که انگیزه دختران به کسب دانش منتج به موفقیتی چنین درخشان شده است و در ازای محرومیت مادران و مادر بزرگان آنها از کسب علم و دانش، ذوق و شوق تحصیل در دختران بیشتر شده بود.

در رابطه با مبارزات زنان برای احراز حقوق خود، از اوایل این قرن در غرب نهضتی به نام فمینیسم بوجود آمد که مبارزه علیه مردان بود. منظور نه تنها بدست

آوردن حقوق زن بلکه برمسند قدرت نشستن و تلافی آنچه را که زن طی قرون و اعصار تحت تسلط مرد تحمل نموده است. بود.

برای ما بهائیان تساوی حقوق مفهومی کاملاً متفاوت از منظور فمینیسم دارد. ما زنان بهائی برای احراز حق خود مبارزه ننموده ایم. این فضلی است که شامل حال ما شده و جمال مبارک به ما اعطا فرموده اند و در آئین بهائی جز مواردی استثنائی زن از حقوق متساوی با مرد برخوردار است. پس باید بکوشیم خود را شایسته مقامی که به ما تفویض شده بنمائیم و نه تنها دلخوش باشیم از اینکه در این دیانت زن از حقوق متساوی با مرد بهره مند است.

چند سال قبل هنگامیکه سولژنیتسین نویسنده نامدار روسی در آمریکا اقامت داشت بنابر دعوت دانشگاه هاروارد در مجمع دانشجویان آن دانشگاه خطابه ای ایراد کرد که یک جمله از آن برایم بسیار جالب بود گفت: مسئله ای که غرب با آن مواجه است این است که همه سخن از حق و حقوق خود می گویند و کسی نیست که بگوید وظیفه من چیست؟ خوشبختانه برای ما زنان بهائی قسمت اول این جمله مصداقی پیدا نمی کند زیرا حق و حقوق بما عنایت شده اما در برابر قسمت دوم جمله باید فکر کنیم وظیفه ما چیست؟ و بکوشیم خود را شایسته مقام رفیعی که بما اعطا شده نمائیم.

حضرت عبدالبهاء میفرماید « هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت در زن قوی است ». با استفاده از همین خصلت محبت و خدمت است که زنان می توانند نقش مؤثری در بهبود وضع دنیا و ایجاد رفاه و استقرار صلح ایفا نمایند.

سال گذشته جئزه صلح نوبل به خانم بتی ویلیامز که مساعی بسیار برای حل اختلافات بین انگلیس و ایرلند بکار برده بود اعطا شد. خانم مزبور بنیادی برای کمک به کودکان دنیا بوجود آورده و وقت خود را صرف خدمت به آنان می نماید. امسال هم جایزه صلح نوبل به خانم جودی ویلیامز رهبر جمعیت مبارزه بامین گذاری تعلق گرفت. تا چند ماه قبل دنیا از فجایح مین گذاری بی خبر بود ولی هنگامیکه پرنسس دیانا به حمایت از این جمعیت به افریقا رفت و در تلویزیون ها او را هنگام رفتن به نقاط مین گذاری شده و یادار کنار کودکان بینوائی که در اثر انفجار مین دست و پای خود را از دست داده بودند دیدند، آنوقت انظار جهانیان متوجه این فاجعه شد و تظاهراتی در کشورهای مختلف صورت گرفت که علیرغم مخالفت بعضی از کشورهای بزرگ منجر به صدور قطعنامه ای در کانادا دائر به تحریم مین گذاری گردید.

کیست که نام Mother Theresa مادر ترزا را نشنیده و پیکر رنجور و نحیف این زن سالخورده را در صفحه تلویزیون ندیده باشد. هنگامیکه شماره اکتبر سال ۱۹۹۷ پیام بهائی بدستم رسید و روی جلد آن عکس مادر ترزا را دیدم و «یادداشت ماه» را خواندم میدانید چه احساس ستایشی نسبت به هیئت تحریریه پیام بهائی در دل احساس کردم که چگونه آن نشریه با آوردن عکس او بر روی جلد یاد خدماتش را به بشریت گرامی میدارد. «یادداشت ماه» آنتدر شیوا و زیبا و رسا و دلنشین نگاشته شده بود که دریغ دانستم آنرا در اینجا نقل نکنم. شاید بار دیگر با خواندن آن متوجه شویم که آنچه جاودانی است خدمت به نوع انسان است و بس. و اینک «یادداشت ماه» در روزهایی که این شماره آماده چاپ میشود میلیونها نفر از مردم جهان در مرگ پرنسس دیانا سوگواری می کنند. اینان با حضور در مراسم تشییع جنازه او همدردی و اندوه خود را نشان دادند و چند میلیارد مردم دیگر مراسم را بر صفحه تلویزیون های خود دنبال کردند. در همین روزها شخصیت جهانی دیگری که نامش در نکوکاری و فداکاری در راه دردمندان بلند آوازه بود یعنی ترزای راهبه Mother Theresa دیده از جهان بربست و بسیاری را سوگوار و اندوهناک مرگ خود کرد. هر دو نفر جهانی را که هنوز بسیار به کمک آنها نیاز داشت ترک کردند یکی در اوج جوانی و زیبایی و دیگری در حوض پیری و ناتوانی. آنچه که آن دو را به هم شبیه میساخت - صرف نظر از زندگی فردی و خصوصیشان - کوشش بی گیر و خستگی ناپذیر شان در کمک به جذامیان، قربانیان ایدز، قربانیان مین، بیماران و درماندگان بود، و اگر جهانی در مرگشان اندوهناک گشت نه بخاطر زیبایی یکی یا زهد و پارسائی دیگری، بلکه بخاطر خصائل انسانی و فضائل اخلاقی شان و از خود گذشتگی آن دو در خدمت به محتاجان و نیازمندان بود. سرمقاله این شماره ما گوشه ای از جهان پراضطرابی را که در آن زندگی می کنیم نمودار می سازد. جهانی که بیش از آنچه نیازمند تهدید به «آتش دوزخ» یا «بلای ناگهانی» باشد، تشنه محبت و خواستار صلح و دوستی است. دنبال دستهایی میگردد که بدون سرو صدا به یاری دردمندانش بشتابند. چشمان خسته اش مردمانی را جستجو می کند که به فرموده حضرت بهاءالله آب حیات که همان محبت و عشق واقعی است بدستش دهند. چه دوزخ و بلای ناگهانی بالاتر از جهانی که در آن نه امنیت هست و نه آرامش. هوا و غذایش آلوده، خانواده هایش متلاشی، مردمانش گرفتار به هزاران بیماری جانگاہ، سردرگم در مشکلات گوناگون و یا فقیر و گرسنه اند. آیا هریک از ما نمی تواند در دنیای کوچک و محدود خود دیانا یا مادر ترزا باشد؟»

خوشبختانه در بین ما هستند کسانی که از راحت و آسایش خود چشم پوشیده و در سخت ترین شرایط به یاری دردمندان و نیازمندان شتافته اند. سال گذشته از طریق دخترم باخانمی ایرانی که مقیم آلمان است آشنا شدم. همسر این خانم یکی از پزشکان عالیقدر و مشهور ایرانی ساکن آلمان است و طبیعی است که این خانواده از زندگی مرفهی برخوردارند. اما این بانوی نیکوکار هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سپس در بحبوحه جنگهای یوگوسلاوی سابق با اراده آهنین و تلاش مداوم با کامیونهای حامل مواد غذایی و دارو هنگامیکه خطر مرگ هر آن زندگی او را تهدید مینمود به نقاط آسیب دیده از جنگ می رفت تا با نظارت او خواربار و دارو بین نیازمندان توزیع شود. با همت او چند پرورشگاه برای کودکانی که پدر و مادر خود را از دست داده اند تأسیس شده است. همت و فداکاری او از نظر اولیای دولت آلمان پوشیده نماند و پرازش ترین مدال را به او اعطا نموده اند. سال گذشته بنا بدعوت سازمان زنان بهائی لوکزامبورگ، این خانم به کشور ما آمد و اقداماتی که در بوسنی Bosnia انجام داده بود بیان نمود و اظهار داشت که علاوه بر مراقبت جسمانی این کودکان در فکر سلامتی روان آنها نیز هست و با کمک روانشناسان و روانکاوان سعی میشود ریشه بغض و عداوتی که در اثر مشاهده فجایع جنگ و ازدست دادن عزیزانشان در مغز آنها جای گرفته بیرون آورند تا در آینده بتوانند بر اساس همزیستی مسالمت آمیز در کنار هم زندگی کنند. کمک به کودکان اعم از مسلمان، کاتولیک و ارتدکس برای اویکسان است آنچه برایش مهم است حفظ وجود کودک است نه دین و آئین او.

در پیامهای بیت العدل اعظم توصیه میشود که احببا در جامعه خارج فعلیت کنند و با سازمانهایی که هدفی مشابه با اهداف ما دارند تشریک مساعی نمایند و به ابتکارات فردی تشویق میشوند. جای خوشوقتی است که در جامعه امر بانوانی خیراندیش دعوت معهد اعلی را لبیک گفته در سازمانهای خیریه شرکت می کنند و همچنین بنیادهای فرهنگی و بهداشتی و پزشکی که باموفقیت چشمگیری روبرو شده تأسیس نموده اند و این بنیادها در گوشه، کنار دنیا به یاری مستمندان و دردمندان پرداخته اند.

علم و تکنولوژی دنیای امروز را کوچک کرده، به صورت دهکده ای درآورده و مردمی را که در فاصله هزاران کیلومتر از یکدیگر زندگی میکنند همسایه هم نموده است، و اختراع اینترنت INTERNET برای ایجاد رابطه بین این همسایگان حیرت آوراست. سال گذشته در مجله ریدرز دایجست خواندم که در شهر پکن یکی

از دانشجویانی که در لابراتوار کار می کرد مبتلا به بیماری عجیبی شد که جمیع پزشکان چین از تشخیص آن عاجز ماندند و خطر مرگ برایش حتمی بود. دوست بیمار نومیدانه متوسل به اینترنت شد و بیماری دوست خود و علائمش را به اطلاع عموم رساند. دو سه پزشک در آمریکا و یکی در انگلستان این پیام را دریافتند و با تبادل نظر از طریق اینترنت علت بیماری را تشخیص دادند و از همان راه طریقه مداوای آنها به اطلاع دوست بیمار رساندند و بیمار از خطر مرگ رهائی یافت. اما از طرف دیگر وقتی می بینیم که همین اینترنت وسیله ای جهت ترویج فساد اخلاق و انحراف جوانان می شود آنوقت متوجه می شویم که سرنوشت ساز مغز و فکر انسان است تا چگونه از این تکنولوژی استفاده کند. به مصداق بیان حضرت عبدالبها که گوئی ناظر اوضاع آشفته امروز بوده اند پی می بریم که می فرمایند: «ای عزیز من امروز جهان وجود مانند شخص علیل است لذا محتاج طبیب جلیل تا تشخیص مرض کند و علاج مزید فرماید و این مرض به داروی سیاسی و درمان آزادی مداوا نگردد و علاج نپذیرد، زیرا مرضی تعلق به اخلاق و وجدان دارد و مسئول به جان و دل انسان. علاجی خواهیم که جان را زنده نماید و وجدان پرورد و قلوب را حیات تازه بخشد و نوع انسانی را به کلمات رحمانی تربیت نماید.»

این مسئولیت خطیر که «تربیت نوع انسان به کلمات رحمانی» است بر عهده ما زنان گذاشته شده است زیرا طبق بیان مبارک «اول مربی طفل امهاتند...» وظیفه ای است که ما باید انجام دهیم، و مسئولیت تربیت روحانی که تقدم آنرا تصریح فرموده اند بعهده ما است. کودک امروز با استفاده از تکنولوژی معلوماتی فرا می گیرد که به راستی شگفت انگیز است اما آیا به موازات آن نیز از تربیت روحانی بهره برده است و میداند چه وظیفه ای در برابر خانواده و جامعه دارد؟ این پرسشی است که باید خود پاسخگوی آن باشیم. به گفته یکی از نویسندگان آمریکائی بشر با استفاده از هوش خود توانسته است چون ماهی به قعر دریا رود و مانند پرنده در هوا پرواز کند اما هنوز نیاموخته که چون انسان در روی زمین قدم بردارد. در این عصر پیشرفت علم و دانش حیرت انگیز است با این حال بشر از بیعدالتی و ظلم و ستم و جنگ و اختلاف رنج می برد و هنوز اکثریت نیمی از مردم جهان یعنی زنان از حقوق انسانی محرومند. جامعه جهانی متوجه شده است که تا این عدم تساوی بین زن و مرد باقی است دنیا روی صلح و صفا نخواهد دید. از این جهت در سال ۱۹۹۵ سومین کنگره بین المللی زنان در شهر پکن برگزار شد که در آن جمیع کشورهای عضو سازمان ملل و همچنین تعداد کثیری

از سازمانهای غیردولتی منجمله جامعه جهانی بهائی که فعالیتی چشمگیر داشت و مسلماً پیشنهادهائی که ارائه نمود در صدور قطعنامه تأثیر گذاشت، شرکت نمودند. در این قطعنامه بار دیگر لزوم تساوی حقوق زن و مرد در کلیه سطوح و ارتباط آن با صلح جهانی تأیید شد.

قبل از پایان سخنانم اجازه می‌خواهم این چند جمله را اضافه کنم؛ چندی پیش در آمریکا آلبوم ازدواج یکی از بستگان را تماشا می‌کردم. صفحه آخر آلبوم عکس زیبایی از عروس و داماد بود و عکاس با ذوق زیر آن نوشته بود: - This is not the end. it is just the beginning. آغاز فصلی جدید در زندگی دو نفر که بر محبت و تفاهم و همکاری خانواده را که اساس جامعه است تشکیل می‌دهند. بیش از صد سال است که حضرت بهاءالله تساوی حقوق را به ما زنان اعطا فرموده اند وقت آن است که بیشتر به وظائف خود آشنا شویم و بهتر آنرا انجام دهیم و برای این کار دست کمک به سوی پدران، همسران و برادران خود دراز می‌کنیم تا ما را یاری دهند که با کمک یکدیگر دنیای بهتری بسازیم.

مارقیب هم نیستیم که در فکر پیروزی بر دیگری باشیم بلکه یار و همکار و همسر و شریک زندگی یکدیگریم. ترقی هر یک موجب سربلندی و مباحثات دیگری است. با حمایت و تشویق و پشتیبانی راه کمال پوئیم، بردانش خود بیافزائیم، وظائف خود را بهتر انجام دهیم و گامی در راه تحقق صلح جهانی و وحدت عالم انسانی که مقصد نهائی آئین عزیز ماست برداریم.

حضرت عبدالبهها میفرمایند « تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.»

نگاهی به :

زن در آئینه زمان ...

و... زن در آئین بهائی

سخنرانی خانم ناهید روحانی

مقدمه :

در این وجیزه سعی در آنست که بدواً برای مختصر آشنائی با مقام و موقعیت زنان در دوره های گذشته و تمدنهای پیشین نظری اجمالی به وضع زن، در آئینه زمان اندازیم و سپس بمنظور مقایسه و مقارنه - از خلال نصوص و بیانات مبارکه و پاره ای از شواهد تاریخی - نگاهی کوتاه به مقام زن در آئین بهائی افکنیم و نتیجه گیری از این مقایسه را در درجه نخست بعهدہ شنونده گرامی گذاریم تا خود با انصاف و بیطرفی به قوه خلاقه تعلیم مبارک « آزادی زنان و مساوات آنان با مردان » و تأثیر و نفوذ آن در زندگی و سرنوشت بانوان بطور خصوص و پیشرفت و ترقی جامعه بطور عموم وقوف یافته بصرافت دریابد که شأن مقام زن از فجر این ظهور بدیع، نسبت به آنچه که در گذشته بوده است چه مقدار ترقی و پیشرفت نموده، و تا چه اندازه زنان جهان مرهون ظهور اعظم حضرت بهاء الله بوده و خواهند بود.

زن در اجتماع اولیه قدیم

تا آنجاکه تاریخ بشر بیاد دارد زن در اجتماع اولیه قدیمی فاقد هرگونه ارزش انسانی و اجتماعی بوده، و اساساً جزو جامعه بحساب نمیامده، و صرفاً مانند حیوان باوی رفتار می شده است. یعنی همانگونه که انسان قدیم - یادرست بگوئیم مرد - در مرحله شکار برای جلب منافع خویش به نگهداری و پرورش بعضی از انواع حیوانات همت

می‌گماشت، بخاطر پاره‌ای از منافع مادی دیگر از قبیل حمل و نقل اسباب، جمع هیزم، خدمت در محیط خانه، برآوردن پاره‌ای از نیازهای طبیعی، و غیره از زن بعنوان جزئی از مایملک خویش، نگاهداری و با او از محلی به محلی کوچ مینمود.

بعبارت صریح تر زن طی هزاران سال طفیلی اجتماع مردان بود، و عضو جامعه بشمار نمیرفت، تادر خانه بود پدر یا برادر او، و پس از فروش یا ازدواج ارباب یا شوهرش حق تصرف کامل در تمامی شئون حتی حق سلب حیات از وی را داشتند، و چه بسیار اتفاق می‌افتاد که او را بعنوان هدیه و پیشکش به دیگری میبخشیدند.

ازدواج در جامعه‌های ابتدائی کاملاً به روش خرید و فروش کالا انجام میگرفت، و تنها تفاوت آن با تجارت برده این بود که با ایجاد رابطه زناشویی بین مرد و زن که اساساً از روی مصالح و منافع خانواده دو طرف صورت میگرفت دو خانواده و غالباً دو قبیله در صدد سودجویی و جلب منفعت مادی هرچه بیشتر از این پیوند بودند، بهمین سبب ازدواجها اکثراً میان بستگان نزدیک بویژه محارم صورت گرفته بدینوسیله از دارائی خانواده یا قبیله که زن نیز جزئی از آن بشمار میرفت نگاهداری بعمل می‌آمد.

وجود زن از ابتدای کودکی تا پایان زندگی مورد بهره برداری قرار میگرفت و از کلیه نیرو و توان وی برای خدمت به مرد و ایجاد وسائل آسایش وی بهره برداری کامل به عمل می‌آمد. زن نه تنها ارث نمیبرد بلکه جزئی از میراث مرد متوفی بحساب می‌آمد، و خود از حق مالکیت محروم بود.

در اجتماع ابتدائی مرد حق داشت بتعداد بیشمار، زن و جاریه داشته هرگاه اراده نماید همه یا تعدادی از آنان را از خانه براند.

تعدی به حقوق زن در بسیاری موارد نه تنها صورت تحقیر، اهانت، دشنام، ضرب، و گاه قتل بخود میگرفت بلکه دامنه آن به سلب نیروی تفکر، و آزادی ابداء رأی و نظردر ابتدائی ترین مسائل، و یا حتی اظهار علاقه و تمایل نسبت به اموری که صرفاً مربوط به شخص وی بود کشیده میشد.

در زمانهای بسیار قدیم حقوق زن تدریجاً ساقط بود که در سالهای قحطی و گرسنگی، و یا در میهمانیه‌ها و جشنهای ویژه در بعضی مناطق از گوشت زن تغذیه میشد. امروزه برخی از دانشمندان براین عقیده اند که خلخال و گردن بندی که امروزه زینت بخش پاوگردن زن است یادگار و باقیمانده قید و بندی است که روزگاری برای مهار کردن وی به گردن و پایش میبستند. (۱) در زمانهای گذشته نه تنه از زن را مساوی مرد نمیدانستند بلکه تا همین چند قرن گذشته این عقیده بشدت رواج داشت که زن از حیث نوعیت به

رتبه‌ای پائین تر از رتبه‌ی انسان تعلق دارد و بقول معروف از دنده چپ آدم بوجود آمده است .

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات شفاهی خود درسفر امریکا در تأکید این واقعیت میفرماید :

« ... در اعصار گذشته مرد و زن مساوی نبودند، یعنی از نقطه نظر تشریحی و خلقت نیز زن پائین تر از مرد بشمار میرفته است، بخصوص از حیث ذکاوت پست تر از مرد محسوب و بطور عموم این فکر رواج داشت که زن اجازه ورود در عرصه خدمات عظیمه را ندارد، تا بدانجا که در بعضی از کشورها مرد بر این عقیده بود که زن به رتبه‌ای پائین تر از رتبه انسان تعلق دارد و این - طرز فکر - را تعلیم میداد. » (ترجمه مضمون. ۲)

رویه‌مرفته در اجتماع ابتدائی، زن در چهره انسان کار و وظیفه حیوان را انجام میداد، و حقوق و مزایایش نیز چندان از حیوان تجاوز نمی نمود. اما رفته رفته با پیشرفت نسبی بشر، و پاگرفتن تدریجی تمدنهای پراکنده که بی تردید در نتیجه تأثیرات مستقیم یا غیرمستقیم ظهورات مقدسه متتابعه الهیه بکندی بسوی ترقی و تکامل گام برمیداشتند، در اوضاع زنان تعدیلات و تحولاتی بوجود آمد که گرچه در مقام مقایسه با موازین و معیارهای امروزه دنیای متمدن ناچیز و بی‌ارزش بنظر میرسد اما نسبت به زمان خود باید آنرا پیشرفتی اجتماعی بحساب آورد .

زن در تمدن هند قدیم: یکی از تمدنهایی که زن بدترین شرایط را در آن داشته است تمدن هند قدیم بوده که بنظر میرسد بحکم موقعیت زمانی و مکانی وجود زن را کاملاً نادیده گرفته هیچگونه ارزش اجتماعی برای وی قائل نبوده است و صرفاً بارسنگینی از وظائف و مسئولیتها را بردوش وی انداخته، تا واپسین رقم، او را بکار و زحمت واداشته، زندگانی وی را نیز مرهون زندگانی همسر و وابسته به آن دانسته و با مرگ شوهر حق حیات را از وی مسلوب و مجبور میداشته که خود را در همان آتشی که برای سوختن جسد همسرش افروخته میشد بیفکند .

زن در تمدن آسوریان و بابلیها: اگرچه آسوریها اولین همسر مرد را زن اصلی و بحساب آورده مشمول رعایتی نسبی مینمودند، در عوض با مرگ شوهر آن زن بیچاره را زنده زنده با وی به خاک میسپردند (۳). در قانون حامورابی پادشاه نام آور بابلی که اولین قانون گذار تاریخ بشمار میرود زن در ردیف چهارپایان جزو مایملک مرد محسوب، و بموجب همین قانون چنانچه مردی زن یا دختر دیگری را بقتل رساند باید در مقابل زن یا دختر خود را به آن دیگری بسپارد تا آنان را مقتول سازد، و

گاه شخصاً مباشرقتل زن یا دختر خود گردد.

زن در تمدن چینیهایی قدیم: در تمدن چین قدیم سرنوشت زن بعنوان کلفت بی جیره و مواجب یکسره در دست پدر، همسر، و یا پسرانش بوده، با همه زحمتی که برای امرامعاش و رفاه خانواده متحمل میشده، حقوق وی ساقط و پیوسته امیال و خواسته های خود را طوعاً یا قهراً مکتوم میداشته است، و این وضعی است که متأسفانه تا هم اکنون میلیونها زن بیگناه چینی و غیرچینی در بسیاری از نقاط جهان کم و بیش با آن روبرو هستند. داستان زمین پاک نوشته بیرل باک روشنگر وضع زن در اکثر خانه های چینی میباشد، و با اینکه کنفوسیوس بزرگترین اصلاح گر و اندیشمند چین آراء و افکار ذی قیمتی مبنی بر احترام اصول اخلاقی و توسعه دایره تعلیم و تربیت بویژه اصلاح وضع خانواده و تربیت فرزندان و جامعه ارائه داد معهذ این مسئله تأثیری در جهت اصلاح وضع زن نداشت چون اساساً مرد را محور اصلاح امور جامعه و تربیت فرزندان قرار داده وجود زن را نادیده گرفت.

زن در تمدن ایرانیان قدیم: وضع زن در ایران قدیم روشنتر از اوضاع زنان در سایر تمدنهای کهن نبود، مرد در خانه بعنوان آقا و سرور شناخته میشد، مهرورزی به پدر و فرمانبرداری از وی از جمله مواردی بود که با اصرار از آغاز کودکی به فرزندان تعلیم داده میشد. در مقابل زن موجودی زحمت کش و بی اراده و مطیع مرد با آمده زندگی در سایه پدر یا همسر بنوبه خود افتخاری بزرگ برای وی بشمار میرفت و وی را از سایر حقوق حقه خود بی نیاز مینمود!

زن در تمدن مصریان قدیم: بنا به شهادت تاریخ در تمدن مصر قدیم زنان با وضع دوگانه ای روبرو بودند. زنان طبقات اعیان و بزرگ زادگان نسبت به هم ردیفان خود در تمدنهای دیگر در وضع بهتری بسر میبردند و بارها به مقام پادشاهی و ریاست طایفه و غیره دست یافته از حقوق مادی و ادبی در جامعه برخوردار و در صورت تمایل در تأمین مخارج خانه مساهمت مینمودند. در بسیاری موارد زن رئیس خانواده بشمار میرفت و فرزندان به مادر منسوب میگشتند و با مرگ پدر قیمومت فرزندان بعهد وی قرار میگرفت. با وصف این قانون جنائی مصر نسبت به زن شدیداً سختگیر بوده با کوچک ترین شبهه در عفت و پاکدامنی زن، بدون تحقیق و چون و چرا حکم اعدام وی را صادر مینمود. از طرفی در همین طبقه اشراف و اعیان عدد زوجات نامحدود بود و مرد به نیت دست اندازی به دارائی زن با محارم از جمله با خواهر خود ازدواج مینمود.

در طبقات متوسط و فقیر جامعه اوضاع زن مصری دست کمی از اوضاع

دیگر تمدنهای جهان نداشت، و در شرایطی بسیار سخت و ناهنجار بسر میبرد.

زن در یونان قدیم: در یونان قدیم مهد تمدن و زادگاه عظیمترین میراث اندیشه و خرد در تاریخ بشر، سرزمین پیش کسوتان فلسفه و منطق، اوضاع و احوال زن بسیار غریب و نامتناسب با پیشرفت فکری جامعه مینمود، و قوانین مربوط به زن سراسر تبعیض و ظلم در باره زنان بود. مجالس فلاسفه خالی از وجود زن بود، فیلسوف بزرگ ارسطو بانی نهضت عقل و منطق اعلان نمود که: طبیعت به زن هیچگونه استعداد عقلانی قابل ذکری نبخشیده لهذا باید تعلیم و تربیت وی به خانه داری و پرورش فرزندان منحصرمانند. سپس چنین افزود که: سه کس حق تصرف در نفس خود ندارد: برده زیرا فاقد اراده است، کودک که اراده اش ناقص است و زن که اراده دارد اما عاجز است. بنظر ارسطو و سایر فلاسفه و بزرگان یونان عامل اصلی سقوط اسپارت آن بود که امور خود را بدست زنان سپردند. (۵)

افلاطون رهبر فلاسفه یونان که در کتاب جمهوریت خویش به تساوی مرد و زن در حقوق طبیعی و مدنی و اجتماعی قائل است عملاً در همین کتاب تنها وظیفه ای را که به زن تفویض مینماید وظیفه تولید مثل و نسل پروری است با اینهمه افکار افلاطون در این خصوص پیوسته مورد طعن و استهزاء سایر اندیشمندان و بزرگان آتن قرار میگرفت، به درجه ای که (اریستوفان) بزرگترین شاعر کمدی آن زمان در دو نمایشنامه «پارلمان زنان» و «پلوکوس» بشدت افکار افلاطون را ببنیاد استهزاء و سخریه گرفت.

باری این جامعه متمدن که زنان نجیب را در چهار دیواری خانه محبوس و از حقوق کلی و جزئی محروم مینمود در عوض زنان خود فروش و کنیزگان دلفریب را به مجالس مردان راه میداد و بدین ترتیب کمتر زن یونانی فرصت آنرا یافت که در کسب فضل و کمال طی مدارج نماید و نام آورشود.

زن در جامعه روم قدیم: زن رومی نیز از ابتدا وضعی چون خواهر یونانی خود داشت، اما با گسترش دامنه امپراطوری روم و دست یافتن به منابع ثروت بی کران، و معطوف داشتن قوای مردان به فراگرفتن فنون جنگ و نبرد در میدان رزم، بناچار اداره امور خانه و خانواده بدست زنان سپرده شد، زنان نیز با بهره‌مندی از این آزادی بی‌مقدمه در غیاب مردان در صدد تلافی محرومیتها و جبران جور و ستم آنان برآمده سوء استفاده را به منتها رساندند، لذا این آزادی بی ضابطه و اساس نتیجه ای جز انحطاط اخلاق

واژه‌ها پاشیدگی جامعه بیارنیارود و بالاخره باسقوط امپراطوری عظیم روم وضع سابق مجدداً حکم فرماگردید.

بهرحال بایدادعاع نمودکه گرچه زنان درطی تمدنهای گذشته همچنان اسیر و دست بسته ماندند اما نسبت به دوران ابتدائی بشر بهبود نسبی در اوضاع آنان حاصل شد، و گهگاه که شرائط یاری مینمود و فرصتی دست میداد زنانی چون «نفرتیتی» و «کلئوپاترا» در مصر، «بلقیس» ملکه سبا، «زنوبیا» ملکه پالمیر که بشهادت حضرت عبدالبهاء ارکان امپراطوری روم رابلرزه درآورده بود، و دیگران پامیدان گذارده درخششی کم نظیر نمودند، و تابانام آورش شدند.

زن در عصر میانه: در عصر میانه یاقرون وسطی که عصر انحطاط و رکود فکری و روحی بخصوص در اروپا شناخته شده است وضع زنان نیز بهمان نسبت (۴) رو به وخامت نهاده، روزنه های امید از هر طرف برویشان بسته گردید.

فرانسیسکو بارباریکو در قانون خود تنها به دختران شاهزاده اجازه خواندن و نوشتن داد، وی تامدتی در صادر کردن قانونی در مورد دختران اعیان و اشراف و بزرگان دربار و سایر طبقات بالای جامعه متردد و دودل بود، سپس نظری برایین قرار گرفت که بهتر است دختران این طبقات خواندن و نوشتن نیاموزند. اما در مورد دختران بازرگانان و صنعتگران دستور اکید قطعی مبنی بر عدم جواز تحصیل علم و سواد صادر نمود. (۶)

مولر شاعر طنزگوی فرانسه در نیمه قرن هفدهم میلادی واقعیت وضع زنان اروپا را اینگونه بر زبان یکی از شخصیت‌های نمایشنامه «زنان خودنما» جاری میسازد: «بعلل گوناگون شایسته نیست که زن وقت خود را در تحصیل علم و دانش ضایع کند، وظیفه اساسی که باید همه توان و فکر زن را به خود معطوف دارد از تربیت فرزندان، خانه داری، برآوردن نیازهای خانواده، و اقتصاد در مخارج خانه فرامیرود» (ترجمه از عربی (۷))

بیسمارک صدراعظم مشهور آلمان (۱۸۱۵ - ۱۸۸۹) دائره فعالیت زنان را در سه عرصه محدود و منحصر نمود: پرورش کودکان، آشپزی، و بجا آوردن مراسم دیناتی در کلیسا. (۸)

بالاخره با پیشرفت صنعت در دو قرن اخیر گرچه جامعه‌های پیشرفته و متمدن نظر به اعتبارات گوناگون مجبور به قبول واقعیت‌های زندگی شدند، و نقش زن در خانه و اجتماع ازدائره آنچه که بعنوان قوانین و احکام دیناتی، آداب و رسوم اجتماعی، اصول اخلاقی و دیگر بهانه‌هایی که دستاویزی برای جلوگیری از پیشرفت بانوان بود خارج شده روز بروز ارزش و اهمیت بیشتری مییافت؛ باوصف این در اروپا مهد تمدن عصر جدید

اموری انجام میگرفت که اگر مدارک و شواهد آن در حافظه تاریخ ضبط نمیشد بسختی قابل قبول و باورکردنی بنظر میرسید. فی المثل در قوانین مدنی اروپا زن محجور بشمار آمده و بدون اجازه همسر خود حق دخل و تصرف در مایملک خود را نداشت. تا سال ۱۸۰۵ قانون انگلیسی به مرد اجازه فروش همسر خود را در صورت موافقت وی میداد و قیمت زن از ع شیلینگ تجاوز نمیکرد. در سال ۱۹۳۱ مردی انگلیسی زن خود را بمبلغ پانصد لیره استرلینگ بمراد دیگری فروخت و چون کار به دادگاه و محاکمه کشید وکیل مدافع در دفاع از وی اظهار داشت که این قانون در سال ۱۸۰۱ بتصویب رسیده بوده است، و قاضی دادگاه توضیح داد که قانون مزبور در سال ۱۹۰۵ با بتصویب رسیدن قانون دیگری که فروش زن یا تنازل از وی را منع مینماید ملغی گردیده، بالاخره پس از گفت و شنود زیاد فقط حکم ۱۰ ماه زندان برای مرد فروشنده صادر شد. (۹)

انقلاب بزرگ فرانسه در ۱۷۸۹ نیز هنگامی که اعلان رهائی انسان از بند اسارت و پستی و بردگی نمود زن را مورد بی مهری قرارداد؛ به نص قانون مدنی فرانسه بعد از انقلاب: محجور عبارت است از کودک، دیوانه، و زن. (۱۰) ناگفته نماند که این قانون تا سال ۱۹۳۸ اعتبار داشت تا آنکه عاقبت به نفع زن تعدیل گردید.

تانیمة های اول قرن بیستم که قرن آزادی و مساوات حقوق انسانها شناخته شده شخصیتهای بزرگ فکری و سیاسی شدیداً بپروی کار آمدن زنان مخالفت مینمودند؛ از جمله:

- تولستوی همنشینی و مصاحبت با زنان را مذمت مینمود.
- هیتلر و موسولینی به خانمهایی که از کار در بیرون منزل دست کشیده خانه نشین میشدند جایزه میبخشیدند.

- برتراند راسل فیلسوف بزرگ قرن بیستم مینویسد:
با استخدام خانمها در مشاغل عمومی خانواده از هم پاشیده شده است، تجربه ثابت نموده که اگر زن آزادی اقتصادی بدست آورد بر علیه آداب و سنن اخلاقی مألوف عصیان نموده از وفاداری به یک مرد ابا میورزد. (۱۱)

در اینجا بد نیست بعضی از ضرب المثلهای معروف درباره زن را بشنویم:
- ضرب المثل چینی میگوید: حرف زنت را بشنو اما باور مکن.
- ضرب المثل روسی میگوید: در هر ده زن یک روح پیدا نمیشود.
- ضرب المثل اسپانیائی گوید: از زن فاسد بپرهیز، و به زن فاضل اعتماد مکن.
- و ضرب المثل ایتالیائی میگوید: تازیانه برای رام کردن اسب سرکش است

وعصا برای زن خوب و زن بد. (۱۲)

نقش ادیان در بهبود وضع زنان

حال جای آن دارد برای آشنائی با ابعاد وسیعتری از اوضاع زنان در طی زمان، به مقام و موقعیت زن از دیدگاه شرایع مقدسه الهیه و نقش ادیان سلف در جهت تعدیل و اصلاح تدریجی وضع زن با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان نظری افکنیم.

آئین برهما: در کیش برهمنیان زن از آغاز تا انجام حیات محکوم به آنست که زیر سیطره و فرمان مرد زندگی کند، و از کمترین حقوق قانونی محروم و ممنوع باشد. بموجب نص ماده ۱۴۷ از قانون مانو: زن در هیچ مرحله از مراحل زندگانی چه در خرد سالی، چه در جوانی، و چه در دوران کهولت حق ندارد هیچ کاری را بمیل و اراده خود انجام دهد اگر چه این کار از امور داخلی منزل باشد. و ماده ۱۴۸ همین قانون میگوید:

زن در کودکی فرمان بردار پدر، و در جوانی مطیع و منقاد شوهر خویش است و چون شوهر بمیرد این قیومیت و وصایت به پسران وی منتقل، و اگر فرزند ذکور نداشته باشد به برادران شوهر و پسرانشان و بالاخره اگر خویش و پیوندی نداشته باشد به حاکم شهر میرسد چه که زن در هیچیک از مراحل زندگانی خود حق برخورداری از آزادی، یا مستقل شدن، و یا تمشیت امور خود بنحو دلخواه خویش را ندارد. (۱۳)

آئین بودا: شأن و مقام زن در آئین بودا - دیانتی که در قرن بیستم انظار اهل تمدن را بخاطر فلسفه روحانی و اخلاقی و تعالیم حاکی از دوستی و مهر پروری بخود جلب نموده - از گفتگویی که بودا باشاگرد خود آنان داشته است بخوبی دریافت میشود:

شاهگرد به استاد گفت: چگونه ای مولا با زنان باید رفتار نمود؟

بودا فرمود: آنگونه که گوئی آنان را نمیبینی.

آناندا سؤال کرد: اگر مجبور به دیدن آنها شدیم چه کنیم؟

بودا جواب داد: با آنان صحبت مدار.

آناندا پرسید: اگر آنها با ما از صحبت درآمدند چه باید کرد؟

بودا فرمود: از آنان کاملاً بر حذر باش و پرهیز کن. ترجمه از عربی (۱۴)

بودا ابتدا درمنضم نمودن زنان به جرگه پیروان خویش متردد و دودل بود .
درشریعت بودا آمده است که :

وبا ، جنیم ، سم افعی ، و آتش از زن بهتر است . (۱۵) با اینهمه از آنجائی که
اساس این دوشریعت برمحبت و رأفت و مهرورزی نسبت به همه جانداران اعم از انسان
و حیوان بنا گردیده خود بخود از خشونت مردان نسبت به زنان کاسته ، و بدین ترتیب وضع
بهتری برای زنان بوجود آورد .

آئین زردشتی : شواهد تاریخی گویای آنست که بعد از ظهور حضرت زرتشت
در وضع زنان ایران تغییری حاصل گردید . احکام و قوانین این دیانت آشتی گراکه
بیشتر جنبه روحانی و اخلاقی داشته و بر مبنای : پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک نهاده
شده است اثراتی مثبت در رفتار مردان زردشتی نسبت به زنان نیز داشت ، و تا مدت
زمانی در ارتقاء و اعتلاء نسبی شأن و منزلت زن مؤثر بود . متأسفانه عدم دسترسی
نگارنده به منابع موثق اجازه استشهاده به نصوصی از آثار مقدسه زرتشتیان نمیدهد ،
ولکن آثار و شواهد تاریخی تاحدی مؤید این مطلب است . فی المثل تصویری که
شاهنامه فردوسی از زندگی اجتماعی و سیاسی آن زمان ارائه میدهد ، اگر چه بیشتر جنبه
افسانه دارد ، اما تا اندازه ای گویای آنست که زنان ایرانی در آن زمان نسبت به همجنسان
خود در بسیاری از نقاط دیگر جهان از اوضاع بهتری برخوردار بوده ، بحقوق و امتیازاتی
دست یافتند و تنی چند از آنان بمقام رهبری سیاسی نیز رسیدند ، و زن زرتشتی
از حسن رفتار نسبی پدر و شوهر برخوردار و دلخوش بود .

بهر حال دیری نگذشت که بشیوه سایر تمدنهای کهن زنان اشراف و اعیان ایرانی
نیز به بهانه هائی از قبیل رعایت حرمت زن ، و لزوم حمایت از وی در اندرونی خانه
اسیر و شبه زندانی شدند ، و زنان طبقات کارگر و تهی دست که مجبور به تلاش روزانه
در مزارع و چراگاه ها و جنگلها بودند کما فی السابق در نظر جامعه پست و منفور ماندند .
دیانت موسوی : بموجب نصوص مذکور در اصحاح ۲ و ۱۲ سفر تکوین کتاب
مقدس زن باید تحت سلطه و حاکمیت شوهر باشد ، زیرا در ازای مالی که پدر وی
از همسرش دریافت داشته جزو دارائی شوهر محسوب شده و باید از حقوق انسانی و مادی
خود بگذرد . (۱۶) در شریعت موسی گناه اولیه ای که به حوا نسبت داده شده ؛ یعنی
اغوای آدم به تناول میوه حرام که منجر به خروج هردو از بهشت گردید بشدت
گریبانگیر جنس زن گردیده ، و باید کفاره آنرا بدهد . اینست که در تلمود مرد از خطر زن
برحذر گشته و اینچنین نصیحت میشود که : آدمی اگر به دنبال شیر برود بهتر از آنست

که به دنبال زن برود. ترجمه مضمون (۱۷) و از قول حضرت داود نبی میفرماید:

«... و زن را تلخ تر از مرگ یافتم زیرا که خود او دام و دل و دستانش قید و بند هستند. آنکس که نزد خدانیکوکار است از او رهائی مییابد، اما کسی که خطاکار است به واسطه او - زن - گرفتار میشود. ترجمه مضمون (۱۸)

و شاید به همین علت است که در این دیانت گواهی صد زن برابر با گواهی یک مرد است (۱۹). املاک زن همه در تصرف شوهر است. طبق فقرات ۷ و ۱۲ از اصحاح یازدهم سفر خروج مرد تنگدست میتواند در ازای مبلغی که امورش را گشایش دهد دختر خود را به مرد دیگری بفروشد. (۲۰). در فقرات ۵ - ۱۰ از سفر تثئیه چنین آمده که اگر مردی بمیرد و اولاد ذکور از او بجا نمانده باشد زن وی باید با برادر شوهر خود ازدواج کند یعنی خود بخود زن شرعی برادر شوهر خویش بشمار رفته و مادام العمر ازدواجش با مرد دیگری حرام است، مگر آنکه برادر شوهر شخصاً از او تبری نموده از ازدواج با وی سرباز زند. (۲۱)

به نص تورات تا زمانی که نسل ذکور ادامه دارد به دختر ارث نمیرسد، و دختری که واجد شرایط ارث شود باید با مردی از عشیره خود ازدواج کند تا عشیره دیگری وارث او نشود. ناگفته نماند که این قانون خود گام بزرگی در راه احقاق حقوق زنان بود زیرا قبل از آن دختران بطور کلی از حق وراثت محروم بودند. بعلاوه تورات مرد را به خوش رفتاری با همسر خویش دعوت میکند. بعدها تجدیداتی در قوانین و احکام مربوط به ازدواج و طلاق بعمل آمد که بموجب آن چنانچه مردی اراده تجدید فرایش نماید زن حق تقاضای طلاق داشته و نفقه به او تعلق میگیرد.

زن در ظل دیانت حضرت مسیح: دیانت حضرت مسیح بگونه ای که معروف است دیانتی روحانی بوده، و عموماً جنبه شریعتی نداشته همگان را به محبت و یگانگی دعوت مینماید. با وصف این در دیانت مسیح عقده گناه اولیه همچنان زن را تعقیب نموده بشدت دامنگیر است بدوجه ای که اقتران با زن نزد بزرگان این دیانت منفور و عامل کاهش رتبه و مقامات روحانی بشمار میرود.

اما روی هم رفته چون دیانت حضرت مسیح همگان را به محبت و گذشت دعوت میکند میتوان گفت که از نظر عاطفی بیش از دیانت موسوی زن را مورد تفقد قرار داده و در مواردی مرد را به شفقت و مهربانی نسبت به همسر خویش فرامیخواند، و مرد را چنین نصیحت مینماید: زن خود را آنگونه که خود را دوست داری دوست بدار. (۲۲)

آئین مسیح با ارائه شخصیت مقدس مریم عذراء بعنوان آیت پاکی و طهارت،

بطور غیرمستقیم ثابت میکند که نه تنها همه زنان شیطانی و همردیف مار واقعی نیستند بلکه اگر اراده مطلقه الهیه تعلق گیرد و سجایای ملکوتی بر نفس و هوای ناسوتی غالب گردد تا ابد نام زن در قلوب ملیونها نفر به عنوان رمز پاکدامنی و تقدیس مخلد، و طی قرون و اعصار در صحنه تاریخ جاویدان ماند.

مریم مجدلیه زنی که پس از شهادت حضرت مسیح با ثبات و حسن تدبیر کم نظیر خود حواریون پریشان و درمانده را قوت قلب و اطمینان بخشید و با ثبوت بر عهد و پیمان الهی مانع از تشتت و پراکندگی جمع مؤمنان گردید نمونه و شاهدی دیگر بر قوای مکنونه و استعدادات نهفته زنان بود که در وقت لزوم و مواقع بحرانی بی اختیار نقاب از رخ می افکند و بی محابا جلوه و ظهور میکند.

با اینهمه در این دیانت نیز مانند ادوار سابق بر آن بحکم شرایط زمان و مکان عقل و هوشیاری زن موضع شک و تردید بود و این گمان رواج داشت که زن در بلوغ به مراتب ایمان و ایقان به پای مرد نمیرسد، از این بالاتر پیروان مذهب کاتولیک در انسان بودن زن نیز شبیه رواداشته وی را در رتبه ای پائین تر از رتبه انسانیت قرار دادند. این طرز فکر با گذشت زمان و ازدیاد قدرت و نفوذ کلیسا فزونی یافت، و به تدریج با اعمال زور و وضع قوانین جابرانه و غیر منطقی زنان بیش از پیش به زاویه اهمال و فراموشی سپرده شدند. ترس و بیم از جنس زن و گناهی که ممکن است از نزدیک شدن به وی دامنگیر مرد شود چنان در طرز فکر و فلسفه بزرگان مسیحیت قوت گرفت که از دواج راهم مکروه دانستند و عدم تأهل را از وسائل قربیت بدرگاه الهی شمردند.

سنت ترتولیان (حوالی ۱۶۰ - ۲۳۰ میلادی) اعلام نمود که: زن دروازه ای به سوی شیطان است، پس او را شاید که از روی نیکوی خود شرمسار باشد چه که این زیبایی سلاح ابلیس در فتنه انگیزی و اغوا است. (ترجمه)

در رسائل سنت جروم (۳۴۷ - ۴۲۰) که از گرانبها ترین اسناد باقیمانده از قرون اولیه مسیحیت بشمار میرود، و اعجاب و تحسین متقدمین و متأخرین را برانگیخته است در باب تربیت دختران چنین میگوید: دختر هرگز نباید در جمع غذا بخورد، یا در میهمانیهای خانوادگی حضور یابد. سپس اضافه میکند که: اگر بدست من می بود بطور قطع دختر را از استحمام منع مینمودم (در آن زمان مردم در رودخانه ها استحمام میکردند) سنت جروم شنیدن آواز و موسیقی حتی شنیدن سرودهای مذهبی کلیسا را برای دختران جائز نمیدانست بنظروی دختر نمی بایست در معابر و اجتماعات عمومی یا جمع خویش و پیوند دیده شود. بلکه باید همیشه بتنهائی در حال انزوا و اعتکاف

بسربرد. و بالاخره اینچنین اندرز میدهد که: «اورا درصومعه تربیت کن تاکوچه و بازار را نشناسد و مانند فرشتگان زندگی کند یعنی گرچه دارای جسد است اما گوئی که جسد ندارد». (۲۴)

در قرن پنجم میلادی انجمن ماکن درباره اینکه آیا زن جسمی بی روح و یا اینکه دارای روح میباشد به بحث و مشورت نشست، عاقبت باین نتیجه رسید که عموم زنها بغیر از مریم عذرا از روح ناجیه (نجات دهنده) محروم هستند. (۲۵)

توماس اکینوس (۱۲۲۵-۱۲۷۴) که نزد مسیحیان به پیامبر رحمت معروف است میگوید: «زن بخاطر ضعف طبیعت جسمانی و عقلانی خود سرسپرده مرد است، مرد مبداء و منتهای زن است همانگونه که خداوند آغاز و انجام همه چیز است زن به حکم قانون طبیعت باید تسلیم مرد باشد، اما برده اینگونه نیست. پسران باید پدران خود را بیش از مادران دوست بدارند» (۲۶)

زن در دیانت اسلام: از نظر هوشمندان پوشیده نیست که امروزه وضع زن در کشورهای اسلامی در نهایت درجه تدنی و انحطاط بوده، و زنان مسلمان از بسیاری از حقوقی که دیگر زنان در دنیای آزاد و متمدن از آن برخوردارند محروم میباشند و باز هم پوشیده نیست که این همه از چشم اسلام و احکام آن دیده شده و دهان همگان را به اعراض و اعتراض گشوده است.

با وصف این باید اذعان و اعتراف نمود که در هیچکدام از ادیان سابق بر اسلام به اندازه این دیانت به اوضاع زنان رسیدگی نشده، و مسائل مربوط به آنان در نفس کتاب آسمانی مطرح نگردیده است. در حالی که در کتب گذشته روی سخن بامردان بوده و اساساً زن ارزش و اعتباری نداشته تا به او التفاتی شود و یا آنکه مورد خطاب قرار گیرد. و این واقعیتی است که با بیاد آوردن اوضاع و احوال زنان در دوره جاهلیت اعراب بادیه نشین، و ظلم و ستم خارج از حد و حسابی که در حق آنان روا میگردد اهمیت بیشتری بخود میگیرد.

قرآن مجید قبل از هر چیز دامن زن را از تهمت اغوای آدم شسته و ضمن اشاره به فراموشی و اهمال آدم گناه را بر گردن شیطان که دشمن آدم و حوا بوده انداخته مقرر نموده است که ابلیس با وسوسه های شیطانی خود آن دورا فریفته و مستوجب عقوبت راندن از بهشت نموده یعنی به عبارت دیگر این گناه ازلی را به گردن هردوی آنها انداخته و در پایان توبه را نیز به دهان هردو گذارده و هردو را مشمول عفو و مغفرت الهی فرموده، و خلافت زمین را نیز به هردو بخشیده است.

و آنان را به عنوان مادر و پدر روحانی و جسمانی نوع انسان مورد تقدیس و ستایش قرار داده، و بنص صریح انسان را (۲۷) بدین ترتیب جنس زن از تحمل سنگینی بارگناهی که حوای بیچاره از ابتدای خلقت بحق یا ناحق به تنهائی به دوش کشیده و بدختران خود به ارث بخشیده و درادوار گذشته همه را پاسوز آن نمود رها گردید.

بالاترین امتیازی که در ظل دیانت اسلام به زن داده شده اعتراف صریح قرآن به ارزش انسانی زن بویژه در زمینه اعتقادات و عبادات، و عهد و پیمان الهی میباشد که در هیچیک از ادوار گذشته به این صراحت و وضوح روشن و مشخص نشده بود، قرآن مجید زن و مرد را نفس واحد دانسته و در انسان بودن زن و قابلیت وی برای خداشناسی و بجا آوردن مراتب عبودیت و بندگی به درگاه الهی تردید ننموده است (۲۸)، و بدینوسیله جوابی دندان شکن به کسانی که ارزش انسانی برای زن قائل نبوده اند داده است. (۲۹)

در اسلام زنان همانند مردان با پیامبر خدا بیعت میکنند و عهد و پیمان میبندند و همانند آنان به مهاجرت میروند (۳۰)

و قرآن مجید آنان را به صفاتی چون مؤمنات، مسلمات، مهاجرات، قانتات، ثابتات، میستاید و مورد خطاب قرار میدهد (۳۱)

کار مهم دیگر اسلام آن بوده که با عادات و رسوم اعراب و رفتارهای ناهنجار آنان نسبت به جنس زن که از منتهی درجه توحش و بربریت قوم عرب در آن زمان حکایت میکرد شدیداً مبارزه نموده اغلب آن عادات زشت و ناپسند را ریشه کن ساخت از جمله بدترین این عادات به خاک سپردن نوزاد دختر بدعوی ترس از ننگ و بدنامی و فقر و تنگدستی بود (۳۲)

(۳۳) از دیگر عادات ناپسند آنان تصاحب نمودن زنان پدر بعد از مرگ وی (۳۴)، محروم ساختن زن از حق طبیعی زوجیت و سختگیری با وی تا درجه ای که با حلال نمودن مهر خود جان خویشتن را آزاد نماید (۳۵)، و اداشتن کنیزکان به خود فروشی بمنظور جلب منفعت مادی (۳۶)، و ازدواج با تعداد بیشماری از زنان بود که همه به نص صریح قرآن تحریم و در مورد اخیر محدود گردید. (۳۷)

در اسلام زن استحقاق کامل مالی یافت و نه تنها از حق مالکیت، دادوستد (تجارت)، شراکت، و غیره برخوردار گردید بلکه به نص قرآن دست مرد از هرگونه دخل و تصرف در دارائی زن بدون رضایت وی اکیداً کوتاه شد (۳۸). اسلام زن را شرعاً

وارث نمود و در لباس دختر، زن، مادر، و خواهر متوفی سهم نسبتاً قابل توجهی برای او قائل گردید (۳۹). قرآن مجید همچنین به کرات مرد را به خوش رفتاری با همسر خویش نصیحت فرموده، و از رابطه زناشویی با تقدس و احترام یاد مینماید: (۴۰) و در موارد طلاق و جدائی نیز مرد را به مروت و احسان و ادا کردن حقوق زن از ننفقه و غیره امر نموده است. (۴۱)

در قرآن مجید از زنان مقدسی چون سارا و هاجر زن و جاریه حضرت ابراهیم، مریم مقدس مادر مسیح، آسیه همسر فرعون، بلقیس ملکه سبا و دیگران به نیکی یاد می‌رود، و از زن در مقام مادر، خواهر، و همسر نیک سرشت ستایش میشود. تجلیل پیغمبر اسلام از مقام مادر به اندازه ایست که بهشت رازیر پای مادران میبندد، و رعایت و رسیدگی به مادر را سه چندان از رعایت پدر لازمتر میدانند. روایت نموده اند که مردی بحضور رسول اکرم آمده پرسید: چه کسی بیش از دیگران مستحق حسن مصاحبت من است؟ حضرت فرمود: مادرت. مرد پرسید دیگر چه کسی؟ حضرت جواب فرمود: مادرت. باز پرسید: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت. باز پرسید: دیگر چه کسی؟ این بار فرمود: پدرت. (۴۲)

مجملاً به جرات میتوان گفت که در مقام مقایسه با شرایع گذشته ارزش و اعتبار زن در اسلام فزونی یافت، و جمعاً در ۵۹ سوره از سور قرآن مجید طی ۳۰۹ آیه از زن و امور مربوط به وی به نحوی از انحاء سخن به میان آمده ضمناً یکی از سور قرآن مجید به سوره النساء نامیده شده و اکثر آیات آن به مسائل مربوط به زنان اختصاص یافته است.

معهداً بانگاہی به احکام و قوانین مربوط به زن در اسلام به آسانی میتوان دریافت که چنین قوانینی نه تنها برای زمان حاضر نازل نشده بلکه اجرای آن سخت و در حال حاضر امکان پذیر بنظر نمیرسد، و هر چند امروزه متفکرین اسلامی سعی دارند با فلسفه‌های گوناگون ثابت نمایند که اسلام قائل به تساوی حقوق مرد و زن میباشد معهداً تنها یکی از احکام مربوطه کافی است که بطلان این ادعا را آشکار سازد: فی المثل بنص قرآن مجید یک مرد مسلمان حق ازدواج با چهار زن شرعی در آن واحد را داشته، و در مورد کنیزکان و زنانی که در جنگها و کشورگشاییهای مسلمانان اسیر و بعنوان غنائم جنگی بین مجاهدان تقسیم میشدند نیز دست مرد باز گذارده شده است (۴۲). بدین ترتیب با منضم شدن زنان صیغه‌ای به خیل زنان فوق، مرد مسلمان شرعاً به خود حق میداده که یک تنه با قافله‌ای تمام نشدنی از زنان درآمیزد،

و اگرچه با اوضاع زمانه، و دگرگونی‌هایی که در اثر غلبه موج تمدن آزادی طلبی در افکار و احوال مردمان بوجود آمده و یا خواهی نخواهی در بسیاری از کشورها به مردان مسلمان تحمیل گشته بساط حرم‌سرداری تقریباً پیچیده شده اما هنوز در پاره‌ای از کشورهای که به اصطلاح خود پای‌بند به تعالیم شرع مبین میباشند، یا در مناطق دور از دسترس تمدن تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردان بمحض اینکه اوضاع مالی ایجاب نماید سفارشات قرآن مجید مبنی بر مراعات شرط عدالت و عدم تجاوز به حقوق مظلومان بویژه زنان را پشت گوش انداخته بفکر تجدید فرارش می‌افتند و این موضوع بدرجه‌ای عادی تلقی میشود که گهگاه بعضی از زنان شخصاً - با اکراه و یا قربه الی الله - اقدام به انتخاب همسر تازه برای شوهران خود مینمایند.

بعلاوه اسلام به مرد حق قوام بودن بر زن داده و مردان را یک درجه برتر از زنان قرار داده است (۴۳) و زن جز در مورد معصیت الهی در سایر موارد مکلف به اطاعت صرفه از همسر خویش میباشد. نافرمانی از شوهر به مرد حق دوری گرفتن از زن بلکه حق تنبیه بدنی زن را میدهد. (۴۴) ناگفته نماند که طلاق نیز با تمام مکروهیتی که در اسلام دارد بدست مرد سپرده شده و هر آن که اراده نماید با بزبان آوردن یک کلمه سیغه طلاق را جاری میکند. (۴۵)

درینج موضع قرآن کریم اعراب جاهلیت را بخاطر اینکه ملائکه رازن انگاشته و آنان را دختران خدا میدانستند مورد ملامت و نکوهش قرار داده و به آنان اعتراض مینماید که: «الکم الذکروه الانثی» (۴۶)

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که توجه مبذول در قرآن کریم نسبت به اوضاع زنان و تعدیل آن توأم بانوعی محافظه کاری و احتیاط کامل میباشد فی‌المثل شرائط قبول ایمان زنان، بیعت کردن آنان با رسول اکرم، و مهاجرتشان به مدینه منوره بمراتب دشوارتر از شرائطی است که در همین موارد برای مردان قائل گردیده، و این صرفاً نظریه اوضاع آندوره و محدودیت فکری زنان در آن برهه از زمان بوده است، از اینها بالاتر حکم حجاب در اسلام است، که گرچه در آنزمان در شبه جزیره عرب وسیله‌ای برای حفظ و حمایت زن از دست و زبان اعراب جاهلیت بشمار میرفت، اما در طی زمان با صدور فتوای گوناگون مجتهدین بازار تصببات چنان گرم شد که نه تنها ورت زن را پوشید بلکه سر تا پای زن را یکسره دربر گرفت و در دوران حکومت عثمانی به جوال مانندی سیاه تبدیل شده حجاب چهره تن و جان زن مسلمان گردید، و بیش از پیش وی را از قافله آزادی و فرزانی بقعب کشانید.

بحقیقت جای حیرت و افسوس است که فی‌المثل در اوائل دوره اسلام در اقلیم حجاز مهد اسلام سکینه دختر حضرت امام حسین علیه السلام که به فضل و کمال شهرت داشت در جلسات مسامره خویش شعرای معروف غزلسرار را به حضور پذیرفته با آنان به گفتگو می‌پرداخت و به قصائد و غزلیات آنان گوش فرا داده درباره آن اظهار نظر مینمود و در موارد لزوم به تشویق و تحسین آنان می‌پرداخت. در حالیکه بظاهر اندیشمندان و قلم‌فرسایان مدعی اسلام در پایان قرن بیستم حضرت طاهره مطهره آن جوهر علم و دانائی و آیت پاکی و عفاف را که فضائل و کمالاتش جهانی را به حیرت و ستایش واداشته است به جرم اینکه در حضور نامحرم پرده از روی خویش برگرفته لعن و تکفیر می‌کنند و تهمتهای ناروا نسبت می‌دهند.

باری اگرچه خدازن را آفرید تا نیمی از جامعه انسانی را تشکیل داده نقش اولی و اساسی را در تولید مثل و بقاء و استمرار نوع انسان ایفاء نماید اما بعلل گوناگون از دیر زمان ارزش انسانی زن مورد شک و تردید قرار گرفته و تا به امروز در بیشتر ممالک جهان آنگونه که باید و شاید به حقوق حقه خویش دست نیافته است. عجب آنکه علیرغم اختلاف آراء و عقاید عقلا و فضلا درباره زن تا حدود یک قرن و نیم پیش اکثریت قریب به اتفاق آنان مقام و منزلتی برای زن قائل نبوده نه تنها وی را مساوی با مرد نمیدانستند بلکه باخاطر پاره‌ای از اعتقادات نادرست و توهمات ناشی از نادانی و بدآوت انسان قدیم با وضع قوانین سخت و جابرانه این عنصر مهم جامعه را که ظاهراً نسبت به مرد از قوه و نیروی بدنی کمتری برخوردار میباشد از کمترین حقوق انسانی و اجتماعی محروم ساخته، و اضافه بر وظیفه سنگین مادری به انجام کارهای سخت و پرمشقت وادار نموده حق هرگونه ابداء رای و نظر را از او سلب نمودند، و در نتیجه این شرایط نامساعد زمانی و مکانی زن موجودی ضعیف، بی‌اراده و گوشه‌گیر بار آمد که طی قرون و اعصار گذشته جز در حاشیه زندگی جا و مکانی نداشت، و از این همه بدتر آنکه امر برخورد وی نیز مشتبه گردیده تن به قضا در داد و راضی به قسمت خویش گردید و هرگونه تلاشی در جهت رهایی از این اوضاع مصیبت بار را گناهی نابخشودنی انگاشت.

بدین ترتیب دنیا، دنیای مرد سالاری گردید و محدود زنانی که در طی تاریخ گذشته بشر صاحب شهرت و اعتبار شدند و یا چند صباحی به مقام رهبری جامعه خویش دست یافتند غالباً مرهون شرایط بسیار مخصوص و وابستگی مستقیم به صاحب منصبان اعم از سیاسی یا مذهبی بودند، در حقیقت تاریخ بشر کمتر زنانی را به یاد دارد که صرفاً به خاطر مواهب و امتیازات شخصی خویش نام آور و مشهور شده باشند. چنین

زنانی بسیار کم‌یاب و اکثراً در دوران حیات در جامعه خود محبوبیتی نداشته و غالباً مردم از آنان استیحا‌ش نموده و اهمه داشتند که مبادا دیگر زنان جامعه به فکر تقلید و تاسی از آنان افتند و از این رو بود که بیش از پیش عرصه را بر زنان بیچاره تنگ می‌کردند و آنان را به خلوت گزینی و پرده نشینی سوق میدادند.

زن در آئین بهائی

از آنچه گذشت میتوان دریافت که در ادوار گذشته و تمدنهای کهن موضوعی بنام آزادی و ترقی بانوان مطرح نبوده، و بخاطر احدی خطور نمی‌کرده که خانمها هم میتوانند از حقوق مساوی با آقایان برخوردار شوند. در حقیقت تا میانه‌های قرن نوزدهم دنیا صرفاً دنیای مردان بود، و موضوع آزادی زن و مساوات او با مرد جز در بعضی موارد استثنائی مورد بحث و رسیدگی جدی قرار نگرفت.

از نیمه قرن نوزدهم بود که باطلوع انوار فجر ظهور اعظم نسائم جانبخش آزادی عموم بشر وزیدن گرفت، و بتدریج طلایع رهائی زنان از بند اسارت چندین هزار ساله ظاهر شد، و این عنایت طبق بیانات حضرت عبدالبهاء به این دور اعظم که زمان بلوغ و شکوفائی مواهب و استعداد های حقیقی نوع انسان است اختصاص یافت.

بر اساس آمار موجود مجملاً میتوان نیمه قرن نوزدهم را مرحله ولادت تحولات عظیمه در آراء و افکار دانشمندان و متفکران اروپا و امریکا در زمینه تعلیم و تربیت دختران و دادن پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی به زنان دانست. فی‌المثل در سال ۱۸۷۰ تعلیم و تربیت اجباری دختران در دو پیشرفته‌ترین کشور اروپائی یعنی انگلستان و فرانسه آغاز گردید. ناگفته نماند که در فرانسه اجرای این قانون بطور کامل و صحیح تا سال ۱۹۲۵ بتعویق افتاد. در امریکا، که در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی از اروپا سبقت گرفته بود، در سال ۱۸۴۸ (چهار سال بعد از اظهار امر حضرت باب) به زنان شوهردار حق مالکیت و تصرف در دارائی شخصی داده شد، و در سال ۱۸۴۹ تنها در یکی از ایالتها به زنان حق رای داده شد. و در فرانسه مهد انقلاب بزرگی که اندیشمندان آن را مبداء نهضت‌های آزادیخواهی در اروپا میدانند در سال ۱۹۴۵ بعد از جنگ جهانی دوم به زنان حق رای داده شد.

رفته رفته سازمانهای نهضت آزادی زنان در امریکا و اروپا تأسیس گردید و فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز نموده در پاره‌ای از موارد بشیوه‌ای افراطی که با لطافت

طبع زنان تناسبی برای بدست آوردن یا بهتر بگوئیم به چنگ آوردن حقوق از دست رفته خود با آقایان به جدال و ستیز پرداختند بطوری که در چند مورد حضرت عبدالبهاء که در همان اوان در اسفار تبلیغی اروپا و امریکا بسر میبردند روش افراطی آنان را مورد انتقاد و نکوهش قرار دادند.

بهر حال چون مبنای این تحقیق بر اختصار گزارده شده از ذکر آمار در این خصوص صرف نظر کرده فقط یاد آور میگردد که آنچه به عنوان آمار در این زمینه موجود است اختصاص به جهان پیشرفته دارد، اما در جهان دوم و سوم گرچه نسبت به گذشته موفقیت‌هایی نصیب زنان گردیده اما هنوز راه طولانی و دشواری را برای وصول به آنچه که زنان غرب به آن رسیده اند در پیش دارند.

امروزه جامعه شناسان پس از بررسی‌های زیاد مسئله تحقق نسبی آزادی زنان را که در اروپا و امریکا آغاز و بتدریج به سایر مناطق جهان سرایت نموده و مینماید نتیجه عوامل ظاهره ای که مهمترین آن تحول کلی در افکار عمومی، بر خور داری دختران از تعلیم و تربیت اجباری، نهضت صنعت، عامل جنگ و غیره دانسته اند، و لکن به نص صریح قلم اعلی و تبیینات مرکز عهد و پیمان سبب حقیقی قوه خلاقه این ظهور اعظم بوده و آنچه که امروزه بعنوان عوامل اصلیه از آن یاد میشود در حقیقت وسائل و وسائلی است که یدغیبی الهی به تدبیری آسمانی در سبیل تحقق اراده محتومه غالبه خویش در میقات مقرر مجتمعا به وجود آورده و بدیهی است که در هر مورد چون اراده الهیه تعلق گیرد و نجات قدس بوزد وسائل و وسائط مادی و معنوی از هر جهت آماده و مپیا گردد.

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

« از بدو وجود تا یوم موعود رجال تفوق بر نساء در جمیع مراتب داشتند ... ولی در این دور بدیع فیض عظیم رب جلیل سبب فوز مبین نساء شد ... این از مواهب این دور بدیع است که جنس ضعیف را قوی فرموده و انانث را قوه ذکور بخشیده ... » (۴۷)

و نیز میفرماید :

« ... اینست که ملاحظه مینمائید در جمیع اقطار عالم نساء رو به ترقیست، این از اثر این ظهور اعظم و از قوه تعالیم الهی ... » (۴۸)

پس مسئله آزادی زنان و تساوی حقوق آنان با مردان از مقتضیات روح این عصر بوده و پیش از آن تساوی حقیقی در هیچیک از جنبه های حیات بعلمی که حضرت عبدالبهاء مکررا در بیانات مبارکه خود توضیح فرموده اند امکان پذیر نبوده و موجبات

و وسائل آن فراهم نشده بوده است. به عبارت دیگر جنس زن جز در مواردی فردی و استثنائی شایستگی و قابلیت برخوردار از آزادی کامل و مساوات تامه با مردان را نیافته بود لذا موضوع مساوات در ادیان و تمدنهای گذشته وارد نبوده و تعالیم و احکام دین و آئین بطور متناسب با اوضاع و شرائط زمان و مکان در هر دور نازل میشده و البته بدیهی است که ضمن رعایت حقوق افراد بشر بطور عموم حتی المقدور زنان را نیز مشمول رعایت خود مینموده است.

تنها در این دور افخم است که مبشر اعظم بدو بانصائح مشفقانه مؤکده زمینه فراهم و مردان را به اعزاز و توقیر و تکریم بانوان وصیت فرموده خاطر نشان میسازد که فرقی میان زن و مرد نیست. قوله عزیبانه «... ولتعززوهن ولتوقروهن ولتکرموهن ولتعظموهن لتکونن عندالله من المقبلین. ان الله ماجعل الفرق بینکم و بین النساء الا انتم کرجل لایمن وهن کرجل الایسر.» (۴۹)

مضمون بیان مبارک آنکه: زنان را گرامی داشته توقیر و تکریم نمائید و بزرگ دارید تا نزد خدا مورد قبول واقع شوید. خداوند فرقی میان شما و زنان نگذاشته جز اینکه شما مانند پای راست و ایشان مانند پای چپ هستند.

تاریخ دوره بابی گویای جهش ناگهانی و سریع بسوی احراز شأن و مقام حقیقی خود در ظل این دیانت میباشد، پیدایش شخصیتی چون طاهره قره العین که در آن زمان از تابش انوار نیر ظهور به اعلی مراتب عرفان و انقطاع فائز و مظهر کمالات صوریه و معنویه گردید اعظم برهان بر قوه نافذه خلاقه کلمه الهیه است که بالمآل قلب ماهیت میکند و خلق جدید میفرماید، اینجاست که خرق نوامیس بشری میشود، اراده غالبه الهیه بر کون و مکان پیروز میگردد، زشت زیبا میشود و محال ممکن میگردد.

نظری اجمالی به آثار مبارکه دیانت بهائی درباره آزادی زن و تساوی وی با مرد روشنگر نکات مهمه ای است که قوت و استحکام این اصل مهم از آن سرچشمه گرفته و لاجرم نافذ و برقرار خواهد ماند:

نخست اینکه اصل تساوی حقوق مرد و زن در دیانت بهائی بنابه فرموده حضرت عبدالبهاء «... یکی از تعالیم اساسی حضرت بهاء الله است...» (۵۰) و «... حریت نساء یک رکن از ارکان امرالله...» (۵۱) و «... از اجزاء شریعت الله است...» (۵۲) به عبارت دیگر لزوم حریت نساء و مساوات آنان با رجال از تعالیم اساسیه حضرت بهاء الله بشمار گرفته و هر فرد بهائی اعم از مرد یا زن وجداناً معتقد به آن و مکلف به عمل بموجب آنست، و دائره این تکلیف بموجب نصوص مبارکه شامل کلیه

مؤسسات امریه نیز میگردد؛

حضرت بهاء الله می فرماید: قوله الاحلی :

« ... جمیع بدانند و در این فقره به انوار آفتاب یقین فائز و منور باشند ؛ انات و ذکور عند الله واحد بوده و هست ، و مطلع نور رحمن به یک تجلی بر کل مجلی . قد خلقهن لکم و خلقکم لهن » (۵۳)

« امروزید عنایت فرق را از میان برداشته ، عباد و اماء در صقع واحد مشهود . طوبی از برای عبدی که بما امره الله فائز گشت ... » (۵۴)

حضرت عبدالبهاء « امتیاز این قرن و بزرگترین تعلیم این امر را حریت و تربیت نسوان » (۵۴) دانسته و خاطر نشان فرموده اند که :

« کلمه الله در این دور جدید نساء را هم عنان رجال فرموده و در میدان امتحان گوی از میدان میربایند » (۵۵)

بنابه حکم صریح کتاب مستطاب اقدس نه تنها دختران از تعلیم و تربیت مساوی با پسران برخوردار میباشند بلکه در فرا گرفتن صنعت و اقراراف نیز با آنان مساوی و برابرند .

طلعات قدسیه این آئین مبین به کرات و مرات دربارہ لزوم آزادی زنان و برخوردار ی آنان از حقوق مساوی با رجال تصریح و تاکید و احبای الهی را جمعاً و فرداً به عمل بموجب این تعلیم عظیم تشویق و تحریض فرموده سعادت و نیک فرجامی جمع اهل بها بلکه عالم انسانی را به مراعات این اصل اساسی منوط و معلق و مدلل ساخته است که بدون مراعات این اصل قویم برقراری عدل و داد که شالوده و اساس مدنیت الهیه و استقرار ملکوت الهی بر روی زمین است ممتنع و محال میباشد .

حضرت بهاء الله میفرماید : « باید دوستان حق به طراز عدل و انصاف و مهر و محبت مزین باشند . چنانچه بر خود ظلم و تعدی روانمیدارند بر اماء الهی هم روا ندارند . انه ینطق بالحق و یامر بما ینتفع به عباده و اماؤه ، انه ولی الکل فی الدنیا و الآخرة . (۵۶) بر حسب تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی عزیز امرالله و توجیهات بیت العدل اعظم الهی بدون تساوی زنان و مردان که دورکن رکین جامعه انسانی را تشکیل میدهند حصول وحدت عالم انسانی که هدف غائی از ظهور الهی در این دور اعظم است ممتنع و محال میباشد .

ما اهل بها معتقدیم نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاء الله که همان مدنیت لاشرقیه و لاغربیه الهیه است از طریق انتشار تعالیم مبارکه و استحکام اساس نظم اداری

بهائی و مساعی خستگی ناپذیر آحاد جامعه متدرجاً در عالم امکان ظاهر و بر بسیط غبرا استقرار خواهد یافت، علیهذا تا آحاد جامعه بهائی که بانیان قصر مشید مدنیت الهیه هستند آنگونه که شایسته و سزاوار است طی مدارج عالیہ علم و عرفان نکنند و به اعلی مراتب کمالات انسانیه نرسند، بی تردید از شرکت فعالانہ در تاسیس مدنیت الهیه محروم و ممنوع خواهند بود. و چون زنان قریب به نیمی از جامعه انسانی را تشکیل میدهند شبیه ای نیست که باید در حمل بار این مسئولیت جسیم و خطیر همدوش و همگام مردان به پیش روند تا بتوانند به یاری برادران خود این بارگران را به منزل رسانند و آمال دیرینه جهان و جهانیان را بر آورده سازند.

تساوی حقوق رجال و نساء به موجب بیانات و تبیینات مبارکه نه تنها جزو اعتقادات و وجدانیه اهل بهاء بشمار رفته و عدم امتثال آن مخالفت صریح با اصول تعالیم مبارکه محسوب و شخص مقصر و جداناً خطاکار و در درگاه الهی مورد مؤاخذه می باشد بلکه هرگونه تقصیر یا تأخیر در آن مضر بمصالح امریه بوده مانع ترقیات و انتصارات جلیله در عالم امکان میگردد، و هرگونه اقدام عظیمی را از تأثیر و نفوذ حقیقی باز میدارد.

حضرت عبدالبهاء میفرماید: «تاساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید.» (۵۷)

مسئله ترقی بانوان و بلوغ آنان به مقام مساوات با آقایان در این امر مبارک به درجه ای حائز اهمیت و فوریت است که طبق نصوص مبارکه سعی در تحقق آن به عنوان وظیفه ای وجدانی و اساسی به عهده عناصر مختلف جامعه از افراد و مؤسسات قرار گرفته است. حضرت عبدالبهاء میفرماید: «... باید عالم نساء را ترقی داد تا قوت گیرد» (۵۸) و خطاب به خانمها چنین سفارش میفرماید: «پس شما باید شب و روز بکوشید کسب کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی مساوی بامردان باشید.» (۵۹) و حضرت ولی عزیز امرالله به محافل روحانیه مؤکداً میفرماید: «... از واجبات اولیه محافل روحانی تهیه و اجرای وسائل فعاله از برای ترقی نسوان است» (۶۰)

بدین ترتیب در این دوربدیخ با وارد شدن اصل تساوی مرد و زن در مجموعه باورهای قلبی و وجدانی و وظائف روحانی و ایمانی، و شرح و تبیین نتایج حاصله از آن در جهت اصلاح فرد و جامعه جای چون و چرا برای احدی باقی نماند، و از تعلل و تشبث به لطائف الحیل و بهانه های گوناگون برای سلب آزادی زنان و منع پیشرفت و ترقی بانوان قطعاً جلوگیری بعمل آمده راه بازگشت به قهقرا بشیوه ای که در ادوار گذشته

معمول بوده برای همیشه بسته شد.

نکته دیگر در معنی و مفهوم مساوات حقوق مرد و زن است: عبارت تساوی حقوق زن و مرد یا تساوی مقام مرد و زن، بدو این سؤال را در ذهن بر میانگیزد که اساساً مقام انسان کدام است؟ و حقوق انسان چیست؟ و آن کدام مقام و حقوقی است که مرد و زن باید بطور یکسان از آن بهره مند شوند؟

صرف نظر از موفقیتهای نسبی که تاکنون در میادین مختلف بدست آمده آیا آنچه تا بحال در جهان مرد سالاری در میدان سیاست و رهبری جامعه احراز گردیده جزو حقوق انسان بشمار میرود؟ آیا آنچه که امروزه در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان بنام آزادی دست انسانها در الحاق ضرر بخود و دیگران باز میگذارد جزو حقوق انسان است؟ آیا مصرف شخصی مواد مخدر بطور آزادانه، روابط بی ضابطه جنسی و انحرافات اخلاقی، بهره برداری هوشیارانه از نقاط ضعف قانون ب نفع خود و ضرر دیگران، دائر کردن مراکز فساد، تهیه انواع و اقسام وسائل سمعی و بصری غیر اخلاقی و قرار دادن آن در دسترس عموم افراد جامعه از خورد و کلان، براه انداختن باندها و شبکه های مافیائی به منظور چنگ اندازی به منابع ثروت و قدرت و بازی با سرنوشت دولتها و ملتها آیا همه اینها و صدها مورد دیگر جزو حقوق حقه انسان است تا خانها نیز در احقاق آن بکوشند و با آقایان سهیم و شریک گردند؟! آیا این همان مساواتی است که حضرت عبدالجبار مصرانه بانوان را برای احراز آن تشویق و ترغیب میفرموده اند؟ آیا فضائل و کمالات انسانی که حضرات بانوان باید در کسب آن سعی بلیغ مبذول داشته از آقایان نیز سبقت گیرند اینهاست؟

البته در این وانفسای «مصرف» که ارزشهای واقعی جای خود را به ماده پرستی و نفع طلبی و تجاوز به حقوق دیگران تحت عناوین و شعارهای فریبنده و بظاهر مدرن بخشیده جای حیرت نیست که می بینیم زنانی که بمرکز قدرت بویژه در جهان سیاست و حکومت میرسند در قساوت و بیعدالتی گاه از مردان همکار خود نیز فراتر میروند علت آنست که متأسفانه بتجربه به این گمان رسیده اند که اگر ارزشهای رایج کنونی را وجهه نظر و مدار اهتمام خود قرار ندهند و پول و زور و سایر وسائط مادی را در تحقق مساوات با رقبا بکار نگیرند آمال دیرینه آنان در رهبری و اداره امور متحقق نخواهد شد، غافل از اینکه «... تساوی حقوق چنین نیست بلکه تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حریت مضره عالم حیوانی ...» (۶۱)

آنچه که دیانت بهائی بجهان ارائه میدهد متضمن تجدیدنظر کلی و ریشه ای

در معنی و مفهوم حریت و آزادی، حقوق و وظائف انسان، روابط انسانها با یکدیگر، برابری و مساوات و قس علیهذا است چه در این صورت است که ارزشهای حقیقی اعتبار یافته و کلیه عوامل و عناصر در جهت وصول انسان اعم از مرد یا زن به مقام حقیقی خود مؤثر و نافذ واقع شده مساوات حقیقی بین جمیع افراد بشر متحقق و راه را برای وصول به صلح عمومی و وحدت عالم انسانی کوتاه و هموار میکند.

حضرت عبدالبهاء مؤکداً میفرماید:

«... تا مرد و زن پی به مساوات نبرند و آنرا درک نکنند پیشرفت و ترقی اجتماعی و سیاسی در اینجا یا هر جای دیگر ممکن نخواهد بود...» (۶۲) (ترجمه مضمون) و نیز میفرماید: «... تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال...» (۶۳)

ملاحظه فرمائید که مرکز عهد و پیمان الهی مفهوم حقیقی مساوات را به چه بساطت و لطافتی که مابه امتیاز مدنیت ملکوتی الهی است توضیح و تشریح فرموده اند:

«... پس این قرن بدیع شئون رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضائل نساء نماید، و اگر بخواهیم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت...» (۶۴)

در دیانت بهائی امتیاز و برتری به مرد بودن یا زن بودن نیست، در این دور بدیع ارزشهای روحانی و معنوی جایگزین ارزشهای مادی ظاهری گردیده، بفرموده حضرت عبدالبهاء: «... در این کور الهی و دور رحمانی هیاکل انسانی از قید ذکور و انانی فارغ، هر یک را همت بیشتر قدم پیشتر و مقام بالاتر، با مردان که در پس پرده ماندند و بسازنان که شیران میدان گشتند...» (۶۵)

«... امتیاز به ایمان است و ایقان، هر یک منجذب تر و مشتعل تر سبقت بردیگردد خواه از رجال و خواه از نساء...» (۶۶)

نکته دیگر در مقایسه مفهوم این تعلیم مبارک با آنچه که در انظمه و قوانین دموکراسی بعنوان آزادی زن و مساوات وی با مرد وجود دارد میباشد: امروزه جامعه شناسان و اندیشمندان بزرگ در ممالک پیشرفته مدعی آنند که آنچه برای احقاق حقوق زن تاکنون احراز گردیده مرهون قوانین و انظمه دموکراسی بوده است، اما واقعیت آنست که قوانین دموکراسی از ابتدا در هر نوبت جز به حکم ضرورت و قبول جبری واقعیتهای زندگی حاضر به اعطاء آزادی به زن آنهم در دائره ای محدود و به اندازه رفع احتیاج نبوده است. فی المثل نیاز سیاسیون اروپا به زنان در کارخانجات و کارگاههای

صنعتی دراوان جنگهای خانمانسوز برای پرکردن جای مردانی که به جبهه اعزام شده بودند، یا تلاشهای خستگی ناپذیر زنان درپاره ای از کشورهای برای ابراز کفایت و قابلیت خود درمیدانهای مختلف سبب گردید که درهرنوبت تعدیلاتی بِنفع زنان درقانون اساسی کشورها بوجود آید، اما این تعدیل و تحول همه درحد برآوردن نیاز جامعه و قبول واقعیتها بود. حتی دردهه های نیمه دوم این قرن که سازمانهای وابسته به ملل متحد بویژه سازمانهای غیرسیاسی آن بامساعی مجدانه و دست اندرکاری آزادی خواهان و بشردوستان، ازجمله جامعه بهائی به طور چشمگیر در احقاق حقوق بشر، علی الخصوص کودکان و زنان ساعی و کوشا هستند ملاحظه میگردد که در کنفرانسهای جهانی زن، سوی جامعه بهائی که خواهان تغییر و تحول ریشه ای ودائمی مبتنی بر باورهای فکری و وجدانی و از همه بالاتر ایمانی در اوضاع زنان هستند، دیگر کشورها و نهضتها و سازمانها، تحت شعار پر زرق و برق آزادی و تساوی و دمکراسی و یا به عکس در لباس دین و مذهب و محافظه کاری اکثر آرزوهای آنها یا راه حلهایی ارائه میدهند که در بسیاری موارد به عوض تأمین آزادی و تساوی حقیقی و تضمین آن مستقیماً به انسان بودن زن لطمه میزند و وضع و موقعیت کنونی ویرانیز به خطر می اندازد.

تنهادیانت بهائی است که شارع عظیمش محض رهائی انسانهاچه مرد و چه زن از اسارت عادات و رسوم مندرسه و اوهام و تصورات پوسیده و بلوغ آنان به اعلی مراتب آداب و کمالات انسانی صلاهی آزادی زن و مساوات وی با مرد را در حالی که در سخت ترین اوضاع و شرائط در سجن اعظم عکاسر می برد در داد.

بهائیانند که قلباً و عقلاً معتقدند صرف نظر از حکم ضرورت و واقعیت، زن از نقطه نظر انسانی با مرد مساوی و برابر است.

اهل بهاء معتقدند چنانچه رابطه میان زن و مرد در جامعه بر اساس اصول اخلاقی و عفت و عصمت و پاکدامنی مبتنی نگردد از آزادی و تساوی جز حسرت و وبال ثمری بیار نیاید. همچنین معتقدند که تا بسیاری از معیارها و طرز فکرهای کنونی از پایه دگرگون نشود آزادی و حریت حقیقی زن و مرد چهره نگشاید، و مقام حقیقی انسان جلوه و ظهور نیابد. بعقیده بهائیان آزادی و حریت حقیقی اعتدال و میانه روی در همه جا و در جمیع شئون و احوال است، یعنی «تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است، نه حریت مضره عالم حیوانی» (۶۷)

نکته مهم دیگر اهمیت است که در این امر مبارک به ضرورت مشارکت بانوان در اداره امور جامعه و خدمات مربوط به آن داده شده است که خود ضامن برقراری

مساوات و استمرار آن نیز میباید. حضرت عبدالبهاء به کرات و مرات این نکته را گوشزد یاران فرمودند که :

« ... در تاریخ کاملاً محرز و محقق گردیده که هر جا زنان در قضایای انسانی مشارکت نداشته اند نتایج حاصله هرگز به مرحله اتمام و اکمال نرسیده است ، در مقابل هر اقدام مؤثری در عالم انسانی که زن در آن مشارکت داشته است اهمیت یافته . این از نظر تاریخی واقعیت داشته و احتیاج به دلیل ندارد » (ترجمه مضمون) (۶۸) و نیز میفرمایند :

« تا حقیقت مساوات میان مرد و زن کاملاً تأسیس نشود و حصول نیابد و ترقیات عالیه اجتماعی نوع بشر ممکن نخواهد بود. » (۶۹)

تاریخ امر مبارک نه تنها نشان دهنده نقش کم نظیر زنان بهائی در اعتلاء شأن جامعه و مشارکت فعالانه آنان در امور مربوط به آن و خدمت صادقانه در مؤسسات نظم اداری بهائی است بلکه شاهد ترتیبات منظم و مرتبی است که طلعات قدسیه این آئین نازنین در جهت تشویق و تحریض اماء الرحمن به خدمات باهره امریه و شرکت در اداره امور جامعه اتخاذ فرموده اند .

حضرت رب اعلی حدود ۱۵۴ سال پیش در جامعه متعصب و عقب مانده مشرق زمین بامنضم نمودن حضرت طاهره به جرگه حروف حی و تفویض وظیفه تبلیغ مردم و تعلیم و تشویق بابیان به ایشان ، و اعزام داشتن ایشان با سایر حروف حی و وعده ای از مشاهیر رجال امر خود به مؤتمر تاریخی بدشت اولین قدم را در این سبیل برداشتند . مذاکرات و مشاورات حضرت طاهره با اجله اصحاب در حضور حضرت بهاء الله که منجر به قیام تاریخی طاهره به خرق حجاب از وجه خویش به عنوان نخستین گام در سبیل اعلان شرع جدید و استقلال آن از شرع قدیم گردید اقداماتی خارق العاده و باور نکردنی بود که همه به تدبیر حی قدیر و محیی عظم رمیم در آن اولین و عظیمترین مؤتمر دور جدید صورت پذیرفته نفوس رامات و مبهوت و عقول رامنعق و مدهوش نمود .

دردوره حضرت بهاء الله که ایام الله بودنساء جلیل القدری چون آسیه خانم همسر والا گهر آنحضرت ، حضرت ورقه مبارکه علیا بهیه خانم دختر نیک اختر آنحضرت که مقامش بفرموده حضرت ولی عزیز امرالله ماوراء ادراک عقول است ، و امه البهائه منیره خانم حرم مبارک حضرت عبدالبهاء تا آنجا که شرایط بسیار دشوار آن دوره اجازه میداد در ترتیب و تنظیم و رتق و فتق امور مجاوران و زائران و رسیدگی مستمر به طبقه بانوان و اطفال در ارض اقدس نقشی مهم ایفا نمودند که نظر به محدودیتهای اجتماعی

علناً واضح و آشکار نبود.

در دوره مرکز میثاق دائره مشارکت حضرت ورقه مبارکه علیا در تنظیم و تنسيق امور مربوط به جامعه یاران وسعت گرفت ، حضرت عبدالبهاء پیوسته درامهات مسائل مهمه باخواهر مهرپرور خودمشورت و از ایشان نظرخواهی میفرمودند ، و در مواقع لزوم از جمله در ارحیان سفرهای کوتاه خودبه خارج عکا و حیفا ازمام امور را به کف کفایت ایشان می سپردند. دیگر نقش حضرت ورقه علیا در اداره امور یاران شرق در ارحیان سفر دوساله حضرت عبدالبهاء به اروپا البته خالی از توصیف و فراموش نشدنی است . از طرفی حضرت عبدالبهاء زمینه رادرجهت آماده شدن زنان بهائی شرق بخصوص در ایران برای مساهمت و مشارکت در خدمات مربوط به جامعه با اعزام تنی چند از بانوان با کفایت غربی به آن سامان فراهم آوردند. خدمات این گروه اعزامی که تا سالها بعد از دوره ولایت نیز ادامه داشت خود حکایتی است که احتیاج به بحث و تحقیق جداگانه داشته و در حوصله این مختصر نمی گنجد .

در اوائل دوره ولایت با مسافرت حضرت ولی امرالله به سویس جهت باز یافتن قوا ، نقش بی نظیر حضرت ورقه مبارکه علیا در بدوش گرفتن بارسنگین اداره امور جامعه بهائی بتنهایی ، بیش از پیش محسوس و معلوم گردید. توجیهاات و هدایت نامه های حضرتش به دنیای بهائی طی این مدت معتبرترین اسناد زنده در این زمینه است.

در دسامبر ۱۹۲۳ حضرت ولی عزیز امرالله به زنان بهائی هند و برما حق شرکت کامل در انتخابات عنایت و به آنان فرمودند :

« این قرار تاریخی مطمئناً انگیزه بزرگی برای خانمهای بهائی هند و برما است که امیدوارم هم اکنون به جنبش آمده تا سر حد امکان جهت وصول به عرفانی بهتر و عمیق تر نسبت به امر مبارک، و مشارکتی فعالانه تر و روشی عملی تر در خدمات عمومی این نهضت (امرالله) کوشش نموده، به تمام وسائل مبرهن سازند که برای مردان همکارانی روشن فکر با کفایت و دارای حس مسئولیت در انجام وظیفه مشترک پیشرفت امرالله در سراسر کشور خویش میباشند . » (ترجمه به مضمون) (۷۰)

سپس به تدریج به زنان بهائی در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری بنابه موقعیت و با رعایت حکمت حق شرکت در انتخابات داده شد، و به حق باید گفت که بانوان نسبت به امکانات محدودی که تا هم اکنون در بسیاری از مناطق داشته اند در این میدان خدمت درخششی شایان توجه نموده اند.

در سال ۱۹۵۱ با انتصاب دوتن از بانوان به مقام ایادی امرالله، آفاق جدیدی در زمینه خدمت و مشارکت در اداره امور جامعه بهائی بر وجه بانوان مفتوح گردید، و رویپمرفته هشت تن از بانوان در این سمت به خدماتی فوق العاده نائل گردیدند.

در تمامی دوره ولایت، تعدادی از زنان مخلص و فداکار تمام وقت پروانه وار گرد شعله جمال حضرت ولی عزیز امرالله در پرواز و مشتاقانانه منتظر و مترصد بودند فرصتی پیش آید تا بتوانند تا آنجا که در قوه و توانشان است از سنگینی بار مسئولیت خطیر اداره جامعه در حال توسعه و پیشرفت بهائی که یکباره بردوش آن حضرت قرار گرفته بود بکهند و موجبات سرور خاطر و رضایت وجود مبارکش را فراهم آرند. از آن جمله بودند حضرات: مارتا روث، می ماکسول، امیلیا کالینز، و حضرت امة البهاء روحیه خانم بقیه باقیه مرکز ولایت امرالله که تمامی حیات خویش را وقف خدمت به امر مبارک فرموده به رغم کمبالت سن به خدماتی فرید و بی نظیر در سطح جامعه جهانی فائز و مفتخر بوده و میباشند. در شورای بین المللی بهائی که در سال ۱۹۵۱ بعنوان مقدمه ای تمهیدی برای تأسیس بیت العدل اعظم الهی توسط حضرت ولی امرالله انتخاب و چندسال بعد تعداد اعضاء آن به ۹ نفر افزایش یافت چهار خانم مشارکت فعالانه داشتند و امروزه شاهد آنیم که چگونه خانمها دوشادوش آقایان در سراسر جامعه بین المللی بهائی به فعالیت و خدمت در مؤسسات مختلفه نظم بدیع الهی در دو جناح انتخابی و انتصابی مشغولند. با اینهمه معهد اعلاى اهل بهاء پی در پی از یاران الهی و مؤسسات نظم اداری خواستار استفاده هرچه بیشتر از خدمات اماء و الرحمن و ایجاد وسائل و وسائط لازمه برای بکار گرفتن مواهب آنان در اداره امور جامعه بهائی هستند که بدیهی است علت و حکمت این اصرار و ابرام را در ارتباط با اهمیت نقش زن در برقراری صلح جهانی بهتر میتوان درک نمود. از جمله در دستخط منبع رضوان ۱۹۸۴ اینچنین آمده است:

«تساوی زنان و مردان هنوز در وقت حاضر در سطح جهانی تحقق نپذیرفته لذا در آن مناطقی که به سبب عادات و تقالید موروثی تاکنون این اصل و مبدأ بهائی بتعویق افتاده باید آنرا سر لوحه اقدامات خود قرار دهیم. زنان و دختران بهائی باید به مشارکت در خدمات و فعالیتهای اجتماعی، روحانی، و اداری تشویق و تحریض گردند.» (ترجمه)

حال که درباره اهمیت نقش زن در اداره امور جامعه بهائی سخن بمیان آمد لازم است که به خدمات زنان بهائی در عرصه تبلیغ و نشر نفعات الله نیز مختصر اشاره ای رود. میدان تبلیغ از جمله میادینی است که شاهد خدمات و موفقیتهای بسیار درخشان و ارزنده زنان بخصوص بانوان غرب بوده که بشهادت حضرت عبدالبهاء

وحضرت ولی امرالله از رجال در این میدان سبقت گرفتند و به پیشرو و سرمشق رجال و نساء گردیدند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«در این دور نساء حکم رجال یافته اند بلکه در ممالک اروپا و امریکا در تبلیغ امرالله و انجذاب بنفحات الله سبقت بر رجال بسته اند.» (۷۱) خدمات تبلیغی خانمها با صدور فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء در سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ شدت گرفت و در دوره ولایت امر حضرت شوقی ربانی به اوج خود رسید. نفوس نفیسه ای چون لوآگتسینگر، ژولیت تامپسن، مادام کلیفورد بارنی که کتاب *مفاوضات حضرت عبدالبهاء* به همت وی تهیه و تنظیم گردید، لیدی لامفیلد (ستاره خانم)، دکتر مودی (امه الله الاعلی) دروتی بیکر، رانسوم کلهر «آیت فصاحت و بلاغت» میسیس ماکسول «آیت انجذاب» میس آگنس الکساندر و دیگران به کمال شوق و ذوق در اطراف و اکناف جهان پراکنده شده ندای ملکوت را از شهری به شهری و از مرزی به مرزی رسانده با همت و پشتکار به تبلیغ نفوس واستحکام اساس و ارکان نظم اداری بهائی پرداختند، در همین اوان بود که بر اثر مساعی خستگی ناپذیر سر حلقه خادمین و خادمان آستان الهی حضرت میس مارتاروت «فخرالمبلغین و المبلغات» و «آیه الا تقطاع» ماری ملکه نیک اختر رومانی که با سه خانواده ملوکانه نسبت داشته، به عنوان اولین تاجدار عالم سر تعظیم در برابر عظمت سلطان قدم فرود آورد. وی بفرموده حضرت ولی امرالله «خود فاضله و نگارنده ای معروف و تالیفاتش در عواصم بلاد متمدانه منتشر و مشهور، فضل و کمال و لیاقت واستعدادش در دوائر عالیه و مقامات رسمیه و معاهد علمیه مسلم و مثبوت» (۷۲) بود. هم اکنون نیز خدمات تبلیغی خانمها ادامه دارد، و در میادین تبلیغ و خدمات و هجرت هر جا که روی زنان بهائی را بینی که دوشادوش مردان به هدایت و ترتیب نفوس مشغول و مأوفند و به تأییدات لاریبیه الهیه مطمئن و مشعوف این اطمینان و شغف از آنجا آمده که به موجب نصوص مبارکه: «درایام الله و عصر حضرت کبریا اِماء الله بتأییداتی مؤید میشوند که گوی سبقت و پیشی را در میدان عرفان از رجال میربایند» (۷۳) و «نساء در این نشئه جدیده منظور نظر عنایتند و مظهر تأیید حضرت احدیت، چه بسیار از نساء که گوی سبقت و پیشی را از رجال بربایند» (۷۴)

نکته مهم دیگری که در عین حال به اصل مساوات زن و مرد در دیانت بهائی و استمرار آن نیرو و اعتبار میبخشد آنکه برقراری صلح عمومی در عالم و ادامه آن بستگی مستقیم به تساوی کامل حقوق زنان با مردان و قیام زنان به اقداماتی شایسته و جدی در این مسیر دارد، که خود امری بدیهی و کاملاً منطقی است، زیرا صلح اعظم طبق آثار

مبارکه، نتیجه بلوغ کمالات انسانی و وصول انسان به مقام حقیقی اوست، و چون آزادی زن و مساوات وی با مرد لازمه وصول انسان باین مقام بزرگ انسانی است هر فرد بهائی باید بمنظور تحقق صلح و آشتی شب و روز در اعلاء و اعتلاء مقام زن بکوشد و از بذل مساعی مجدانه در این سبیل کوتاهی ننماید. حضرت عبدالبهاء در جواب به این سؤال که آیا صلح جهانی منوط به برقراری دموکراسی سیاسی در کلیه کشورها میباشد فرمودند: «این بسی واضحست که در آینده مرکزیت در کشورهای جهان نخواهد ماند... حقیقت دیگری که بهمان نسبت در برقراری صلح عمومی اهمیت دارد بر خورداری زن از حق ابداء رأی است، یعنی وقتی که مساوات تامه بین مردان و زنان برقرار گردد صلح قابل درک خواهد شد...» (ترجمه به مضمون) (۷۵) بشهادت حضرت عبدالبهاء زن بخاطر وظیفه مادری که طبیعت بر عهده وی قرارداده اساساً رقیق القلب، صلح دوست، و مایل به برقراری دوستی و آشتی است، و از جنگ و خونریزی منجز بوده هرگز راضی نمیشود جگر گوشه خود را به میدان رزم بفرستد و زندگی او را در معرض خطر قرار دهد آن حضرت این صفات مخصوصه زن را عامل مهمی در برقراری صلح دانسته سفارش فرموده اند که «باید برای استقرار و حفظ صلح عمومی مورد استفاده قرار گیرد.» (۷۶)

مساعی زنان برای برقراری صلح به اندازه ای اهمیت دارد که حضرت مولی الوری در بیان مبارکی گواه حقیقی برای اثبات افضلیت زن بر مرد را خدمت و جدیتی دانسته اند که در راه صلح عمومی بکاربرد (۷۷) و توصیه فرموده اند که «جهد نمائید تا آمال صلح عمومی بین المللی از راه مساعی زنان تحقق یابد.» (۷۸)

بی جهت نیست که بیت العدل اعظم الهی مکرراً در پیامهای مهمی خویشتن توجه عموم یاران را به بذل اهتمام مخصوص در جهت پیشرفت زنان و اعتلای مقام آنان در جامعه و دادن هر چه بیشتر فرصت و مجال خدمت و فعالیت به آنان معطوف میدانند. اهمیت و ضرورت و فوریت ورود زن به میادین مختلف خدمت و فعالیت و قیام به اقدامات فوق العاده در جامعه محض نمایش و اثبات مدرن بودن جامعه بهائی نیست، اصولاً دیانت بهائی والاتر و مقدس تر از آنست که مروج چنین سطح فکری باشد. دنیای بهائی از این نظر طالب آزادی و مساوات زن با مرد است که به ارزش و اهمیت نقش و مقام زن و اثرات بسیار مثبت آن در پیشبرد اهداف و آرمانهای مقدس آئین بهائی در خدمت بعالم انسانی که مهمترین آن برقراری صلح عمومی و وحدت عالم انسانی است ایمانی کامل و خلل ناپذیر دارد، و اطمینان دارد که «مانع و رادع جنگ نسوان خواهند بود، در این تردیدی نیست.» (۷۹)

موضوع نقش زن در برقراری صلح ما را بر آن میدارد تا سخنی نیز در باره صفات و سجایائی که بنا بفرموده حضرت عبدالبهاء ظهور و بروزش در زنان بیشتر است بمیان آوریم:

هیکل مبارک میفرمایند «در این کور بدیع نساء همعنان رجالد بلکه در بعضی موارد سبقت گیرند.» (۸۰) و نیز میفرمایند «در بعضی موارد حضرات نساء استعداد عجیبی دارند سریع الانجذابند و شدید الالتهاب.» (۸۱) بفرموده هیکل مبارک شجاعت و ایستادگی زنان در وقت بروز مشکلات از مواهب مخصوصه ایست که او را بر خطرات و بحرانش فائق و پیروز میگرداند، سپس در اشاره به شواهد تاریخی از جمله از مریم مجدلیه که پس از شهادت حضرت مسیح حواریون مایوس و درمانده را مجتمع و آنان را قوت قلب بخشیده تشویق و راهنمایی نمود و دیانت مسیح را مجدداً تاسیس فرمود، سخن بمیان میآورند. آنحضرت در مقامی توضیح فرموده‌اند که در عالم انسان اهمیت جنس زن در حقیقت بیش از مرد است زیرا بار او سنگین تر و وظیفه عظیم تری را برعهده دارد.

مجموعاً صفاتی که بموجب بیانات حضرت عبدالبهاء در زنان جلوه و بروز بیشتری دارد عبارت است از رقت قلب، شدت عواطف و احساسات روحانیه، شدت انجذاب و اشتعال بنار محبت، عشق به خدمت، صبر و بردباری، گذشت و وفاداری، صلح دوستی و نفرت از جنگ، ذکاء و مهارت فطری، و شجاعت اخلاقی و قوت قلب بخصوص در مواقع بروز خطرات ناگهانی. بانذکی دقت میتوان دریافت که این صفات در مجموع لازمه غریزه مادری و اولاد پروری که والاترین و شدیدترین جلوه های عشق و محبت در این عالم است میباشد، و البته انتظار هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء آنست که بانوان بهائی به پاس عنایت بی سابقه ای که در این دور اعظم شامل حالشان گردیده و مقام عظیمی که به آن ارتقاء جسته اند نه تنها به آنچه سزاوار این مقامست یعنی «پاکی و آزادگی و افروختگی و تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و روحانیت و طهارت و کمال و معرفت و انقطاع و نورانیت» (۸۲) قیام نمایند بلکه سجایای مخصوصه و مواهب خدا دادی خویش را در راه محبت به همه ابناء نوع بشر و خدمت به عالم انسانی و ترویج صلح عمومی بکار گمارند.

و بالاخره نکته دیگری که مبداء تساوی حقوق زن و مرد را تعزیز و تقویت میکند آنکه دیانت بهائی ضمن اذعان بوجود پاره ای اختلافات جسمی و عاطفی میان زن و مرد این اختلافات را جزئی و غیر قابل اعتنا و در مسئله تساوی حقوق مرد و زن کاملاً بی تأثیر میدانند. حضرت عبدالبهاء بارها در بیانات مبارکه خود از اینکه «در گذشته ایام عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قدرت بوده، و رجال بقوه شدت و صلابت جسماً و فکرأ بر زنان

تسلط یافته بودند» (۸۳) سخن بمیان آورده اند.

نتایج تحقیقات پزشکان و روان شناسان در این مورد مفصل و دقیق بوده و آخرین تحقیقات آنان گویای آنست که گرچه ظاهرأ مرد از نظر فیزیولوژی قویتر از زن است اما باطنأ زن قوی تر است، یعنی اگر مدار قوت را برداشتن «لحیت و سبلیت و یال و کوپال» و بزرگی جنه و زور بازو و قدرت انجام کارهای سنگین بدنی قرار دهیم البته مرد قویتر است، و این تفاوت قدرت ظاهره در اجرای پاره ای از احکام و تکالیف در امر مبارک منظور گردیده بدین معنی که فی المثل زن از ادای وظیفه حج معاف میباشد یا آنکه فی المثل در دوران حضرت بهاء الله قلم اعلیٰ رجال را به هجرت الی الله مخصص و مأمور فرمود، اما نساء را معاف، و بی حرکت قدم آنان را از «مهاجرات عندالله» محسوب فرمود. (۸۴). ولی چنانچه میزان سنجش نیرو را مقاومت بدن در برابر بیماری و ناملایمات جسمی و روحی و بالاخره طول عمر قرار دهیم کفه زن میچربد.

در مورد اختلافات عقلی و فکری باید گفت که گرچه مغز مرد وزین تر است اما این دلیل تفوق عقلانی وی بر زن نیست زیرا اگر اینچنین باشد بفرموده حضرت عبدالبهاء مردانی که سرهای بزرگتری دارند باید از سایرین با هوشتر باشند (۸۵) جزئی اختلافی که در این زمینه وجود دارد در طرز فکر و نحوه رسیدن به راه حل است که ارتباط مستقیم به وظائف طبیعی هر کدام و نیز روش متفاوت پرورش و تربیت دختر و پسر دارد که این مطلب خود مبحثی جداگانه بوده، در این مختصر نمیگنجد.

حضرت عبدالبهاء حتی اختلاف قوای بدنی مرد و زن را حاصل تربیت دانسته روشن فرموده اند که «... حتی نقائص و ضعفهای جسمانی نیز مربوط به عادت و تربیت است...» (۸۶)

مجملاً میتوان گفت که طبیعت یا مزاج هرکدام از مرد و زن سوای جزئی اختلافاتی که با هم دارند مکمل یکدیگرند، و این دو طبیعت بطور توأمان طبیعت عمومی نوع بشر را بوجود میآورند. بشری چه زن و چه مرد دارای صفات مردانه و زنانه هر دو هست و تنها در اثر غلبه صفات مردانه یا زنانه است که جنس او مشخص میگردد یعنی زن یا مرد بدنیا میآید. آنچه که حائز اهمیت میباشد آنست که این اختلافات ظاهره در انسان بودن مرد و زن و تساوی مقام و شان آنان هیچگونه اثری ندارد، و اگر بر حسب تعالیم حضرت بهاء الله و تأکیدات مبین میثاق حضرت عبدالبهاء دختران و پسران بطور یکسان از روش صحیح آموزش و پرورش برخوردار گردند نارسائیهای که امروزه در طرز رفتار هریک از دو طرف دیده میشود بر طرف شده، اختلافی در میان نمی ماند. اینست که حضرت عبدالبهاء

مصرانه تاکید میفرمایند: «... خداوند هر دو را بشر خلق کرده، و در جمیع قوا مشترک فرموده هیچ امتیازی نداده چیزی را که خداوند نداده چگونه ما بدهیم ما باید تابع سیاست الهی باشیم... ما که به فیض عقل موفقیم و قوه ممیزه داریم چگونه چنین چیزی را روا بداریم که مخالف عقل است...» (۸۷) بنابراین اختلافات ظاهره در درگاه الهی و در عرصه تساوی زن و مرد مطرح نمی‌باشد، تنها یک مسئله ما به الامتیاز انسانها از یکدیگر است و آن قوه ایمان و ایقان و اشتعال بنار محبت الله است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «چون امتیاز به ایمان و ایقان است هریک منجذب تر و مشتعل تر سبقت بر دیگری دارد خواه از رجال خواه از نساء. ما به الامتیاز این است» (۸۸) عبارات دیگر در آئین بهائی قوای مادی ظاهری جای خود را به قوای روحانی باطنی بخشیده است. اگر در ادوار و تمدنهای گذشته جنس بظاهر قوی بحکم در دست داشتن منابع قدرت و ثروت ظاهری بر جنس بظاهر ضعیف چیره شده حقوق وی را پایمال مینمود، در این یوم فیروز و عصر جهان افروز این میزان بهم خورده «قوه اجبار رو به اضمحلال است» (۸۹) و قوه کلمه الله، سرچشمه قوای حقیقی انسان شده. قوه ایمان و ایقان، قوه محبت الله، قوه استقامت، نیروی وحدت، قوه میثاق، نیروی اسم اعظم و دیگر قوای حقیقی ملکوتی است که بر قوای ملکی سبقت گرفته و جایگزین آن گردیده، آنکس بحقیقت زورمند است که هر چه بیشتر در کسب این قوای ملکوتی و کمالات انسانی از جان و دل بکوشد خواه مرد باشد خواه زن. حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از اماء الرحمن میفرمایند:

«... شکر یزدان پاک را که از عنصر ضعیف نساء امانی مبعوث فرمود و حقائق

شاخصه قویه ای بر انگیخت که محسود رجال گشتند و مبعوط ابطال در استقامت. چون جبل راسخ بودند و در رسوخ و رزانت چون بنیان ثابت. این از قدرت عظیمه الهیه است که جزء ضعیف باعظم قوی مبعوث...» (۹۰) نکته جالب توجه دیگری که در آثار بهائی درباب مساوات مرد و زن بچشم میخورد توصیه های مکرر طلعات قدسیه این آئین نازنین مبنی بر اهمیت و لزوم تعلیم و تربیت دختران، و دوشادوشی زنان با مردان در جمیع میادین کار و خدمات و فعالیت است، اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که حضرت عبدالبهاء هیچگونه استثنائی در مورد آن نپذیرفته اند.

منشأ این سفارشات حکم محکم کتاب مستطاب اقدس است که حضرت بهاء الله

مجدداً آنرا در لوح احبای بمبئی این چنین مورد تاکید قرار داده اند:

«قَدْ كَتَبَ لِكُلِّ آبٍ تَرْبِيَةَ أَوْلَادِهِ مِنَ الذَّكْرِ وَالْأُنْثَى بِالْعِلْمِ وَالْأَدَابِ ثُمَّ الصَّنَاعَةِ وَ

الِاقْتِرَافِ. كَذَلِكَ عَلَّمَنَا كُمْ فِي كِتَابِنَا الْأَقْدَسِ الَّذِي نَزَّلْنَاهُ مِنْ مَلَكُوتِنَا الْمَقْدَسِ» (۹۱)

دیانت بهائی نه تنها تعلیم و تربیت دختران را که «اول مربی و معلم کودکان و مؤسس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفالند» (۹۲) بر تربیت پسران مقدم می‌شمارد بلکه مصرانه خواهان آنست که دختر و پسر تربیت واحد شوند، زیرا بر این باور است که تربیت یکسان از لوازم اصلیه وحدت عالم انسانی که هدف غائی دیانت بهائی است، میباشد حضرت عبدالبهاء میفرماید: «... بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشریک تربیت شوند... و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود...» (۹۳) بصریح بیانات مبارکه که در بالا نقل شد زنان از قید اسارت چندین هزار ساله آزاد شده باید همانند مردان با تازید علم و دانش و توشه صنعت و کار وارد میدان عمل گردند، و اضافه بر وظیفه طبیعی و بسیار محترم و مقدس مادری و نسل پروری که در دیانت بهائی به عنوان اولین و مهمترین وظیفه آنان بشمار رفته است نقش خود را در خدمت هر چه بیشتر و بهتر به عموم ابناء بشر ایفا نمایند. چه قاطع و روشن است این بیان حضرت عبدالبهاء که میفرماید: «زن باید قوی و کمالات خود را بطور خصوصی وقف علوم، صنعت و زراعت نماید، و دراهم مسائل مورد نیاز مشتاق خدمت به نوع بشر بوده به این وسیله استعداد و لیاقت خود را به ثبوت رساند، و اهمیت مفهوم مساوات اجتماعی و اقتصادی را تعزیز و تاکید نماید» (ترجمه مضمون) (۹۴) و چه صریح و بی‌تردید است وعده مبارک که: «دنیای فردا از امروز بیشتر دنیای زن خواهد بود، زیرا ملکات روحانی... رو به عروج و ترقی است» (۹۵)

باری آنچه که در پایان مطلب ناگزیر از اشاره به آن هستیم، آنکه دیانت بهائی همواره جانب اعتدال را گزیده نه تنها افکار و رفتار افراطی بعضی از مدعیان آزادی زنان و مساوات آنان با مردان را نمیستاید، بلکه هر گونه بی‌عدالتی یا تجاوز به حقوق مردان، تحت شعار حمایت از حقوق زنان را ناروا دانسته محکوم میکند، و نقطه نظر گاهش آنست که مرد و زن در مرتبه درجه خیر خواهی و ایثار و احترام متقابل دوشادوش یکدیگر در میادین خدمت به عالم انسانی به پیش روند و مانند دو بال کبوتر بکمال توازن و انسجام در اوج آسمان عزت ابدی به پرواز آیند، و عرصه خاک را به افلاک کشانند. بیان جمیع نکات مهمه در باب تساوی حقوق مرد و زن در دیانت بهائی در این مختصر ننگند، اما لازم است به این نکته مجدداً اشاره گردد که منظور از تساوی زن و مرد در آئین بهائی بر خورداری یکسان از آزادی مشروط، تساوی در مقام انسانیت، و برخورداری یکسان از حقوق انسانی است نه تساوی در وظائف و نقشها، بطور کلی اشکالاتی که امروزه بین زنان و مردان بخصوص در محیط خانواده بوجود میاید از عدم توجه به این حقیقت است که تساوی

حقوق غیر از تساوی وظائف و نقشها است. در یک خانواده بهائی گر چه مرد و زن وظائف مربوطه را بطور مشترک انجام میدهند اما فی المثل بدیهی است که وظیفه پرورش کودک بویژه در مراحل و سنین اولیه به حکم طبیعت خدا دادی و غریزه مادری و امکانات مخصوصی که به زن در این مورد عنایت شده در درجه اول مسئولیت زن است، و نصوص مبارکه متعدده اکیداً مؤید این حقیقت است. در حالیکه به حکم طبیعت مردان تأمین مخارج خانه و خانواده و حمایت از مصالح کلیه آن در مقام اول مسئولیت مرد میباشد، این تفاوت نقشها در خانواده نه تنها مغایرتی با مساوات مقام و حقوق زن و شوهر ندارد بلکه سرچشمه نظم و قراری مطبوع و طبیعی در تمشیت امور خانه و خانواده میگردد و چون با رعایت اصل مشورت توأم شود، و هریک با تشبث به روح این تعلیم مبارک دیگری را در ایفاء نقش اساسیش حتی المقدور یاری بخشدخانه بهشت برین گردد و اهل آن حیات ملانک سماء یابند.

شکی نبوده و نیست که بر حسب و عود حتمیه مولای بی همتا حضرت عبدالهائم به مرور زمان بر اثر ممارست تعلیم مبارک - تساوی حقوق رجال و نساء - عملاً در عموم جامعه انسانی بعنوان مبدائی اساسی و اجتناب ناپذیر بمنصه نظیر خواهد رسید و - ترقی نساء سبب ظهور عظمت و بزرگواری این کور بدیع - (۹۶) خواهد شد.

- یادداشت ها:

- ۱- د. السیامی: المرأة بین الفقه والفقه والقانون و دیگران.
- ۲- COMPILATION OF COMPILATIONS Vol 2 PAGE: ۱۶۰
- ۳- ایهار و جانین اوبویه: تاریخ الحضارات العده ۱۵۲ - ۱۵۴
- ۴- مرجع سابق ۱۵۲ - ۱۵۴
- ۵- ارسطو: السياسات ص ۵۳ تا ۵۶
- ۶- د. عبدالله عبدالدایم ک: التریبیه غیرالتاریخ و دیگران
- ۷- د. علی عبدالواحد والی: المرأة فی الاسلام ص ۲۹ - ۳۰
- ۸- مرجع سابق ص ۳۰
- ۹- احمد زکی تفاع: المرأة والاسلام ص ۱۴۸
- ۱۰- المرأة بین الفقه والقانون ص ۳۱
- ۱۱- مرجع سابق ص ۱۷۹
- ۱۲- مرجع سابق و دیگران
- ۱۳- د. احمد عبدالواحد والی: الاسفار المقدسه فی الادیان قبل الاسلام ص ۱۶۱ - ۱۶۳
- ۱۴- ویل دورانت: قصة الحضارة (داستان تمدن) ص ۳ : ۷۷

- ۱۵ - قراعة (سنیة) الرسائل الكبرى (رسالت‌های بزرگ) ص ۶۶۱
- ۱۶ - لوبون گوستاو؛ حضارة العرب (تمدن عرب) ۴۹۲
- ۱۷ - ویل دورانت؛ قصة الحضارة (داستان تمدن) ۱۱:۱۴
- ۱۸ - مرجع سابق ۱۱:۱۴
- ۱۹ - مرجع سابق ۱۱:۱۴
- ۲۰ - د. احمد عبدالواحد وافی؛ المرأة فی الاسلام ص ۱۵
- ۲۱ - مرجع سابق ص ۱۶
- ۲۲ - احمد زکی تفاعی؛ المرأة والاسلام ص ۱۳
- ۲۳ - د. مصطفى السباعی؛ المرأة بین الفقه والقانون ص ۲۰
- ۲۴ - الترابیة عبرالتاریخ؛ د. عبدالله عبدالدايم ص ۱۰۹
- ۲۵ - د. مصطفى السباعی؛ المرأة بین الفقه والقانون
- ۲۶ - مرجع سابق و دیگران
- ۲۷ - قرآن کریم سوره طه آیه ۱۱۵ تا ۱۲۲، سوره الاعا آیه ۲۳، سوره انعام آیه ۵۴، سوره بقره آیه ۳۷، سوره
مذشر آیه ۳۸، سوره نجم آیه ۳۸ تا ۴۱
- ۲۸ - سوره نساء آیه ۱۲۴، سوره آل عمران: ۱۹۵
- ۲۹ - سوره نساء آیه ۱، سوره حجرات آیه ۱۳، سوره ممتحنه آیه ۱۲ ممتحنه آیه ۱۰
- ۳۰ - سوره ممتحنه آیه ۱۲
- ۳۱ - سوره احزاب آیه ۳۵
- ۳۲ - سوره نعل آیه ۵۸ - ۵۹
- ۳۳ - سوره اسراء آیه ۴۳۱
- ۳۴ - نساء: ۲۲
- ۳۵ - سوره نساء: ۱۹
- ۳۶ - سوره نور: ۳۳
- ۳۷ - سوره نساء آیه ۱۹
- ۳۸ - سوره نساء: ۳۲
- ۳۹ - سوره نساء آیه ۱۱، ۱۲، ۱۱، ۷
- ۴۰ - سوره نساء آیه ۲۱، سوره روم آیه ۲۱، بقره آیه ۱۸۷، سوره نساء آیه ۱۹
- ۴۱ - سوره بقره: ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۱
- ۴۲ - د. مصطفى السباعی؛ المرأة بین الفقه والقانون و دیگران
- ۴۲ - النساء: ۳
- ۴۳ - سوره نساء: آیه ۳۴، سوره بقره: آیه ۲۲۸
- ۴۴ - سوره النساء: ۳۴
- ۴۵ - سوره طلاق: ۱
- ۴۶ - سوره النجم آیه ۲۱
- ۴۷ - احمد یزدانی؛ مقام و حقوق زن ص ۵۸
- ۴۸ - مرجع سابق ص ۶۵
- ۴۹ - مرجع سابق ص ۵۳
- ۵۰ - مرجع سابق ص ۷۸

- ۵۱- مرجع سابق ص ۷۰
 ۵۲- مرجع سابق ص ۷۱
 ۵۳- مرجع سابق ص ۷۶
 ۵۴- جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۳۵
 ۵۴- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد ۲ ص ۱۱۷
 ۵۵- مرجع سابق ص ۶۴
 ۵۶- مرجع سابق ص ۷۶
 ۵۷- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن ص ۸۲
 ۵۸- جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۵۳
 ۵۹- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن ص ۸۰
 ۶۰- جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۷۳
 ۶۱- حضرت ولی امرالله، احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد او ص ۱۴۸
 ۶۲- COMPILATION OF COMPILATIONS Vol.2 PAGE 388
 ۶۳- جزوه نصوص مبارکه درباره تساوی حقوق رجال و نساء صفحه ۶۴
 ۶۴- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد اول ص ۷۲
 ۶۵- جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۶۴
 ۶۶- مرجع سابق ص ۶۵
 ۶۷- حضرت عبدالبهاء جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۷۵
 ۶۸- COMPILATION OF COMPILATIONS Vol.2 PAGE 388
 ۶۹- مرجع سابق ص ۳۸۷
 ۷۰- مرجع سابق ص ۴۰۲
 ۷۱- جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۶۱
 ۷۲- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۴۸
 ۷۳- حضرت عبدالبهاء جزوه حقوق رجال و نساء ص ۴۹
 ۷۴- حضرت عبدالبهاء مرجع سابق ص ۴۹
 ۷۵- COMPILATION OF COMPILATIONS Vol.2 PAGE 389
 ۷۶- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد اول ص ۲۹ (ترجمه)
 ۷۷- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن جلد اول ص ۹۲
 ۷۸- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد اول ص ۹۲ (ترجمه)
 ۷۹- مرجع سابق ص ۹۲
 ۸۰- مرجع سابق ص ۷۷
 ۸۱- مرجع سابق ص ۹۹
 ۸۲- حضرت عبدالبهاء، نقل از جزوه تساوی مقام رجال و نساء ص ۵۷
 ۸۳- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد اول ص ۷۲
 ۸۴- مرجع سابق ص ۱
 ۸۵- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن ص ۲۳
 ۸۶- احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد اول ص ۲۳
 ۸۷- مرجع سابق ص ۱۱۷

۸۸- مرجع سابق ص ۱۵

۸۹- حضرت عبدالبهاء مرجع سابق ص ۷۲

۹۰- مرجع سابق ص ۶۲

۹۱- جزوه منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت ص ۱۰

۹۲- حضرت عبدالبهاء: جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۱۰۲

۹۳- حضرت عبدالبهاء: احمد یزدانی: مقام و حقوق زن در دیانت بهائی جلد اول ص ۱۱۱-۱۱۲

۹۴- COMPILATION OF COMPILATIONS Vol.2 PAGE: 400

۹۵- مرجع سابق ص ۹۸

۹۶- حضرت عبدالبهاء: جزوه تساوی حقوق رجال و نساء ص ۵۱

مأخذ و مراجع:

I-COMPILATION OF COMPILATIONS VOLUME 2 PREPARED BY THE UNIVERSAL
HOUAI OF JUSTIC BAHAI PUBLICATION AUSTRALIA 1990 .

۲- کتاب مستطاب اقدس. مرکز جهانی - حیفا ۱۹۹۵.

۳- احمد یزدانی: مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، جلد اول. لجنه ملی نشر آثار امری، ایران - طبریز سنه

۱۰۷ بدیع

۴- منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع

۵- تساوی حقوق رجال و نساء (جزوه تالیپی مشتمل بر نصوص مبارکه) تهیه شده در امارات متحده:

۶- القرآن الکریم

۷- ویل دورانت: قصة الحضارة (داستان تمدن). ترجمه محمد بدران. الطبعة الثامنة. مطبعة التألیف

والترجمة والنشر- القاهرة ۱۹۶۱- ۴ اجزاء.

۸- سقراط: السياسات ترجمه اگستینس البولسی، بیروت ۱۹۵۷.

۹- افلاطون: جمهوری افلاطون (جمهوری افلاطون) ترجمه حنا خباز، الطبعة الخامسة، دارالقلم - بیروت

۱۹۸۵

۱۰- ایماز و جانین او بوابه: تاریخ الحضارات العام، ترجمه داغر ابوریحان، بیروت ۱۹۶۴ - ۷۱۹۷۰ مجلد.

۱۱- لوبون (غوستاو): حضارة العرب (تمدن عرب). ترجمه زعیتر. چاپ دوم مطبعة البابی الحلبي بالقاهرة.

(بدون تاریخ)

۱۲- قراعة (سنیة): الرسائل الكبرى (رسالتهای بزرگ). مکتب الصحافة الدولي للصحافة والنشر ۱۳۸۵ /

۱۹۶۷

۱۳- الحوفی (احمد محمد): المرأة فی الشعر الجاهلی (زن در شعر جاهلی) دار الکتب المصرية ۱۹۴۷.

۱۴- وافی (احمد عبدالواحد): الاسفار المقدسة فی الاديان قبل الاسلام (اسفار مقدس اديان قبل از اسلام

م). چاپ دوم، دار نهضة مصر للطبع والنشر، الفجالة - القاهرة. (بدون تاریخ)

۱۵- عبدالدايم (د. عبدالله): التربية عبر التاريخ (تعلیم و تربیت در طی تاریخ). چاپ دوم، دارالعلم

للعلایین - بیروت، ۱۹۷۳.

۱۶- وافی (د. احمد عبدالواحد): حقوق الانسان فی الاسلام (حقوق انسان در اسلام). چاپ پنجم، دار نهضة

مصر للطبع والنشر، الفجالة - القاهرة.

۱۷- السباعی (د. الشیخ مصطفی): المرأة بین الفقه والقانون (زن میان فقه و قانون). چاپ پنجم، المکتب

الاسلامی، بیروت و دمشق. (بدون تاریخ)

۱۸- والی (د. علی عبدالواحد : المرأة فی الاسلام (زن در اسلام). چاپ دوم، دار نهضة مصر للطبع و النشر، الفجالة - القاهرة.

۱۹- تفاحة (احمد زکی): المرأة و الاسلام (زن و اسلام). چاپ اول، دار الكتاب لبنانی - بیروت المصری - القاهرة، ۱۹۷۹.

۲۰- عاقل (د.فاخر) : التربية قديمها وحديثها (تعلیم و ترتیب قدیم و جدید) چاپ سوم ، دارالعلم للملایین، بیروت - لبنان، ۱۹۸۱.

یوم الله و اسم اعظم

سخنرانی دکتر خاضع فنا ناپذیر

در آثار ظهور عظیم بهائی در صدها موضع چه در آثار حضرت ربّ آعلی چه در آیات جمال الهی و تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مذکور است. که ظهور بهائی عبارت از آمدن یوم الله است. من جمله میفرمایند قوله جل بیانہ. امروز یوم الله است و حق وحده در او ناطق. (توقیعات مبارک حضرت ولی امرالله ص ۹۹ خطاب به احبای شرق)

دوستان عزیز عرائض این بنده حقیر را در مورد یوم الله بشنوید:
 درسوره مبارکه ابراهیم که سوره ۱۴ ازقران مجید است لسان الله میفرماید
 قوله تعالی « ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم
 بآیام الله ».

در ترجمه آقای مهدی الهی قمشه ئی آمده:

و ما موسی بن عمران را با آیات خود فرستادیم و باو دستور دادیم که قومت را از ظلمات جهل و گمراهی بیرون آرو بعالم نور رسان و روزهای خدا را بیاد آور. در تفسیر این آیه مبارکه در کتاب بحار الانوار جلد ۵۱ ص ۵۰ (جلد ۱۳ سابق) آمده:

قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ایام الله ثلاثة یوم القائم و یوم الکرّة و یوم

القیامة

یعنی راوی میگوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود روزهای خدا سه روز هستند، یوم حضرت قائم و یوم برگشت و روز قیامت. و باز در صفحه ۴۰ همین مجلد بحار میگوید: ایام الله ثلاثة یوم القائم صلوات

الله علیه و یوم الموت و یوم القیامة - روزهای خداوند سه تا هستند، روز قائم روز موت و یامرگ و روز قیامت.

و در کتاب شرح الزیارت تألیف شیخ احمد بن زین الدین الاحسانی اعلی الله مقامه و همچنین در کتاب عصمت و رجعت جلد ۳ صفحه ۲۳۶ و باز جلد ۳ صفحه ۱۸۳ میفرماید: فی الخصال قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ایام الله یوم یقوم القائم علیه السلام و یوم الکرّة و یوم القیامة و فی تفسیر علی ابن ابراهیم ایام الله ثلاثة یوم یقوم القائم و یوم الموت و یوم القیامة. که همان معنی فوق را دارد.

عینا همان دو روایت را جناب شیخ احمد احسانی ذکر میفرمایند. و هم چنین در تفسیر صافی تألیف ملا محسن فیض کاشانی صفحه ۸۸۱ باز عینا همان دو روایت ذکر شده ولی اضافه میکند که این ایام مذکوره هم نعمتی است برای بعضی و هم نعمتی است برای بعضی دیگر « نعم لقوم و تقم لأخری ». در توصیف و تعریف جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی جمال اقدس ابهی چنین میفرمایند:

(قوله جلّ جلاله)

از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق. بعد از خاتم انبیاء و ائمه طاهرین دو نفس بحق و اصل و بطراز آگاهی مزین مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله ابهی و تأیید بر سید بشر آن دو نفس نمودند آنا کتا معمهما و سمعنا منهما مالا اطلع به الله العلیم الخبیر (یعنی: ما با آن دو بودیم و از آن دو شنیدیم آنچه را جز خدای بان مطلع نیست). بشرافت آن دو نفس نفوس مقبله بشر شین توجه نمودند و بمطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند.

برای فهمیدن ترادف و تتابع این سه امر آمدن قائم، موت و قیامت لازم است توجیهی باین آیه مبارکه قران نمائیم که در سوره ۳۹ آیه ۶۸ آمده: « و نفخ فی الصور فُصِّعَ من فی السموات و من فی الارض الآمن شاء الله ثم نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیامٌ ینظرون و اشرفت الارض بنور ربها و وضع الکتاب و محیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق » (یعنی: و صیحه صور اسرافیل بدمند تا جز آنکه خدا بقای او خواسته دیگر هر که در آسمانها و زمین است همه یکسر مدهوش مرگ شوند. آنگاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلائق همه از خواب مرگ برخیزند. و نظاره کنند و زمین بنور پروردگار روشن گردد و نامه نهاده شود و انبیاء و شهداء احضار شوند و میان خلق بحق حکم کنند).

جناب عنایت الله فنا ناپذیر در کتاب « ارمغان فنا ناپذیر » صفحه ۳۲ می نویسد:

« مصداق این آیات مبارکه بظهورین اعظمین واقع و ظاهر شد.

حضرت بهاء الله جلّ ثنائه در اشراق نهم اشراقات میفرماید: « قسم بآفتاب بیان که از افق سماء ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبینی مشاهده میشد و یا ناطقی، خود را محل شماتت و استهزاء و مفتربات عباد نمی نمودیم. حین ورود عراق امر الله مخمود و نجات وحی مقطوع اکثر پژمرده بل مرده مشاهده گشتند لذا در صور مره آخری دمیده شد و این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری نفخنا فی الصور مره آخری آفاق را از نجات وحی و الهام زنده نمودیم »

در کلمات فردوسیة میفرماید:

و در سوره ۲۵ کتاب قیوم الاسماء میفرماید: « یا قرّة العین انک الفجر بعد اللیل ». مراد از لیل ایام بین طلوعین است و این نکته بارها در آثار حضرت اعلی تصریح شده. راجع بظهور یوم عظیم ربّانی و طلوع شمس حضرت بقیة الله پس از لیل ظهور خویش می فرماید: « یا اهل المشرق والمغرب فارتقبوا یوم الله الاکبر » (سوره ۳۸). در سوره ۲۸ « فانا قد نزلنا من عندنا بشراً مثلکم لیذکرکم بایام الله الذی قد کان فی ام الکتاب قریباً ». بدرستی که فرستادیم از نزد خود بشری مانند خودتان تا شما را متذکر بیروزهای خدا بکنند روزهای خداوند که در «ام الکتاب» نزدیک بوده اند.

و در سوره ۴۲ میفرماید: « وخذ العهد من اهل الکتاب لیوم الله الذی قد وعدنا الرحمن » عهد و پیمان را بگیر از اهل کتاب راجع به روز خداوند که پروردگار بخشاینده مهربان در کتاب به آن وعده داده است.

و هم چنین در سوره ۴۷ لسان حضرت اعلی باین بیان ناطق است: « یا اهل الارض ان الله قد ارفع اسمنا بالاسم الاعظم »، ای ملت روی زمین خداوند هر آینه حقیقت اسم مرا بواسطه اسم اعظم بلند خواهد کرد.

و هم چنین در کتاب منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی میفرماید: و لما اتی الله بمحمد نبیه قد قضی فی علمه بان یختم النبوة یومئذ بلی آنه جاء بالحقّ وقضی امره کیف شاء و انا کنا یومئذ فی ایام الله ظاهرین تلك الايام ما اشرفت الشمس علیها بعثلها من قبل وتلك الايام تنتظرها الامم من قبل فتلك الايام اظهر الله شمس الحقیقة فیها فکیف انتم صامتون وتلك الايام العدل.

(مضمون: پس از آمدن حضرت محمد ارادة الهی و قضای او بر آن قرار گرفت که دوره نبوت ختم شود و این «ختم» ابتدای آمدن ایام امید باشد. و هم اکنون آن یوم الله است. آفتاب چنین روزی ندیده. شمس حقیقت طالع است. پس چرا شما صامت و ساکت هستید؟)

جناب عنایت الله فنا نا پذیر در کتاب ارمان فنا نا پذیر می نویسد:

«مرحوم آقا سید مهدی گلپایگانی در نمره ۴ و ۵ سال چهارم خورشید خاور

در شرح تصدیق نبیل اکبر فاضل قاضی چنین می نویسد - پس از آزاد شدن از تحصیل به کاظمین و کربلا حرکت نموده تا از آنجا به ایران مسافرت نماید. از قضا در آن محل با ملاحسن رشتی که از مؤمنین این امر بود ملاقات نموده از احوال ازل که در آن اوقات بحضور مستور معروف بود پرسش مینمایند ایشان مذکور میدارند که حضرت بهاء الله محور و مرکز امر است از ازل جزاسم خالی چیز دیگری در میان نیست. نبیل زرنندی که تاریخ حیات حضرت فاضل رابه امر حضرت عبدالبهاء برشته نظم کشیده در مورد این مسئله چنین می سراید:

پیر ربانی حسن از اهل رشت	در مدینه کربلا بروی گذشت
گفت کای بیچاره تاکی در تعب	اشرقت ارض الهدی من نور رب
تابکی مستور در چاه ظلام	ریکم یدعوا الی دار السلام

در کتاب مبارک قیوم الاسماء حضرت اعلی در چند موضع اشاره به «یوم الله» میفرمایند. اگرچه استقلال امر حضرت نقطه اولی برای اهل حقیقت و انصاف در مواضع متعدده از متن کتاب قیوم الاسماء تصریح شده ولی بدلائل معروضه در برخی از آیات برای نفوس ضعیفه بحسب ظاهر مقام بابت امام قائم اظهار گردیده است.

درسوره ۹۴ میفرمایند: یاقره العین ادع الی سبیل الله الاعظم باحکمة المحظة بقدرسم ابره (ای نور چشم الهی به سبیل الله الاعظم دعوت کن بحکمت محض).
و باز درسوره ۲۸ کتاب قیوم الاسماء میفرمایند:

یاقره العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر لان الناس فی سکران من السروان
لک الکره بعد هذه الدورة هنالك فاطهر من السرسراً علی قدر سم الابره لیموتن
الطوریون فی السیناء عند مطلع رشح من ذلك النور المهیمن الحمراء
ای نور چشم الهی دستهای خود را در اظهار اسرار امر الهی مبسوط مدار زیرا
مردمان از اسرار این امر در حالت سکران هستند و تو را در حقیقت برگشتی بعد از این
دوره هست. پس در آن کره از اسرار خود بقدر سرسوزن ابراز دار تا طور یون - کسانی
که درک نور طور نموده اند باز از عظمت این برگشت منصعق شوند.

در این آیه مبارکه اشاره لطیفی به کره است یعنی برگشت و یا تکرار ظهور.
مرحوم مجلسی در بحار الانور این حدیث را آورده «ان اول من یکرفی الرجعت هو
الحسین بن علی و یمکت فی الارض اربعین سنة حتی یسقط حاجباه علی عینه». اولین حقیقتی که در کره رجوع می کند حضرت حسین بن علی است و ایشان در عالم

۴۰ سال مکث میفرمایند یعنی از اظهار امر تا صعودشان ۴۰ سال است. و این عیناً اتفاق افتاد چون از سنه حسین یعنی ۱۲۶۹ هجری یعنی سال بعثت سرّی جمال مبارک تا سال صعود ۱۳۰۹ دقیقاً ۴۰ سال بود.

حضرت باب اعظم ظهور خود را ظهور یوم یعنی روز پس از انقضای ظلمت لیل دانسته‌اند. مثلاً در سوره ۲۴ میفرمایند:

فَإِنَّ الصَّبْحَ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ حَوْلَ الشَّمْسِ طَالِعًا مَنِيرًا وَإِنَّ اللَّيْلَ قَدْ اغْشَىٰ وَإِنَّ
النَّهَارَ قَدْ تَجَلَّىٰ

یعنی صبح ظهور الهی و شمس طالع الهی مشرق گردید و ظلمت شب جهان را در پرده سیاه بپوشانید و روز عالم را بظهور خویش روشن ساخت. در آیه فوق انعکاس آیه سوره ۹۲ قرآن مجید دیده میشود، و آقای قمشه نئی در ترجمه «منتخب التفسیر» فارسی خود نوشته‌اند:

(صفحه ۷۹۵) شب و روز اشاره باشد بزمان پیش از ظهور و بعد از ظهور حجت ولی عصر است.

و در کتاب عصمت و رجعت (از جواهر کلام) حضرت صادق (ع) میفرماید: و فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره - یعنی در سال ۶۰ یعنی ۱۲۶۰ هجری قمری امر حضرت موعود ظاهر میشود. و در کتاب بیان فارسی الباب السّابع من الواحد الثانی:

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشند بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت... اول یوم قیامت قرآن بود.

و در صفحه ۷۱ کتاب منتخبات آیات (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴ بدیع) از حضرت نقطه اولی عزّاسمه الاعلی: «بیان میزان حق است الی یوم القیامة که یوم من یظهره الله باشد.

در کتاب ایام تسعه در الواح راجع به لیله ولادت حضرت علی در لوحی از لسان حضرت بهاء الله جلّ ثنائه چنین نازل شده :

لوح من لدنا الی لیلۃ فیها لاحت السموات والارض من نیر به انار من فی العالمین طوبی
 لك بما ولد فیک يوم الله اذی جعلناه مصباح الفلاح لاهل مدائن الاسماء واقداح النجاج لمن
 فی میادین البقاء ومطلع الفرح والابتهاج لمن فی الانشاء
 که در این مضمون میفرمایند خوشبحال آن شبی که در آن مولود شد یوم الله که خداوند
 آن را مصباح فلاح برای اهل مدائن اسماء قرار داد

در کتاب قرآن مجید اشارات لاتعدی راجع باین یوم مبارک آمده . در اولین سوره
 مبارکه قرآن میفرماید: الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین (۱-۴) . در تبیین این آیه
 مبارکه در لوح قرن حضرت ولی امر الله آمده

پس از انقضای سنین مهلت درمیقات معلوم جمال مستور نقاب از رخ برانداخت
 وسلطان قیوم بر سریر سلطنت الهیه جالس گشت ومکلم طور بر عرش ظهور استقرار یافت...
 ومالک یوم الدین بفرموده مبشر امر رب العالمین در انتهای واحد وابتدای ثمانین
 ظاهر و باهر گشت. (توقیعات مبارکه حضرت ولی امر الله خطاب به آجای شرق ص ۱۴۵-۱۴۶. لجنة ملی نشر
 آثار امری به لسان فارسی و عربی - لانگین هاین - آلمان ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی)

«ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه (آل عمران آیه ۹) بار پروردگارا محققاً
 تو تمام مردم را در روزی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست جمع سازی.
 در تبیین این آیه مبارکه راجع به جمع ساختن تمامی مردم در مفاوضات
 حضرت عبدالبهاء چنین میخوانیم:

(قوله العزیز)

ونداهائی بلندشود که ظهور مظهر الهی نشر و اعلان شود که یوم ظهور ربّ جنود
 است ودوره دوره رحمانی حضرت پروردگار و در جمیع کتب وصحف انبیاء
 موعود و مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه تشکیل میشود وموسم بهار الهی
 آید. ابر رحمت ببارد و شمس حقیقت بتابد ونسیم جان پرور بوزد وعالم انسانی قمیص
 تازه در بر نماید روی زمین بهشت برین گردد عالم بشر تربیت شود وجنگ وجدال ونزاع
 وفساد از میان بر خیزد و راستی و درستی وآشتی و خدا پرستی بمیان آید والفت ومحبت
 ویگانگی جهان را احاطه کند وخداوند تا ابد الابد حکمرانی خواهد کرد یعنی سلطنت
 روحانیه ابدیه تشکیل می شود و آن یوم الله است... زیرا شمس حقیقت در نهایت
 حرارت و اشراق آن طلوع خواهد کرد...

و در صفحه ۴۹:

واز جمله وقایع جسمیه که در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت

علم الهی بجمیع امّتها بلندخواهد شد. یعنی جمیع ملل و قبائل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانیت درآیند و ملت واحده گردند و وحدت دینیّه و مذهبیه و مبناینت جنسیه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد کُن دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند صلح و آشتی عمومی در بین جمیع دول حاصل گردد.

باز در قرآن مجید میفرماید که در آن روز روزیست که «یوم لاینفع مال ولا نون» (سوره ۲۶ شعراء/ ۸۸) یوم عظیم (۱۸۹/۲۶) «یعرج الله فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون» (۳۲/۵) امر عالم را از آسمان تازمین تدبیر میکند سپس روزی که مقدارش بحساب شهابندگن هزار سال است باز آن امر را بسوی خود عروج میدهد و بالا میبرد.

یوم الفصل سوره ۳۷ / آیه ۲۱ «فانما واحده فاذا هم ينظرون وقالوا يا ويلنا هذا یوم الدین هذا یوم الفصل الذی کتّم به تکذوبون . تنها به یک صیحه همه زنده شوند و از قبرها برخیزند و عرصه قیامت را بنگرند و گویند ای وای بر ما اینست روز جزای اعمال اینست روز حکم که شما تکذیب آنرا کردید.

ای برادران و خواهران روحانی چه مقدار عظیم است امر الهی و چه شدید است سیاط قهر آن محتسب حقیقی فرخنده نفسی که در ظل ظلیلش محشور و مستظل گشت. و خجسته قلبی که از شعشعات انوارش مستمد و مستفیض شد. وای بر نفسی که از الواح نصیحه قلم اعلی و نعماء و آلاء این دورامنع ابهی رو بتافت. امر عظیم است عظیم و حوادثش بس خطیر و جسیم صرصر امتحانش شدید است و صراطش احد از سیف حدید جز جبال باذخه و اطوار شامخه مقاومت ریح عقیم نتواند و جز اقدام ثابته مستقیمه از این منهج قویم نگذرد. (توفیعات مبارکه حضرت ولی امر الله ص ۱۷)

یوم الحساب صفحه ۵۳/۳۸ = هذا ماتوعدون لیوم الحساب
یوم التلاق ۱۵/۴۰ = رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح من امر علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق (تا بترسانند آنان را از روز ملاقات)

یوم التناد = یوم التناد قرآن مجید سوره ۴۰ آیه ۳۲
در کتاب مبین آثار قلم اعلی جلد ۱ صفحه ۲۲۷ - در لوحی که عنوان آن این است میفرمایند:

سبحان الذی نزل الآیات بالحق فی هذا السجّن الذی جعله الله المنظر الاکبر ...

یَسْبَحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِينَ آوَى إِلَيْهِمْ وَأَخَذَهُمُ الْيَوْمَ الْتَمَذُّومُ الْيَوْمِ الْوَعِيدِ = در قرآن مجید میفرماید: « و كذلك انزلناه قرآناً عربياً وصرّفنا فيه من الوعيد لعلّهم يتقون او يحدث لهم ذكراً (سوره ۲۰ / آیه ۱۱۳) و ما اینگونه قرآن را با فصاحت عربی بر تو فرستادیم و در آن وعدها و احوال قیامت را تذکر دادیم باشد که مردم پرهیزگار شوند یا به پندی از تو یاد آوری شوند (سوره ۵۰ / آیه ۲۰) » و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعيد - و آنگاه در صور بدمند و بلاشک ندا کنند که اینست روز وعده گاه خلق.

یوم اللقاء = در کتاب مستطاب ایقان میفرمایند:

مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی ولكن رسول الله وخاتم النبیین جمیع ناس را بلقائ خود وعده فرمود. چنانچه آیات مدله برلقای آن ملیک بقاء در کتاب مذکور است و بعضی از قبیل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقاء و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته فیهیناً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس كما تشهدون ومع ذلك بحکم اول از امرثانی معرض گشته اند باینکه حکم لقاء در یوم قیام مخصوص است در کتاب و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شده که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و هم چنین از لقاء لقای جمال دوست در هیکل ظہور او.

سوره ۶ آیه ۳۱ = « قد خسرو الذین کذبوا بقاء الله حتی اذا جائهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها » - آنانکه لقاء خدا را تکذیب کردند البته زیکانکار شدند پس آنگاه که ساعت قیامت ناگهان آنها را فرارسد گویند وای بر ما که آسایش و سعادت این روز خود را از دست بدادیم.

سوره ۶ / آیه ۱۵۴ = « ثم اتینا موسی الکتاب تماماً علی الذی احسن وتفصیلاً لكل شیئی وهدی ورحمة لعلیم بقاء ربیم یؤمنون. » (پس آنگاه ب موسی کتاب دادیم برای تکمیل هر نیکوکار و برای تفصیل و بیان حکم هر چیز و برای هدایت و رحمت باشد که مردم بقاء خدا ایمان آورند.) ۷ / ۱۰ = « ان الذین لایرجون لقائنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ما واهم النار » (البته آنها نیکه بقاء ما دل نبسته و امیدوار نیستند و بزندگی حیوانی پست و دلخوش و دل بسته اند و آنها نیکه از آیات غافلند هم اینان هستند که عاقبت بگردار زشت خود در آتش دوزخ ماوی گیرند.

در لوح مبارک شیخ میفرمایند: (صفحه ۸۵)

در ذکر لقا نازل شده آنچه که از برای منکرین مجال ردّ و عدم قبول نماند:

و نیست قوله تبارک و تعالی الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس والقمر کل یجرى لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم ب لقاء ربکم تتقنون و میفرماید (۲) من کان یرجو لقاء الله فانّ اجل الله لات وهو السميع العليم الی قوله تعالی (۲۳/۲۹) و الذین کفروا بآیات الله و لقاءه اولئک ینسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم... و در جمیع کتب الهی وعده لقاصریح بوده وهست.

(سوره ۲۹ = هر کس بقاء ما و مشاهده جمال ما امیدوار و مشتاق است بدانده که هنگام اجل و وعدمین خدا البته فرارسد و شمارا بملاقات خدا دعوت کند و خدا شنوا و داناست ۱ = سوره ۲/۱۳ خداست آن ذات پاکي که آسمانها را چنانکه مینگرید بیستون برافراشت آنگاه با کمال قدرت عرش را در خلقت بیار است و خورشید و ماه را مسخر کرده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص و مدار معین بگردش آیند او عالم را با نظامی محکم و آیات قدرت راب ادلالی منظم ساخت باشد که شما بملاقات پروردگار خود یقین کنید.)

در لوح قرن احبای امریک حضرت ولی امر الله چنین میفرماید: (ترجمه صفحه ۶۹) حضرت رسول اکرم در قرآن مجید ظهور مبارک رابه «نبأ عظیم» تعبیر و آن یوم فخیم را هل ینظرون الا ان یتیهم الله فی ظلل من الغمام (۲/۲۱۰) و جاء ربک و الملک صفاً صفاً (سوره ۸۹ / آیه ۲۲) و یوم یقوم الروح و الملائکة صفاً (سوره ۷۸ / آیه ۳۸) توصیف فرموده و در سوره مبارکه یس که بقلب فرقان موسوم و موصوف این ظهور اعظم رابه رسول ثالثی که لاجل اکمال و اعزاز رسولین سابقین ظاهر گشته ستوده و به بیان فعرزنا بثالث توصیف فرموده است و نیز در صفحات همان سفر جلیل این یوم کریم بالقاب مهیمه یوم عظیم (۶/۱۵ و ۷/۵۹ و ۱۰/۶۴ و ۸۳/۵) یوم الآخر (۲/۱۷۷ و ۴/۵۹ و ۴/۱۳۶) یوم الله یوم القیامة (۷۵/۱) یوم الدین (۷۰/۲۶) یوم التغابن (سوره ۶۲ آیه ۹) یوم الفصل (سوره ۷۷ آیه ۱۳) یوم الحسرة (۱۹/۳۹) یوم التلاق (۴۰/۱۵) یوم قضی الامر و نفتح فیہ اخری (۳۹/۶۹) یوم یقوم الناس لرب العالمین (۸۳/۶).

ای ستایندگان اسم اعظم چه مقدار عظیم است این امر الهی و چه بلند است شأن و منزلت این کورامع افخم اکرم اعزّ مشعشع صمدانی. در بیان اعظمتیت و اکملیت و قهاریت و جامعیت این امر فخیم و علو و سمو این یوم عظیم و رفعت و جلالت و شرافت این عصر کریم این کلمات دریات از سماء مشیت ربّ الآیات البینات نازل قوله تبارک

ذکره و عزّیانه: «امروز عالم بانوار ظهورمنور و جمیع اشیا بذکروثنا و فرح و سرور مشغول در کتب الهی از قبل و بعدیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا طوبی از برای نفسی که فائز شد و بمقام یوم آگاه گشت. امروز آفتاب دیگر اشراق نموده و آسمان دیگر بثوابت و سیّارات مزین گشته عالم عالم دیگر است و امر امر دیگر امروز یوم الله است و حق وحده در او ناطق لایذکر فیه الّاهو امروز سیّد روزها و سلطان ایام هاست. نوروز امروز است و فی الحقیقه بصر ایام است بلکه بصر عالم بآن روشن عالم زمان بساعتی از ساعاتش معادله ننماید. این یوم غیر ایام است و این امر غیر امور. یوم یوم الله است و امر امر او طوبی از برای نفسی که از عالم گذشت و بمشرق وحی الهی پیوست این یوم رامثلی نبوده و نیست چه که بمثابه بصر است از برای قرون و اعصار و بمثابه نور است از برای ظلمت ایام. آفتاب و ماه شبه این یوم راندریده شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حق جلّ جلاله بحق منسوب و در مقامی به ایام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. این ظهور اعظم در جمیع کتب بطراز تخصیص اعظم مزین. ارض معرفت را امروز از نسیان مکرمت انباتی دیگر و ظهوراتی دیگر است. این رحمت مخصوص این ایام است و این کرم لایق این اوقات. ذره این یوم بمثابه خورشید مشاهده میگردد و قطره اش مانند دریا... اگر از عظمت یوم الهی علی ماهو علیه ذکر شود البته اکثر ناس منصعق شوند بلکه صرعی مشاهده گردند. و هم چنین محبوب ابهی مالک ارض و سماء بلغت فصیحی باین بیان اتم احلی ناطق: «قل قد اشرفت الشمس باشراقات ما اشرفت بمثلها فی اعصار القبل قل بشر کل نبی بهذا الیوم و نوح کل رسول حباً لهذا الظهور هذا یوم فیه فازت الاذان باصغاء ماسمع الکلیم فی الطور و الحبیب فی المعراج و الروح اذ صعد الی الله المهیمن القیوم. قد ظهر سید الایام و فیه استقرّ مالک الانام علی عرش اسمه العظیم. هذا یوم فیه فاز الکلیم بانوار القدیم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذی به سجرت البحور». و در مقامی دیگر از کلک میثاق مطابقاً لما نزل من القلم الاعلی و مؤیداً لما جرى من یراعه النقطة الاولى این کلمات تامات و اشارت تعالیات صادر: «قرنها بگذرد و دهرها بسر آید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع و سطوع نماید. جمیع اولیاء در اعصار و قرون ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از ایام الله رامین نمودند. این ظهور اعظم مثلش آفتاب است و ظهورات سائره در اکوار سابقه و لاحقه نجوم و اقمار مگر بعدها دهار و احقاب که اقل از پانصد هزار سال نبوده و نباشد.»

و در صفحه ۲۸۵: انبیای اولوالعزم و مرسلین مستظلمین در ظل آن شارعین

قدیر متعاقباً متزایداً بمقتضای نشو و ارتقای اهل ارض و استعداد روحانی عباد بآن بشارت داده ... و خود را در ساحت اعزّ اعلاّی آن مؤسس احقر الوجود شمرده و آرزوی دقیقه ثی از ایامش را نموده است.

ای دوستان عزیزه

در کتاب مناجات و ادعیه مبارکه میفرمایند: (صفحه ۳۶۶ - ادعیه محبوب)

شنیده ام که فرموده‌ای امروز روزی است که اگر یکبار نفسی از روی صدق ربّ ارضی گوید از ملکوت بیان انظرترانی استماع نماید. و هم چنین فرموده‌ای اگر نفسی از اول لاول از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد الیوم تدارک آن ممکن است چه که دریای غفران در امکان ظاهر

و باز میفرماید:

امروز کوثر زندگانی ظاهر و روح حقیقی موجود. جهد نمائید تا از این فضل بی منتهی قسمت برید و بعنایت مالک اسماء فائز شوید این روز مبارک را شبه و نظیر نبوده و نخواهد بود آنچه فوت شود تدارک آن محال.

(صفحه ۱۱۸ - مجموعه الواح حضرت بهاءالله طهران ۱۳۲ خط علی اشرف لاهیجانی)

اگر چه هنگام ظهور مظاهراحدیه در عالم ملک لفظ یوم الله بر اوصادق و لکن این ظهور اعظم در کل کتب بظهور کنز مخزون و غیب مکنون اختصاص یافته طوبی للمتفرسین طوبی للعارفین.

(آثار قلم اعلی جلد ۶ صفحه ۱۵۹)

مشاهده در اوراق اشجار نمائید که نزدهبوب اریاح چگونه خاضع و خاشع و با تسلیم مشاهده شود اگر از جنوب درهبوب است بآن جهت مایل کذلک بجهت اخری انسان نباید کمتر از اوراق مشاهده شود. امروز مکلم طور باین کلمه ناطق هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق این کلمه مبارکه کوثر زندگانی است از برای اهل استقامت و سمّ قاتل است از برای نفوس معرضه (آثار قلم اعلی جلد ۶ صفحه ۱۱۱)

در خطبه مبارکه طتنجیه میفرماید: فَنُوقِعُوا ظَهْرَ مَكْلَمٍ مَوْسَى مِنَ الشَّجَرِ عَلَى الطَّوْرِ وَ بَیْنَ کَلِمَةٍ (حضرت علی) جمیع اهل عالم را بظهور الله بشارت داده اند. الیوم مکلم موسی ظاهر و بانی انا الله ناطق. این کلمه بمنزله قطب است یدور حولها الحکمة

والبیان

دوستان عزیز

در مورد اسم اعظم و نگین اسم اعظم در اینجا مطالبی چند معروض میدارم.

چون وقت کامل نداریم .

حضرت بهاء الله جلّ جلاله بیانی دارند که در کتاب قرن بدیع ذکر شده :
 « این ظهور اعظم بطراز تخصیص اعظم مزین » یعنی ظهور اسم اعظم ، بیت
 اعظم، عید اعظم ، بیت العدل اعظم ، همه اسماء و صفات مربوط بآن « بطراز تخصیص
 اعظم مزین » مادر مکاتیب حضرت عبدالبهاء لوحی داریم که تمامی آن درآمده
 آسمانی آمده .

لوح اسم اعظم و اماشروح مسیوانزل من درخطوط فصّ نگین اسم اعظم
 هرچند بدرجه مقارن حقیقت است ولی باید که تعمق زیاد نمایند و تدبر کلی فرمایند،
 زیرا مرکب از دو باء است و چهار هاء شرح باء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم مرقوم
 گردیده بسیار مفصل است در این نامه ننگند رجوع شود بآن تکرر باء اشاره بمقام غیب
 و شهود است و اما چهار هاء که بارکان اربعه بیت توحید است و عددش متمم عشره
 است . زیرا یک بادوسه . سه و سه شش . شش و چهار ده و اشاره باین مقام درآیه قرآن
 است که میفرماید « واعنا هابعشر » و این هاء هاء هویت و حقیقت رحمانیه است
 در عدد پنج که عدد باب است ظاهرو آشکار است . لهذا در فصّ نگین اعظم باء باهاء
 ترکیب شده است و هم چنین اسم اعظم از آن نقش ظاهرو عدد اسم اعظم نه است
 چون نه راکه عدد بهاء است در باب که عدد پنج است ضرب نمایند نه پنج است که
 چهل و پنج گردد و هم چنین پنج راکه عدد باب است در نه ضرب کنی که عدد بهاء است
 چهل و پنج است و این عدد با عدد آدم مطابق است و هم چنین مفردات نه را چون
 جمع کنی چهل و پنج است ... و هم چنین چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد ...
 مطابق عدد حوا است و موافق حدیث انا و علی ابوا هذّه الامه . مقصد از آدم حقیقت
 فائضه متجلیه فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه و شئون رحمانیه
 است و حوا حقیقت مقتبسه مستفیضه مستعبانه منفعله است که منفعّل بجمیع صفات
 و اسماء الهیه است . باری این ادنی رمزی از ترکیب اسم اعظم در فصّ نگین رحمانیست
 . و هم چنین ملاحظه کنید که سطوح ثلاثه عالم حق و عالم امر و عالم خلق است که
 مصادر آثار است . عالم حق مصدر فیض جلیل است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است .
 عالم حق مصدر فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیه لطیف که مستنبا از شمس
 حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است که بواسطه وسیله کبری المستفیضه
 من الخق و المفیضه علی الخلق حاصل گردد . باری باء حقیقی که حقیقت کلیه است چون
 در مراتب ثلاثه از دوره اعلی تا بمرکز ادنی نزول و تجلی کرد جامع و واجد جمیع عوالم

شد.

در دعای سحرماه رمضان مربوط بایام قدر که در کتاب زاد المعاد مجلسی و بعضی از کتب دیگر آمده تعدادی از اسماء الهی در آن ذکر گردیده و ابتدای آن دعا چنین شروع میشود:

« اللهم آتی اسئلك من بهائک بابهاه وکل بهائک بهی در شروع این دعا امام قسم یاد نموده که اسم اعظم الهی در این دعا وجود دارد و همانطور که گفته شد این دعا اختصاص به شبهای قدر دارد که در وصف آنها در قرآن میفرماید لیلۃ القدر خیر من الف شهر.

شیخ حرّعاملی با مقایسه این دعا با سایر ادعیه اسلامی دریافت که تنها نام بهاء مخصوص این دعاست و در سایر دعاها وجود ندارد. از اینرو - و در این باره ناامید و در شعر خود باین دعا اشاره نموده گوید:

اسم اعظم چون کسی نشناسدش سروری بر کل اسماء باشدش

مولوی شاعر و عارف شهیر اسلام نیز میگوید:

مابهاه و خون بهار ایافتیم جانب جان باختن بشتافتیم

این شعر اشاره به حدیث قدسی است که میفرماید:

من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی عشقنی ومن عشقنی عشقته
ومن عشقته قتلته ومن قتلته فانادیته. در تفسیر باین دعا در کتاب تنویر المقیاس آمده:
قال الباء بهاء الله

و نیز در تفسیر کشف الاسرار فاضل میبیدی و در اصول کافی باب معانی اسماء الباء بهاء الله والسیّنه سناء الله والمیم مجد الله. عن ابی سعید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «انّ عیسی بن مریم علیه السلام اسلمته امّه الی الکتاب لیعلمه فقال له المعلم اکتب فقال ما اکتب قال بسم الله: قال له عیسی وما باسم الله قال المعلم مادری قال له عیسی الباء بهاء الله والسیّنه سناءه والمیم مملکتة.»

مادر حضرت عیسی حضرت رادریّام طفولیت به پیش معلم در مکتب برد. معلم گفت بنویس. حضرت سؤال کرد چه بنویسم؟ معلم گفت بنویس بسم الله حضرت عیسی سؤال کرد بسم الله چیست؟ معلم گفت من نمیدانم. پس حضرت در جواب گفت: باء یعنی بهاء الله سین یعنی نور و مجد خداوند. میم یعنی سلطنت و مملکت او. اگر در آثار بعضی از نویسندگان اسلامی تفحص کنیم کلمه امر راجز به شریعت بخصوصی در آیه (مدبر الامر) به چیز دیگری نمی توان معنی کرد چنان که در فرهنگ

لغات و اصطلاحات فلسفی از سجادی صفحه ۱۳۳ نوشته که خلق عبارت از عالم عناصر و جسمانیات است که مسبوق به ماده و مدت میباشد و در مقابل آن عالم امر که عالم ابداع است مسبوق به ماده و مدت نیست. مراد از حرف باء که مبدء کتب آسمانی و سور قرآنی است اشاره به بهاء الله یعنی اسم اعظم الهی که عالم تکوین و تشریح بوسیله او وجود آمده. الف حرفی است ساکن و دال بر ذات غیب منیع لایدرک است. چون ساکن و کامل میباشد. زیرا حرکت طلب کمال است و دلالت بر نقص مینماید و این نقص در ذات نیست. ولی همین الف با آنکه ساکن است مبدء حروفات بعدی است. همانطور که ذات باری در عالم اطلاق مبدء عالم وجود است.

بعد از الف حرف ب شروع می شود. ب نفس الف است منتهی برعکس یعنی الف عمودی و طولی و ب افقی و عرضی است.

ب همان ذات عینی در عالم ظهور است. یعنی تجلی خدا که در ظل او عالم وجود دارد. یعنی همان مشیت اولیه. برای عرفان الف به مظهر کل او یعنی ب باید پی برد. دوستان عزیز وقت بانتها رسید ولی مسک الختام را این لوح حضرت عبدالبهاء میکنم چون شامل معانی کلیه همین «باء» است.

منابع:

- (۱) قران مجید، بامنتخب التفسیر - مهدی الهی قمشه ئی
- (۲) بحار الانوار جلد ۵۱ تألیف شیخ محمدباقر مجلسی المتوفی سنه ۱۱۱۱ هجری - مطبعه الاسلامیه - طهران سنه ۱۳۸۴ هجری
- (۳) کتاب شرح الزیارة الجامعه الکبیره - کرمان چاپخانه سعادت کرمان سال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ شمسی
- (۴) تفسیر صالحی کتاب فروشی اسلامیه طهران ۱۳۶۲
- (۵) ریحیق مختوم تألیف عبدالحمید اشراق خاوری لجنه ملی نشر آثار امری ص ۶۴۸ سنه ۱۰۳
- (۶) لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی - مؤسسه ملی مطبوعات امری سنه ۱۳۱
- (۷) ادعیه محبوب چاپ آلمان و مصر سال ۱۹۹۴ لانگنهاین
- (۸) توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به احبای شرق لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی لانگین هابی - آلمان ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی

مروری بر نقش

چارسان و دنیویت جهانی حضرت بهاء‌الله در نظم اداری بهائی (۱)

منوچهر سلمانپور

حضرت شوقی افندی ربانی ولیّ عزیز امرالله پس از جلوس بر اریکه ولایت عظمیٰ (۲) و رسیدگی بامور مختلفه آئین بها به تهیه مقدمات شناسائی و استقلال شریعت الهی مبادرت فرمودند. تنظیم امور اداری در ارض میعاد (۲) و تقویت ارکان محافل روحانی محلی و ملی در اطراف و اکناف جهان وجهه همت مولای بیهمتا قرار گرفت و بتدارک اساس و قواعد مرکز جهانی بهائی مباشرت نمودند و در سبیل ارتفاع بنیان نظم جهان آرای حضرت بهاء‌الله در اواخر دوران ولایت عظمیٰ هیئت بین‌المللی بهائی (۴) را ایجاد و ایادی امر الهی را تعیین فرمودند. این اقدام مبارک جلوه بدیعی بهیكل زیبای امر الهی بخشید و نشاط جدیدی در مسیر ترقی و تعالی امر ربّانی و تشیید اعمده و ارکان اصلی مرکز جهانی بهائی ظاهر و پدیدار ساخت. انتصاب ایادی امرالله اقدام نوینی در تاریخ امر اقوم محسوب نیست. جمال قدم جَلَّتْ کبریائهُ خود بِنَفْسِهِ الْاَکْرَمِ چهار نفر از نفوس مبارکه را در عصر رسولي آئین سماوي بدین رتبه عظمیٰ ارتقاء دادند و درالواح شتی یاران الهی را از رفعت و منزلت آنان آگاه فرمودند (۵). فی المثل میفرمایند: **الْبَهَاءُ وَ التَّكْبِيرُ عَلَىٰ آيَادِي أَمْرِهِ بَيْنَ عِبَادِهِ الَّذِينَ جَعَلَهُمْ تَرَاجِمًا وَحْيِهِ وَمَا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بِهِمْ مَا جَ بَحْرُ الْعِرْفَانِ بَيْنَ الْأَدْيَانِ وَ**

أَشْرَقَ نَيْرُ الْعِلْمِ مِنَ أَفْقِ الْإِمْكَانِ وَأَضَاءَتْ بِنُورِهِ الْآفَاقُ وَ أَهْتَرَتْ بِهِ أَفْنِدَةٌ الْعُشَاقِ فِي يَوْمِ الْمِيثَاقِ. (۶) حضرت مولی الوری در دوره میثاق نفسی را بدین سمت گمرانمایه انتصاب فرمودند و لیکن نام چهار نفر از رجال صافیة مخلصه را در زمره ایادی امرالله مذکور داشتند (۷) و غصن ممتاز دوحه بقا قبل از تعیین ایادی امرالله در دهه اخیر حیات عنصری مبارک، تارک برخی از نفوس منقطعه را بعد از صعودشان بزینت ایادی امر بهاء مطررز و مزین ساختند. (۸)

در شرح عظمت این اعلان اخیر، حضرت ولی امرالله میفرمایند که - در ارض اقدس، لانه و آشیانه انبیاء، قَلْبُ الْعَالَمِ وَ قِبْلَةُ الْأُمَّمِ، مرکز عظیم الشان روحانی و اداری پیروان جمال قدم و اسم اعظم در سراسر عالم، مقدمات تشیید قُبَّة رَفِيعَةٌ بَدِيعَةٌ زَهَبِيَّةٌ مَقَامُ بَهِيِّ الْأَنْوَارِ رَفِيعُ الْبِنَاءِ سَرْمَدِي الْأَثَارِ مُبَشِّرِ مَوْعِدِ أُمَّمِ وَ تَأْسِيسِ مَرْكَزِ اِدَارِي جِهَانِي امر محیی رَمِّ فَرَاهِمِ، ایادی امرالله که بر حسب وصایای مَحْكَمَةٌ مُتَّقِنَةٌ مرکز عهد جمال قدم بصیانت امرالله و ترویج کلمه الله که اعظم و وظایف آن عَصَبَةُ نُورَانِيَّةٌ است مأمور و مَكْلَفَنَدُ در قارات خمسه و از بین یاران فُرْقَانِي و مسیحی و کلیمی بَعْدَ وَاحِدٍ مُعَيَّنٍ و چهار نفر از این نفوس مُشَخَّصَةٌ مُعَيَّنَةٌ در ارض اقدس مُتَعَهَّدِ خِدْمَاتِ خَاصَّةٍ و بر ترویج و استحکام مشروعات مهمه جدید التأسیس این ارض قائم. (۹)

تأسیس هیئت بین المللی بهانی - که از وظائف اولیه اش تقویت و تحکیم روابط ودیه با دولت اسرائیل و رسیدگی بامور احوال شخصیه (۱۰) و فعالیت های ساختمانی در مقامات متبرکه بود در تاریخ بهانی نظیر و مثیلی نداشت. اعلان تشکیل این هیئت نورا ضمن تلگرام

مبارک مورخ نهم ژانویه ۱۹۵۱ به عالم بهائی مخابره گردید و هیکل اطهر و وظائف اساسیه آن را چنین توصیف میفرمایند قوله العزیز هیئت بین المللی بهائی که مقدمه تأسیس محکمه علیا در ارض میعاد و منتهی به انتخاب اعظم هیئت تشریعیه عالم بهائی و تأسیس دیوان عدل الهی خواهد گشت تکمیل و وظائف اعضایش و هیئت عامله اش کاملاً تعیین گردید. (۱۱)

تصمیم مهم و تاریخی حضرت ولیّ عزیز امرالله در تقویت بنیان مرکز عظیم الشان اداری جهان بهائی گرچه با توصیف و تعریف بی مانند هیکل انور همراه بود و لیکن جامعه بهائی مفهوم حقیقی آن را کَمَا یَنْبَغِی وَ یَلِیْقُ استدرک ننمود و انظار درست و آشنا بواقعیّت اساسی و ماهیّت کُلّی آن پی نبرد. شبهه ای نیست که اهل بها با خدمات مبذوله و مجهودات باهره ایادی امرالله در عصر رسولي کم و بیش آشنا بودند و لیکن چون خدمات مبذوله آنان در جمیع احوال در ظلّ قیادت و هدایت های متتابعه شارع افخم و مبین امر ارفع اعظم صورت میگردفته لذا عکس العمل جوامع بهائی در قبال تعیین و تسمیه فئه اخیره ایادی امرالله بر این حقیقت استوار بود که حال وقت آن رسیده که جمعی از مشاهیر خدام آستان حضرت منان کمر همت بر بسته در خدمت مولای حنون قیام نمایند و تا حد امکان از کثرت مشاغل دائم الاتساع آن محبوب بیهمتا بکاهند و چنان نمایند که غبار گدري بر وجه صبیحش ننشینند. اما شمل بها در این حیّز ادنی تصور قُرب و وقوع رَجْفَه کُبری و تَخَطُّرِ عُرُوجِ حَمَامَه بقا به رَفْرَفِ اَسْمی را نمی نمودند و نمی پنداشتند که محتملاً هدف از تعیین ایادی امرالله و تکمیل شورای بین المللی بهائی ارتفاع صَرَجِ

مَشِيدِ مرکز جهانی بهائی و آمادگی آن از برای قیادت و رهبری جامعه کَثِيرًا انتشار بهائی و حفظ و حِرَاسَتِ آنین نازنین یزدانی بعد از صعود بَغْتِي حضرت شوقی ربّانی است.

مولای مهربان در شرح و تفصیل متفرّعات مرکز جهانی و تهیّه مقدمات ساختمان بنای دارالاثار بین المللی میفرمایند: و این مَفْهَدِ جَلِيلِ بِنَفْسِهِ مَقْدَمَةُ تَأْسِيسِ مرکز عظیم الشان اداری جهانی بهائیان در آن جَبَلِ مُقَدَّسِ است و بدایت جریان سَفِينَةُ اللَّهِ و تحقّق بشارات عظیمه که بتلویحِ اَبْلَغِ از تصریح در لوح کَرَمِلِ قَلَمِ اَعْلَى بَانَ اشاره فرموده است. قَوْلُهُ عَظْمَ سُلْطَانُهُ هَذَا يَوْمَ فِيهِ بُشِّرَ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ وَ أُخْبِرَ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ بَعْدِ مِنْ عِنَايَاتِ اللَّهِ الْمَكْنُونَةِ الْمَسْتَوْرَةِ عَنِ الْعُقُولِ وَ الْأَبْصَارِ. سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ يَظْهَرُ أَهْلُ الْبِهَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ فِي كِتَابِ الْأَسْمَاءِ. تَبَارَكَ مَوْلَى الْوَرَى الَّذِي يَذْكُرُهُ أَنْجَذَبَتِ الذَّرَاتُ وَ نَطَقَ لِسَانُ الْعَظْمَةِ بِمَا كَانَ مَكْنُونًا فِي عِلْمِهِ وَ مَخْزُونًا فِي كَنْزِ قُدْرَتِهِ إِنَّهُ هُوَ الْمُهَيَّمِنُ عَلَيَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ وَ شَبِهُهُ نِي نَبُوْدَه وَ نِيَسْتِ كِه مَقْصُودِ اَز اِيْنِ سَفِينَه كِه دَر اَآخِرِ اِيْنِ لُوحِ مَذْكَوْرِ سَفِينَه اَحْكَامِ اسْتِ نِه سَفِينَه اَمْرَالله كِه مَلَاَحْشِ شَارِعِ اعْظَمِ جَمَالِ اَقْدَسِ اِبْهِي وَ رُكَابِشِ كَافِه اِهْلِ بَهَا وَ اصْحَابِ سَفِينَه حَمْرَا كِه بَشَارَتِشِ رَا نَقْطَه اُولَى دَر كِتَابِ قَيُومِ اسْمَاءِ دَر سَنَه اُولَايِ عَهْدِ اَعْلَى بَلُغْتِ فُضْحِي وَ بَلُخْنِي مَلِيحِ وَ دَلْرَبَا دَادَه قَوْلُهُ مَا اَخْلَى بَيَانُهُ وَ مَا اَبْهَى عِزُّهُ وَ ذِكْرُهُ وَ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ فِي حَوْلِ ذَلِكَ الْبَابِ بُحورًا مِنْ مَاءِ الْاَكْسِيرِ مُخَمَّرًا بِالذَّهْنِ الْوُجُودِ وَ حَيَوَانًا بِالثَّمَرَةِ الْمَقْصُودِ وَ قَدَّرَ اللَّهُ لَهُ سَفْنًا مِنْ ياقوتَةِ الرُّطْبَةِ الْحَمْرَاءِ وَ لَا يَزَكُّ فِيهَا اِلَّا اَهْلُ الْبِهَاءِ بِاِذْنِ اللَّهِ الْعَلِيِّ وَ هُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا. مَقْصُودِ دَر اِيْنِ لُوحِ عَظِيمِ كِه فِي الْحَقِيقَه كَاشِفِ اسْرَارِ الْهَيْه وَ بَشَارَتِ دِهْنَدَه دُو تَأْسِيسِ

عظیم و جلیل و خطیر که یکی روحانی و دیگری اداری در مرکز جهانی بهائی است سفینه نئی است که راکبانش رجال بیتِ عدل اعظم که برطبق وصایای مُتَقَنَّهُ مرکزِ عَهْدِ اَتَمِّ و اَقْوَمِّ، مَصَدِّرِ تشریح احکام غیرمنصوصه اند و این احکام در این دور بدیع از این جَبَلِ مقدّس جریان یابد همچنانکه در عَهْدِ حضرت کلیم شریعَةُ اللّٰه از صِهْيُونِ جاری و ساری گشت و این جریانِ سفینهٔ احکام اشاره با استقرار دیوانِ عدلِ الهی که فی الحقیقه دَارُ التَّشْرِیحِ است و شعبه نئی از مرکز جهانی اداری بهائیان در این جَبَلِ مقدّس محسوب و در بنائی مخصوص در قُرْبِ دَارِ الْاَثَارِ بَیْنِ الْمَلَلِ که حال وقتِ تَأْسِیسِ آن است در نقطه نئی مُشْرِفِ بَراین مَرَاقِدِ شَرِیفَهٔ مُنَوَّرَهٔ و در جِوَارِ مقامِ اعلیٰ استقرار خواهد یافت و در قُرْبِ این دو بنیان رفیعِ البِنَاءِ و این دو مَفْهَدِ قَوِیِّ الْأَرْكَانِ، بنائی دیگر که دَارُ الْوَلَایَهٔ و مرکز تبیین و تأویل و تفسیرِ احکامِ مَنْصُوصَهٔ است و مُوَيَّدٌ و مُتَمِّمٌ هیئت تشریحیه است متدرّجاً مرتفع خواهد گشت و نیز بنیانی دیگر مُنَضَّمٌ باین ابنیةٔ ثلاثه خواهد شد که مرکز ترویج و دارالتبلیغ است و مَقَرُّ استقرارِ ایادی امرالله که برحسب نَصِّ قاطعِ کتابِ وصایا مأمور بمحافظه و صیانت و حمایت امرالله و حفظ وحدت جامعه و انتشار دینِ الله و ابلاغ کَلِمَةُ الْاَلْهِنْدِ و این ابنیةٔ جلیلهٔ سامیه که بطرز زیبا و هندسه نئی بدیع متدرّجاً در حَوْلِ این مَرَاقِدِ تَأْسِیسِ خواهد یافت، کُلِّ از تَفَرُّعاتِ این مرکز اداری عظیم الشانِ ثَابِتِ الْأَرْكَانِ عظیمِ الْاِتِّسَاعِ پیروان امر مالکِ اِبْدَاعِ و مَلِیْکِ الْاِخْتِرَاعِ محسوب و این مرکز اداری جامعهٔ بهائیان عالم بِنَفْسِهِ مَخَوَّرِ تَأْسِیساتِ نَظْمِ بدیعِ مُحِیْبِ رَمِّمٌ و مَنبَعِ جود و کَرَمِ و رَمِزِ وحدتِ اَصْلِیَّهٔ دَوْلِ و مِلَلِ و اُمَمِ و مَقَرِّ سُلْطَنَتِ و جلوه گاهِ سُلْطَنَةِ رُوحَانِیَّهٔ و زَمَنِیَّهٔ و مَرْجِعِ اَعْلَیِّ پیروان امر

أَتَمَّ أَكْرَمَ و محلّ انعکاس و مَفْرُضِ تَجَلِّيَاتِ عَرْشِ مُصَوِّرِ رِمِّمِ بر افق عالم و منبع مَدَنِيَّتِ الهیه که اعلیٰ و ابهی ثمرهٔ اسم اعظم است و در عصر ثالث ذهبی و دور بهائی و در آدوار آتیه اثراتش کاملاً پدیدار و فیوضاتش چون سیلِ جَارِفِ مُنْحَدِرِ بر عالمیان خواهد گشت. (۱۲)

پس از آنکه ودیعهٔ ثمینۀ مقدّسهٔ حضرت عبدالبهاء جهان فانی را ناگهان بگذاشت و به رَفَرَفِ عَلَا پرواز نمود (۱۲) یارانِ مَهْمُومِ و مَعْمُومِ بهائی خود را بیکباره در بحر پرتلاطم پریشانی و امواج سهمگین اضطراب و نگرانی غوطه ور یافتند. نه کتاب و صیائی که سبیل هدایت بنماید و نه هیکل معصوم و منصوصی که طریق صواب و نجات بگشاید. حضرات ایادی امرالله پس از تَشَبُّثِ مُدَاوِمِ بِذِیلِ دَعَا و اسْتِغَاثَةِ بَاسْتَانَ مَقَدَّسِ مَالِكِ اَرْضِ و سَمَاءِ و تَشَرَّفِ بِهٖ مَقَامَاتِ مَتَبَرِّكَةِ عَلِیَا در مَرَجِ عَمَّا به این واقعیّتِ اَصْلِیَّهٖ مَتَوَجَّهٖ گشتند که فی الحقیقه آن مولای بیهمتا در طی سی و شش سنه دورهٔ ولایتِ عِظْمٰی نِصُوصِ قَاطِعُ و صایای مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء را بِتَمَامِیَّهٖ اجراء و سفینهٔ امرالله را بکمال اتقان هدایت فرموده. و سائلِ اَوْلِیَّهٖ جَرِیَانِ سَفِیْنَهٖ احکام آنین مَوْلٰی الْاَنَامِ را فراهم نموده و مشروعات لازمه را از برای ترقی و اعتلاء شریعهٔ سماویّه تنظیم فرموده و قوائم و ارکانِ اَصْلِیَّهٖ دیوان عدل اعظم که قَبْلَهُ ذَهَبِیَّهٖ نِظْمِ اَبَدِیِّ مُنْجِیِّ اُمَمِ است را مرتفع ساخته و شورای بین المللی بهائی، مَهْدِ سَبِیْلِیِّ از برای تَأْسِیْسِ مَعْهَدِ قَوِیْمِ و مَرَجِّ مِصُونِ از خطای نظم بدیع، را تشکیل داده و عَصَبُ نُورِ اَعْلَمٰی فِی الْبِهَاءِ ایادی نازنین امرالله را که از اهمّ و وظائف موکولهٔ شان حفظ و صیانت امر الهی و نشر و ترویج شریعت ربّانی و مساعدت و همکاری با محافل روحانی مَلّٰی در تَنْفِیْذِ و تَکْمِیْلِ اَهْدَافِ جَلِیْلَهٖ جِهَادِ کَبِیْرِ اَکْبَرِ در سراسر کرهٔ ارض

است تعیین فرموده و در سنهٔ اخیر حیات عنصری خویش انان را بلقب مباشران برگزیده^{۱۴} (۱۴) شَرعِ مُبِینِ مَلَقَب و متباهی ساخته تا در اثر ارشادات قَیِّمه و تبیینات سامیه و هدایت های مستمرهٔ اش امرالله از گزند مخاطرات مصون ماند و وعود حتمیهٔ آبِ سماوی تحقق پذیرد و جهان جهان دیگر شود و خطهٔ خاک آئینهٔ مُجَلَّایِ عالمِ اَفلاکِ مُجَرَّد.

لذا آن قُدوهٔ اَبْرار و نُخبهٔ اَخِیارِ کُلِّ فَرْدِأ و مُجْتَمِعِأ مَصَمِّم بر آن گشتند که زمام امور امرالله را در کف کفایت و درایت خویش گیرند و با استمداد از تأییدات لاریبیهٔ سلطان ابداع و ارشادات و تأکیدات مُبَرَمَهٔ قَطْعِیَهٔ آن مولای توانا که طیّ سی و شش سال دورهٔ ولایت عظمیٰ بعالم بهائی ارزانی داشته. نقشهٔ بدیعهٔ دهسالهٔ جهاد کبیر اکبر الهی را اِکمال و اِتمام نمایند و در این سبیل ادنی شائبهٔ تردید و تأخیر جایز نشمرند و آیات باهرات حضرت بهاءالله را نَصَبُ العِینِ خویش قرار دهند که فرموده قَوْلُهُ الْاَمْنَعُ الْاَقْدَسُ الْیَوْمَ اَللّٰهُ نَفُوسِی هَسْتَنْد که جمیع مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وِ الْاَرْضِ را مُعَلَّقُ بارادهٔ حق دانند بشأنیکه اگر بخواید بحرکت اِضْبَعِ ارادهٔ ذَرَهٔ تُرَابِ را باعلیٰ ذُرَّهٔ اِبداع رساند و همچنین اعلیٰ ذروه را بِاَدْنی ذَرَهٔ راجع فرماید کُلُّ مَا یَقُولُ هُوَ حَقٌّ وَمَا یَحْکُمُ بِهِ یَنْبَغِیْ اَنْ یَّکُونَ مَحْبُوبَ الْعَارِفِیْنَ (۱۵) و در مقامی دیگر میفرماید قَوْلُهُ الْاَزْغُ الْاَسْنٰی 'مَعْرِفَةُ اللّٰهِ در مقام اول و رتبهٔ اولیٰ بکلمهٔ مبارکهٔ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ مُعَلَّقٌ و مَنُوطٌ است. هر نفسی به عرفان این کلمهٔ علیا فائز شد خود را بر سریر اطمینان مستوی مشاهده نماید و از هیچ امری و هیچ کلمهٔ نلغزد و مضطرب نشود." (۱۶) اندک اندک بارقهٔ اطمینان بدرخشید و نسائم اَتکال بتأییدات حضرت ذوالجلال بهبوب آمد. بیم و هراس از صفحهٔ قلوب زائل گشت و تشبّث به

ذیل مواهب حضرت محبوب صدور را مُنْشَرَح و تسخیر نمود. مجمع ایادی امرالله تشکیل گشت و حارسان مَدَنیّت جهانی حضرت بهاءالله با روحی مُهْتَزّ به الهامات لاریبیّه شمسِ ظهور و مُکَلِّمِ طور و ثقه و اعتماد کامل به عنایتهای متتالیّه مرکز عهد و پیمان بها و هدایتهای مستمرّه غصن دوحه بقا کمر همت بر بسته بیدرنگ به تأسیس "هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" مبادرت نمود تا بِالنّیابه از قِبَلِ قاطبه ایادی امرالله برتق و فتنق امور شریعت سُبْحانی و حفظ و صیانت و توسعه و ترویج امر همدانی در سراسر گیتی اقدام نمایند و هیئت مزبور مَقَرّش در مرکز جهانی بهائی در مَرَجِ عَنَّا چوار مقام ارفع اعلیٰ و روضه غَلْبَاء و اعضانش مشتمل بر نه نفر حضرات ایادی امرالله بشرح زیر به جهانیان اعلام گردید :

- ۱ - آنّه البهّاء روحیّه خانم ربّانی، ۲ - جازلز میسون ریمی، ۳ - امیلیا کالینز، ۴ - لروی آیواس، ۵ - حسن بالیوزی، ۶ - علی اکبر فروتن
- ۷ - جلال خاضع، ۸ - پل هینی، ۹ - آدلبرت مولشلگل. (۱۷)

مجمع ایادی امرالله هیئت فوق الذکر را بعنوان "هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" تسمیه نمود و انرا رسماً به کلیّه محافل روحانیّه ملیّه جهان معرفی نمود (۱۸) و چون ملاحظه شد که انتقال ایادی امرالله مولشلگل به ارض اقدس میسر نمیگردد، ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی را بجای معزّی الیه تعیین نمود (۱۹) و این هیئت نورا بیدرنگ به خدمت سلطان بقا مشغول و مألوف گردید و در مراجع قانونی به "حارسان آئین جهانی بهائی" نامیده شد و محافل روحانیّه ملیّه عالم که بالغ بر بیست و شش محفل ملی بودند هر یک انقیاد محضه و بلا شرط خود را نسبت به "حارسان آئین جهانی بهائی" اعلان نمودند و بدین ترتیب هیکل زیبای امر یزدانی باکلیل

وحدت و یگانگی مُزین گشت و صفحهٔ جدیدی در تاریخِ نظمِ بدیعِ جهان آرای حضرت بهاء الله گشوده شد.

نگاهی به دایرهٔ اقدامات حارسان آئین جهانی بهائی

وظائف اصلیّه ایادی امرالله در الواح و صایای حضرت عبدالبهاء شرح داده شده است و حضرت ولی امرالله دایرهٔ فعالیتات و خدمات ان عُصبهٔ نورانیّه را در توابع مبارکه خویش توضیح و توصیف نموده اند و جمیعاً حکایت از این حقیقت کلیّه مینماید که ایادی امرالله مأمور بحفظ و صیانت امر الهی و نشر نفعهٔ طیبهٔ مسکّیه صمدانی و تقویت بنیهٔ روحانی و معنوی جامعهٔ بهائی و تشویق و ترغیب یاران رحمانی در انحاء مختلفهٔ گیتی به تبلیغ و ترویج امر یزدانی و عمل بموجب تعالیم سماوی و احکام کتاب الله اند و رتق و فتق امور اداری جامعه به هیئت های انتخابی مُحَوّل گردیده است. فقدان ناگهانی حضرت شوقی ربّانی ولی نازنین امراللهی توازن این دو رکن اساسی نظم اداری را دفعتاً دگرگون ساخت و "مجمع ایادی امرالله" زمام امور جهانی آئین الهی را بدست گرفت و سفینهٔ امرالله را بمدت شش سال به کمال صولت و فرزاندگی رهبری نمود و با تأسیس قُبّهٔ اعلائی نظم اداری به ساحل نجات رساند. تحوّل و تطوّر جدیدی که در نحوهٔ اقدامات ایادی امرالله ظاهر و آشکار گردید نشو و نما و حفاظت و صیانت شریعت الله را بنحو کامل تضمین نمود. ذیلاً فقراتی چند از اقدامات اساسی حضرات ایادی امرالله را در این دوره محدود با جانب اختصار در ده مرحله بررسی مینماید: (اول) اعلان خیر صعود حضرت ولی عزیز امرالله، (دوم)

تعیین محل استقرار عرش مبارک، (سوم) اعلان عدم امکان تعیین ولی امر جدید، (چهارم) حفظ وحدت جامعه بهائی و تکمیل اهداف نقشه دهساله، (پنجم) نحوه انتخاب هیئت بین المللی بهائی، (ششم) ادعای میسون ریچی، (هفتم) موقعیت محفل ملی فرانسه در قبال دعوی ریچی، (هشتم) نطق فعالیت‌های ایادی امرالله، (نهم) فتح و پیروزی امر الهی در این دوره انتقال، (دهم) تشکیل بیت العدل اعظم الهی.

اولین مرحله خطیری که ایادی امرالله بلافاصله پس از فقدان غیرمترقبه حضرت ولی امرالله بدان روبرو گردیدند نحوه اعلان صعود مولای مهربان بجامعه بهائیان جهان بود. این مرحله با اجتماع حضرت امة البهاء روحیه خانم و حضرات ایادی امرالله حسن بالیوزی و جان فرابی (۲۰) در لندن در یوم ارتحال مبارک آغاز و بیدرتگ خبراین فاجعه عظمی باطلاع منشی مبارک ایادی امرالله لروی آیواس و سائر همکاران عظام در مرکز جهانی بهائی رسید تا اقدامات لازم از برای حفظ و حراست مقامات مطهره علیا و الواح اصلیه و نصوص و اسناد امریه در ارض اقدس فوراً معمول دارند. مرحله دوم انتخاب محلّ عرش مبارک بود که در شهر لندن استقرار یابد و یا بارض اقدس منتقل شود. پس از تحقیقات لازمه مبرهن گردید که در شرایط کنونی انتقال عرش مبارک باه رض اقدس مخالف و مباین نصوص صریحه کتاب الله است لذا مقرر شد مراسم تدفین در شهر لندن برگزار و مرقد مبارک در همان مدینه برقرار گردد.

مرحله سوم تاکید و اعلان من هو بَعْدَهُ بود بدین معنی که وصیت نامه مبارک زیارت و موازین مَصْرُحَهُ آن به عالمیان اعلام گردد. در اجرای این مقصد اهمّ اعلی، ایادی امرالله پس از اتمام مراسم تدفین عرش مطهر به

ارض اقدس شتافتند و هیئتی به عدد بها ۴۹ از بین خود برگزیدند تا وصیت نامه مبارک را جستجو و نتیجه را اعلام نمایند. اعضاء این هیئت شامل چهار نفر حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس، امة البهاء روحیه خانم، میسون ریمی، امیلیا کالینز، لروی ایواس و همچنین حضرات ایادی امرالله یوگو جاگری، حسن بالیوزی از زمره افنان سدره مبارکه و هوراس هولی نماینده یاران غرب و موسی بنانی نماینده احباء افریقا و علی محمد و رقا امین حقوق الله و نماینده یاران شرق بود. هیئت مزبور در یوم ۱۹ نوامبر ۱۹۵۷ صندوق مختوم و مهوری که محتوی اوراق شخصی و اسناد و مدارک حضرت شوقی افندی بود را گشود و پس از کاوش کامل ضمن صدور بیانیه ای اعلام داشت که هیچگونه اوراق وصیتنامه ای از حضرت ولی امرالله بدست نیاورده است. این واقعه عجیبه غیر منتظره، قاطبه ایادی امر حضرت رحمن را در بحر احزان و آلام بیکران غوطه ور ساخت و عقول و افکار را بکلی عاطل و باطل نمود. شرع اقوم اکرم الهی بفته ولی امر محبوب خود را از دست داده و کتاب وصیّتی از حضرت شوقی ربّانی بجا نمانده و امکان تعیین ولی امر جدیدی در میانه نیست. ایادی امرالله، آن عصبه واله و شیدائی حضرت ولی عزیز امرالله، که از مفقودی و دیعه بیهمتای مرکز پیمان الهی در احتراق و التهاب بی پایان بسر می بردند حال از یکسو با مشکل اساسی یعنی عدم وجود وصیت نامه مبارک مواجه و از سوی دیگر با مسئله تداوم ولایت امر حضرت احدیت روبرو گشته اند. این مرحله خطیره با استمداد از مواهب و فیوضات باهره حضرت ربّ البریه سپری شد و مجمع ایادی امرالله با تأسیس هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس رشته امور را در کف کفایت آن نفوس

خبیره نهاد تا بکمال اتقان و شهامت و ثبات و استقامت به تمشیت امور پردازند و پیروی دستورات اکیده مولای مهربان نمایند و به تنفیذ اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر اهتمام تام ورزند. "ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" اقدامات مؤثر و مفیدی را آغاز و طی رسائل متعدده خود جامعه جهانی بهائی را بانجام سریع اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر و نیل به انتصارات غیر منتظره تشویق و تحریص نمود.

ناگفته نماند که بعضی از اعضاء "هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" بمناسبت نمایندگی مبارک در کنفرانسهای بین القارات و برخی دیگر بعثت کسالت درخارج از ارض اقدس بسربرده و از حضور مرتب در هیئت معذور بودند و لذا چند نفر دیگر از ایادی امرالله از جمله حضرات ایادی امرالله یوگو جاکری، جان فرابی، شعاع الله علانی، ادلبرت مولشلگل، علی محمد ورقا و ویلیام سیرز هریک مؤقتاً در جلسات هیئت شرکت مینمودند.

مرحله چهارم حول و حوش وحدت کلمه و اتحاد جامعه و ترقی و پیشرفت مقاصد اصلیه نقشه جهاد کبیر اکبر و تشکیل کنفرانسهای بین القارات تمرکز یافت. اقدامات خستگی ناپذیر "ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" و سایر همکاران عظامشان در سراسر عالم بهائی نتایج مطوبه بیار آورد و اهتمامات بلیغه و مجهودات فائده آن عصبه جلیله منجر به وحدت شمر یاران در ظل خیمه یکرنگ الهی و حفظ و صیانت آنان در قبال مفتریات و تهدیدات معاندین و ناقضین گردید. از جانب دیگر روابط مرکز جهانی جامعه بهائی با سازمان ملل و حکومتات و دول و نحل مختلفه استحکام یافت و همچنین تماسهای نزدیک با ارباب جرائد و وسائل ارتباط جمعی در سطوح جهانی برقرار گردید. (۲۰)

مرحله پنجم در مسیر تقویت ارکان "هیئت بین المللی بهائی" و توثیق دعائم آن در مرکز جهانی است. مطالعات اولیه در باره توسعه دایره اعمال و خدمات موکوله آن هیئت آغاز گردید تا در مستقبل ایام به موجب اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر مدارج بسط و تقدّم خود را طی نماید و منجر به ارتفاع صرح مشید معهد امنع اعلاّی شریعت غراّ گردد. هیئت بین المللی بهائی در اواخر دوره ولایت عظمی تأسیس گشت و اعضاء و هیئت عامله آن به امر مبارک تعیین گردیدند. حال مجمع ایادی امرالله مقرر داشتند که هیئت مزبور از این پس در ظلّ جناح "ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" با انتخاب اعضاء محافل روحانیه ملیّه به انجام وظائف محوله قیام و هیئت عامله آن نیز از طریق نظام انتخابات معموله نظم اداری تعیین شود و بر وظائف سابقه آن هیئت که از قبل هیکل اطهر تعیین گردیده بود وظیفه مهمّه دیگری نیز اضافه شد و آن تهیه و تنظیم ترتیبات لازمه جهت اجرای انتخاب بیت العدل اعظم الهی بود. اعضاء اولین هیئت منتخبه بین المللی بهائی که در رضوان ۱۹۶۱ تشکیل گردید شامل امة الله جیسی رول، جناب علی نخجوانی، جناب لطف الله حکیم، امة الله اتل رول، جناب چارلز وُلکات امة الله سیلویا ایواس، امة الله میلدرد متّحده، جناب ایان سنپیل، جناب بورا کاولین (۲۱) میباشد.

مرحله ششم مسئله ادعای کاذب میسون ریچی و طرد او از جامعه بهائی است. اقدام بیسابقه این شخص که حاکی از اضطراب روحی و اغتشاش فکری او بود فی الحقیقه موجب استغراب جمیع گردید و یکی از مسائل غمگین و مشاکل سهمگین از برای "هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس" و عالم بهائی محسوب شد بدینمعنی که برای نخستین بار یکی از اعضاء هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس که ریاست شورای بین المللی بهائی

را نیز بر عهده داشت از منهج ثبوت و خلوص و عبودیت منحرف گردید و بزعم باطل خویش مدّعی مقام ولایت شرع قویم گشت و نفوس معدودی را که با وی همداستان گردیده بودند بورطه نابودی روحانی کشاند. ریمی در بدایت امر گهگاه طیّ مذاکرات و مشاورات هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس زمزمه ای مینمود و اظهار نگرانی از فقدان ولی امر سبحانی میکرد و گرچه خود بیانیّه عمومی مجمع ایادی امرالله را تصدیق و امضاء نموده بود ولی در اثر افکار واهی و امید جلوس بر اریکه قیادت مجعوله، ناگهان زبان طغیان گشود و مقاصد خفیه قلبیه خود را فاش ساخت و به اصرار تمام بیان نمود که چون حضرت شوقی ربّانی او را به ریاست هیئت بین المللی بهائی منصوب ساخته اند بنابراین وصی آن حضرت محسوب و ولی امر شریعت بهائی است. ایادی امرالله نصوص قاطعه الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را از برای وی توضیح دادند که ولی امرالله باید فرع سدره مبارکه باشد و انتصاب نفس دیگری به مقام ولایت عظمی که از اغصان سدره الهیه نیست انحرافی صارم از موازین مُصرّحه وصایای مبارکه خواهد بود ولی او از افکار سقیمه خویش انصراف حاصل ننمود و بالاخره موافقت کرد که بکشور امریکا بازگردد و بقیه عمر را ساکتاً صامتاً بگذراند و سخنی از ادّعای کاذب خویش برنیارد. پس از ورود به امریکا بر خلاف وعده صریحه اش پرده از ظنّ باطل خویش برداشت و علی رؤوس الاشهاد اعلان نمود که ولی امر ثانی دیانت بهائی است و به اهتمام تمام برعلیه عصبه ایادی امرالله قیام نمود و آنان را مُنحرف از صراط مستقیم خواند و آن نفوس نفیسه را طرد نمود و یکی از اعوان گمراهش را وصی خود معین ساخت (۲۲) که پس از وفاتش ولی ثالث باشد

و پس از مدتی وصی باطلش که در بیداء غفلت آواره و سرگردان بود عَدُوّ لَدُودش گشت و او را قَرَتوتی مجنون خواند و قلم طرد بر نامش کشید و وجوه صندوقش را بتاراج برد و فرزندش (۲۲) را جانشین خویش معرفی و او را ولیّ امر آینده قلمداد نمود. ریمی نیز ساکت ننشست و او را از حلقه پیروانش اخراج نمود و شخص دیگری را بجای او برگزید (۲۴) و بالاخره پس از انقضاء یکصد سال عمرش به پایان رسید و در ایتالیا وفات نمود و بدون مراسم مذهبی مدفون گشت و وصیّ اخیرش اعلان نمود که بهائی نبوده و تمایلی بقیادت پیروان ریمی ندارد. جمال ذوالجلال در شأن هَمَسات نقض میفرمایند *قَوْلُهُ الْاَعْظَمُ* "عجب در اینست که بعد از امواج *بَدِيعَةٌ مَنِيعَةٌ اَبْحُرِ الطَّافِ الْهَيَّهْ* و اشراقات کلمات ربّانیه، باشارات عتیقه *خَلَقَهُ بِالْبَيْهْ خِلَافَتِ وَاَمْثَالِ اَنْ* از شاطی بحر احدیه ممنوع و محروم مشاهده می شوند *قُلِ اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ وَ مَا اَنْتُمْ بِهٖ تَنْطَقُوْنَ وَ تَتَكَلَّمُوْنَ* (۲۵) طفیان میسون ریمی مسئله جدیدی در حُسن جریان امور نظم اداری بهائی به وجود آورد بدین معنی که ایادی امرالله مجبور گشتند در قبال مُعاندت و مخالفت یکی از اعضاء خود که مَسْبُوق بهیچ سابقه ای نبود با قاطعیّت اقدام نمایند و بالنتیجه عصبه جلیله ایادی امرالله کُلِّ مِنْ دُونِ اسْتِثْنَاءِ و با وحدت نظر کامل ضمن بیابیه ای در ۲۸ اپریل ۱۹۶۰ اعلان نمودند که ریمی بعَلّت ادعای باطل و ضدیّت علنی با نصوص صریحه الواح مبارکه و صیایب حضرت عبدالجبه از مَنهَجِ قَویم امرالله انحراف حاصل نموده است و هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس طی تلگرام مورخ ۲۶ جولای ۱۹۶۰ خطاب به قاطبه محافل روحانیّه ملیّه عالم بهائی طرد و انفصال روحانی او را از جامعه بهائی اعلان نمودند. ریمی و انصارش نیز نطق فعالیتهای

مُخْرَبَةٌ خویش را توسعه دادند و بدسائس متنوعه متوسّل شدند تا بنیان ایمان احبای الهی را متزلزل سازند و در انقیاد آنان نسبت بایادی امرالله رخنه نمایند و تیشه بریشه تشکیلات اداری امر ربّانی زنند. تندباد تهمت و افترا ناتشان شدّت یافت و سهام حملاتشان جمیع جهات را دربر گرفت. آتش تدلیس شان شعله ور گشت و اوراق ناریه شان به شرق و غرب عالم رسید. گونیا این فقره که از یراعه عزّ احدیه نزول یافته حال این محور نفاق و سرمست باده غرور و شقاق را توصیف مینماید، قوله الاحلیّ "وای بر نفسی که از الواح نُصْحِيَّة قلم اعلیٰ و نَعْمَاء و آلاء این دور امنع ابهی رو بتافت و میثاق غلیظ حیّ لایموت را واهی و موهون بشمرد و تطوّرات و تقلّبات لازمه این امر خطیر را میزان بطلان و علامت نقصان وانقراض آئین لایزال ایزد متعال بینداشت" (۲۶) ناگفته نماند که از قرار معلوم در تاریخ اعلان طردش عده تابعینش از ۱۵ نفر تجاوز نمیکردند.

مرحله هفتم اعراض و انحراف بعضی از اعضاء محفل مّسی فرانسه و پیروی از ادعای کاذب میسون ریمی است. اقدام سفیهانه این افراد و بالأخص جوئل مارانجلا و منیر درخشان حیرت آور نبود زیرا سوابق آشنائی نزدیک مارانجلا با ریمی از برای همگان روشن و آشکار بود و پیروی وی از افکار ریمی بدانجا رسید که ریمی مغرور او را قائم مقام و وصی خود خواند. سوابق نفرت و نخوت منیر درخشان در دوران اقامتش در ایران زبانه زد خاص و عام بوده و بر آشنایان پوشیده نیست. ریمی و اعوانش با القاء شبهات باطله چند نفر از اعضاء محفل مّسی فرانسه را فریب دادند و چون اکثریت اراء محفل را بدست آوردند از شناسائی و انقیاد هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس استنکاف نمودند. حارسان

مدنیت الهی بیدرنگ یکی از اعضاء خود ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی را بهپاریس گسیل داشتند تا بتشریح مطلب پرداخته پرده از سوء نیت مخالفان بردارند و گمراهان را به صراط مستقیم رهبری نمایند. با توضیحات کافی حضرت فیضی بعضی از فریب خوردگان به وثاق و جناح صداقت و سراپرده حقیقت معاودت کرده از غفلت خویش پوزش طلبیدند ولی برخی دیگر سبیل نقض را اختیار نموده از شمل مؤمنین ثابتین خارج گشتند. هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس پس از کسب موافقت قاطبه ایادی امرالله انحلال محفل روحانی ملی فرانسه را اعلان (۲۷) و افرادی که متابعت ریمی را وجهه همت خویش قرار داده بودند از جامعه بهائیان ان اقلیم اخراج (۲۸) و دستور اکید صادر نمودند که نمایندگان انجمن شور روحانی ان کشور بانتهاب محفل روحانی ملی جدید مبادرت نمایند. محفل روحانی ملی جدید تشکیل و امور امریه در کشور فرانسه بار دیگر در مسیر صحیح جریان یافت. (۲۹)

مرحله هشتم در باره حوزه فعالیتات و نحوه مجاهدات ایادی امرالله دور میزند بدین معنی که با آغاز کار هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس دو مسئله مهم و اساسی مورد توجه ان هیئت قرار گرفت. نخست آنکه در مسیر اداره امور جاریه ثابت و مبرهن گردید که کلیه اعضاء هیئت بعلت کثرت و تنوع خدمات موکوله قادر بشرکت مستمر و منظم درجلسات هیئت نمیباشند و این امر باعث شده که جلسات هیئت با شش یا هفت عضو تشکیل گردد. لذا استفاده از مکاتبه و مخابره بین حضرات ایادی که در نقاط مختلف عالم بودند ضرورت یافت. مسئله دوم محدودیت میدان خدمات ایادی امرالله بود. حضرت ولی عزیز امرالله با انتخاب اولین دسته ایادی

امرالله، حوزه فعالیت‌های آنان را قاره ای تعیین فرموده و هیئت‌های ایادی امرالله در ارض اقدس و قارات آسیا و اروپا و امریکا تشکیل گشت و چندی قبل از عروج به رفیق اعلیٰ دستور فرمودند ان عصبه جلیله با محافل روحانیه ملیه در تنفیذ اهداف نقشه دهساله همکاری وثیق نمایند حال باتوجه بوظائف مختصه هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس، ملاحظه گردید وقت ان رسیده که دائره فعالیتات و اقدامات ایادی امرالله از محدوده قاره ای خارج و سراسر کره ارض را در برگیرد تا اعضاء ان عصبه مکرمه بازادگی به انحاء مختلفه گیتی سفر نمایند و به نشر نفعه مسکیه الهیه پردازند و سبب انشراح صدور گردند و بنیان وحدت جامعه را استحکام بخشند. این مسائل مورد توجه حارسان مدنیت الهی قرار گرفت و انجام ان در پیام عمومی مجمع ایادی امرالله سنه ۱۹۵۸ اعلان شد.

مرحله نهم در باره ظفر و نصرت آئین الهی در دوره ایادی امرالله است. شرح وقائع و ترقیات حاصله در دوره شش ساله رهبری عصبه جلیل القدر ایادی امرالله در سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۲ بطول می انجامد و در خور بحثی جداگانه است. هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس رویت مبارک را در رتق و فتق امور امری دنبال نمود بدین ترتیب که بشارات فتح و فیروزی در میادین امری را بیدرنگ بجامعه بهائی اعلام و با صدور ابلاغیه فرحبخشی مژده جانفزای پیشرفت آئین الهی رادر انحاء گیتی به عالمیان ابلاغ می فرمود. پیام های سالیانه ان هیئت نیز که در ایام رضوان صادر میگردد حاوی آخرین بشارات تقدم امر ربّانی و وقائع خطیره و حوادث تاریخیّه و هدایت های مهمه ای بود که مرکز جهانی انظارجامعه بهائی را بدان معطوف میساخت. ایادی امرالله نه فقط با شمول تأییدات حضرت کبریائی و حمایت

و انقیاد تشکیلات اداری و همت و الای افراد بهائی بتکمیل مظفرانه اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر مؤید و موقّق گردید بلکه در اکثر موارد این مشروع کربه را به گسترشی عظیم سوق داد و با وجود هجوم دسته جات مختلف مدندین و ناقضین، وحدت اصلیه جامعه بهائی را در سراسر جهان تأمین نمود و بدفع شرفئه ناکصین پرداخت و مؤسسات نظم اداری را در میادین سی و بین المللی بنحو شایسته ای رهبری نمود و در اتخاذ تصمیمات لازمه بجهت قیادت سنیمة سفینه شریعة ربانیة دریغ نفرمود.

مرحله دهم تشکیل بیت العدل اعظم الهی است

براستی اکتیل جلیل اقدامات تاریخی هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس تاسیس ابهی ثمره نظم اداری و مرکز رفیع الشأن امر افخم صمدانی، بیت العدل اعظم الهی است. شرح و توصیف عظمت و رفعت این اقدام سنیع و سطوت امتناع معهد مصون از خطای امر اعزّ اعلیٰ و نحوه انتقال مرکز قیادت امرالله به قبه شامخه نظم اداری و تکریم و تعزیز و خضوع و انقیاد عصبه فحیمه ایادی امرالله از دیوان عدل اعظم الهی از الّطف امور و ابداع وقائع تاریخ امر سلطان ظهور محسوب و سزاوار بحث مفصل و جداگانه میباشد که از نطاق این مرور محدود و مختصر خارج است. اما باید متذکر گردد که عصبه موثّره ایادی امرالله با اقدام تاریخی و بینظیر خود در فراهم ساختن وسائل لازمه از برای تشکیل بیت العدل اعظم الهی، معهد مصون از خطای نظم جهان آرای حضرت بهاءالله، و احتراز و امتناع از عضویت آن معهد اعلیٰ، خدمات عظیمه خویش را ابدیت بخشیدند زیرا شبه و مثلی از برای این اقدام در تاریخ حکومت دینی و سیاسی بشری تا کنون ملاحظه نشده است.

مراجِع

۱ - این لقبی است که حضرت ولی عزیز ام‌الله در پیام مبارک مورخ اکتبر ۱۹۵۷ به حضرات ایادی ام‌الله عنایت فرموده اند و اصل آن به انگلیسی صادر شده است.

" CHIEF STEWARDS OF THE EMBRYONIC WORLD COMMONWEALTH OF BAHA'U'LLAH "

لقب CHIEF STEWARDS که به "حارسان" ترجمه شده در زبان انگلیسی مفهوم خصوصی را داراست. کلمه STEWARD در انگلیسی معمولاً به معنی "مباشر" استعمال میشود و CHIEF STEARDS را به "خادمان برگزیده" ترجمه کرده اند. این لقب در انگلستان به نفوسی داده شده که در دوره فترت بین درگذشت پادشاه و به تخت نشستن جانشین او عهده دار موقت امور میشوند. شاید بتوان عنایت مبارک به حضرات ایادی را اشاره ای به قرب صعود هیکل اطهر تصور نمود.

۲ - ولی از اسماء الهی است و کلمه "وَلِيّ" بمعنی دوست، جانشین، صاحب کار، مُعین، هم پیمان، سرپرست، قَیم، حافظ، ناصر و نگهدارنده آمده است. در لغت نامه دهخدا بنقل از اقرب الموارد نگاشته شده که "وَلِيّ" نزد مسلمین چون قَدِیس نزد نصاری است. و نقل از "کُتُب اصْطِلَاحَاتِ الْفَنُون" مرقوم داشته که "در اصطلاح صوفیه 'وَلِيّ' درحالت فَعِیل بمعنی فاعِل کسی است که پی در پی طاعت و فرمانبرداری کند بدون آنکه این طاعتها را نافرمانی و عصیان در میان آید یا در حالت فَعِیل بمعنی مَفْعُول. یعنی کسی که احسان و عمل خداوند پی در پی بر او وارد گردد ولی عارف به خدا و صفات خداست تا جائیکه در حد امکان مواظبت بر طاعات و اجتناب از معاصی نماید ولی فانی در خود و باقی به مشاهده حق تعالی است. از خود خبر ندارد و با غیر خود آرامش و قرار. و همچنین در رساله فُشیریه وارد که از شروط آنست که محفوظ باشد از اصرار بر مَعْصِیت چنانکه شرط نبی آنست که معصوم باشد و نیز از شروط ولی آنست که اخفای حال خود کند چنانکه از شروط نبی آن است که اظهار حال خود نکند." ولی امر و ولی عهد نیز از مشتقات این کلمه است.

"وَلِيّ" در زبان عربی بمعانی مختلفه چون نصیر، مُجِیب، صَدِیق، خَلِیف، تَابِع، مُطِیع یا مؤمن آمده و ولی امر بمعنی صاحب امر و یا حفاظت کننده استعمال شده. جمع کلمه ولی اولیاء است و کلمه اولیاء در آثار امریه و شرع اسلام به مفاهیم متعدده وارد گشته منجمله در لوح حضرت بهاء‌الله در شرح عصمت کبری که در کتاب اشراقات بخط مشکین قلم صفحه ۷۱ چاپ شده چنین مذکور است قوله عَزَّ کَبْرِیَاء: "کُلُّ بَیْقِینِ مِیْنِ بَدَانَتِ کَ خَاتَمِ اَنْبِیَاءِ رُوحِ مَا سَوَّهَ فِدَاءِ دَرِ مَقَامِ خُودِ شَبِّهِ وَ مِثْلِ وَ شَرِیکِ نَدَاشْتَه. اَوْلِیَاءِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ بِکَلْمَةِ اَوْ خَلْقِ شَدَه اَنْد اِیْشَانِ بَعْدِ اَز اَوْ اَعْلَمُ وَ اَفْضَلُ عِبَادِ هُوَ اَنْد وَ دَر مُنْتَهَى رَتَبَةِ عِبُودِیْتِ قَائِم. تَقْدِیسِ ذَاتِ الهی اَز شَبِّهِ وَ مِثْلِ وَ تَنْزِیهِ وَ کِیْنُونَتِش اَز شَرِیکِ وَ شَبِّهِه بَاحْتَضَرْتِ ثَابِتِ وَ ظَاهِرِ اَیْنَسْتِ مَقَامِ تَوْحِیدِ حَقِیقِی وَ تَفْرِیدِ مَعْنَوِی وَ حِزْبِ قَبْلِ اَز

این مقام کَمَا هُوَ حَقُّهُ محروم و ممنوع. حضرت نقطه روح ما سَوْنُهُ فداه میفرماید اگر حضرت خاتمِ بکلمهٔ ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد. حزب قبل مُشْرِك بوده اند و خود را مُؤَحَّد میشمردند أَجْهَل عباد بودند و خود را أَفْضَل میدانستند. از جزای آن نفوس غافلند در یومِ جَزَا عقابند و مراتب و مقامات ایشان نزد هر بصیر و هر خبیری واضح و معلوم گشت. همچنین جمالقدم جَلَّتْ عِظْمَتُهُ در لوح حضرت و رِقَاء شهبید میفرمایند قولِ تعالیٰ اینک در بارهٔ حضرت شیخ و سَيِّد عَلَیْهِمَا مِنْ كُلِّ نَبَإٍ أَنبَاء مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان صحبتها میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمّدی است و رتبهٔ رسالت بایشان معروض شد و قبول نمودند ایا این اقوال مأخوذی دارد یا از اوها؟ افهام است. البتّه از اوها افهام بوده و هست... فخر احمد در آن است که به بعضی از اسرار نبوت آگماه شد و حامل امانت گشت این مقام بسیار عظیم است یَكْفِيهِ وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ بعضی از عرفا هم گفته اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده اند و خود را از اهل آن دانسته اند لعمرالله در ساحت حقّ از بعموض پست ترند. عارفِ بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نیا است و مقامِ مَکاشَفه و مُشاهدَه فوق آنست و ثانی را مقام اولیا و اول را مقام انبیاء دانسته این بی بصیر بی حقیقت این قدر ادراک نهموده که نیا انبیاء بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بِنَهْ ظَهَرَ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ كُلُّ سِرٍّ عَظِيمٍ. معدنِ نبوت و ولایت انبیاء بوده اند و بکلمهٔ انبیاء اولیا در ارض ظاهر (نقل از کتاب رَحِیقِ مَخْتومِ جلد دوم صفحهٔ ۷۲ تألیف عبد الحمید اشراق خاوری). حضرت عبدالبهاء نیز در شرح بیانِ آیوب آیه ۲۵ و ۲۷ در فصل ۱۹ از کتابِ بوحسنا که میگوید "أَنَا مِنْ دَانِسْتُمْ كَمَا وَلِيٍّ مِنْ زَنْدَه" است و دیگری بر زمین قیام خواهد نمود میفرماید قولِ العزیز "وَلِيٍّ" در اینجا مراد خداست و معنی اش جانشین است. مراد آنکه ناصر و معین من حق است و یا بعد از من جانشین در مقام من قیام خواهد نمود و من بعد از خود جانشینی دارم و چون از اینعالم صعود نمایم مشاهدهٔ جمال الهی را بدون چشم ظاهری کنم و همین آیه دلیلست که از این عالم بمالمی خواهد رفت که بَصَرِ جَسَدِی ندارد یعنی جسمانی نیست. روحانی محض است. و در آنعالم بهصورت روح مشاهدهٔ جمال الله نماید. (مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۱۰۵). در قرآن مجید ذکر "وَلِيٍّ" و "وَلِيٍّ" و "وَلَايَةِ" تَوَلَّى و غیره بکرات وارد گشته از جمله میفرماید "إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ" - سورة اعراف (۷) آیه ۱۹۱ که معنی آن چنین است (مرا دوست و یاور به حقیقت خدائی است که این کتاب (قرآن) را فرستاده و البته او یار و یاور نیکوکاران است و ایضا میفرماید هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (سورهٔ کهف ۱۸ آیه ۱۲). یعنی اینجا ولایت و حکمفرمائی خاص خدا است که بحق فرمان دهد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا کند). و لِيٍّ در نزد شیعیان علی بن ابیطالب مرکز ولایت کُهری و در اصطلاح عرفا مرکز

طریقت و ارشاد و نفس کامل است.

در دوره بیان، حضرت نقطه اولی محض حکمت و بمنظور رفع حملات مُعْرِضین ذکر کلمه ولایت را در حق خود روا نداشتند بلکه به مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ كَلِمَةَ الْوَلَايَةِ فِي الْعَمَلِ در توقیعی که بخط مبارک موجود و بلحن مناجات و به اعزاز ملاً عبدالخالق نازل و مُصَدَّر به "بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا مَنْ لَهٗ الْخَلْدُ وَ الْعِزَّةُ وَ مَا سِوَاهُ مِنْ خَشِیَّتِهِ یُشْفِقُونَ" است چنین میفرماید: "أَیْنَ أَنْتَ یَا بَغِیَّةَ اللّٰهِ تَنْظُرُنِی ثُمَّ تَنْظُرُنِی أَیْنَ أَنْتَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ تَشْهَدُ وَجُوهَ أَجْبَتِكَ خَاشِعَةً بَیْنَ یَدَی الْجَبَابِرَةِ أَیْنَ أَنْتَ یَا وَلِیَّ اللّٰهِ تَطْلُبُ حَقَّ شِیْعَتِكَ وَ تَحِزُّ أَوْلِیَائِكَ وَ تَبْذُلُ أَعْدَائِكَ". (رجوع شود به کتاب محاضرات تألیف عبدالحمید اشراق خاوری جلد اول و دوم ص ۷۲۹) (مضمون فارسی: کجائی ای بقیه الله! اشاره به جمال قدم است! مرا نظاره میفرمائی کجائی ای حجت خدا مشاهده میفرمائی وجه یارانت را که نزد ظالمان خاشعند. کجائی ای ولی خدا حق بندگمان را طلب فرما و اولیانت را عزیز دار و دشمنانت را خوار و ذلیل نما)

اما حضرت بهاء الله ذکر ولایت را در کتاب مستطاب اقدس ام الكتاب آئین بهائی باین نهج مذکور فرموده ان/د قوله الاکرم "إِیَّاكُمْ أَنْ یَنْفَعَكُمْ یُذْکَرُ النَّبِیُّ عَنْ هَذَا النَّبَأِ الْأَعْظَمِ... أَوْ الْوَلَايَةِ عَنْ وِلَايَةِ اللّٰهِ الْمُهَيَّبَةِ عَلَى الْعَالَمِیْنَ". (مضمون فارسی - مبدا که ذکر نبی شما را از این نباء اعظم منع نماید .. و یا ولایت شما را از مقام ولایت حق که بر عالمیان مهیمن است بازدارد) و همچنین آن مظهر کلی الهی در سنین اقامت در ترکیب ذکر کلمه ولایت را مکرراً در الواح نازله بمیان آورده اند منجمله در تفسیر سوره "وَالشَّمْسُ" چنین از قلم عز صادر قوله الانجم "قُلْ یَا قَوْمِ فَذُکِّرْتُمُ الْفُطْرَةَ الْأُولَىٰ وَ تَمَّتِ الْکَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَ ظَهَرَتْ وِلَايَةُ اللّٰهِ الْمُهَيَّبِیْنَ الْقِیَوْمِ". (مضمون فارسی = بگو ای مردم نقطه اولیه تفصیل یافت و کلام جامع اتمام پذیرفت و ولایت خداوند مهیمن قیوم ظاهر شد) کلمه ولی در آثار بهائی بمعانی مختلفه مورد استعمال قرار گرفته که مفهومی از قبیل مُقَرَّب و ناصب در بر دارد. حضرت عبدالبهاء در الواح وصایای مبارکه جانشین خویش را "ولی امرالله" بمعنی "کارفرما در امر" نامیده اند. قوله العظیم "... زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و اتقان... است."

مشتقات کلمه ولی چون تَوَلَّى، مَتَوَلَّى، وَالی، اولیاء، وِلَايَةِ که کلمه مصدر است و وِلَايَةِ که اسم است بمعنی امارت، و غیره نیز بوفرت در آثار مبارکه مذکور گردیده که ذکر امثله موجب تطویل این وجیزه میگردد.

۲ - تاریخ آغاز دوره ولایت عظمی

۲ - حضرت ولی امرالله اولین ارتباط رسمی خود را با ولایة امور در کشور فلسطین در آغاز سال ۱۸۲۲ برقرار و پس از آنکه قصد عزیمت به کشور سوئیس فرمودند طی نامه ای خطاب به سرهنگ سایمز Colonel Symes حاکم انگلیسی منطقه، حضرت ورقه علیا را

به عنوان نماینده خود معرفی و یک هیئت هشت نفری تعیین فرمودند که در غیاب هیکل اقدس برتق و فتق امور امرالله در مرکز جهانی قیام نماید و مکاتیب صادره به توفیق حضرت ورقه علیا موشح شود. سه دامادهاى حضرت عبدالبهاء در این هیئت عضویت داشتند. برای اطلاع بیشتری در زمینه روابط حضرت ولی امرالله با مقامات دولتی و شخصیتهای جهانی بکتاب "ولی امر بهائی The Guardian of the Baha'i Faith بقلم حضرت امه البهائیه روحیه خانم. چاپ مؤسسه مطبوعات امری انگلستان مراجعه شود. ۱ - International Baha'i Council و این هیئت در برخی از مکاتیب امری به "شورای بین المللی بهائی" ترجمه شده است.

۵ - این چهار نفر عبارتند از جنابان (۱) ملا علی اکبر شه میرزادی معروف به حاجی آخوند. (۲) حاجی میرزا محمد تقی ابهری معروف به ابن ابهر. (۳) میرزا محمد حسن ملقب به ادیب العلماء و معروف به ادیب. (۴) میرزا علی محمد معروف به ابن اصدق. ۶ - حضرت بهاء الله - کتاب اشراقات خط مشکین قلم چاپ ایران صفحه ۲. ایضا رجوع شود بلوح دنیا در کتاب "مجموعه الواح حضرت بهاء الله" چاپ مصر. ۷ - این نفوس عبارتند از جنابان (۱) آقا محمد قاضی معروف به نبیل اکبر. (۲) میرزا علی محمد ورقای شهید. (۳) شیخ محمد رضا یزدی. (۴) ملاصادق مقدس ملقب به اسم الله الاصدق.

۸ - حضرت ولی عزیز امرالله تعداد ده نفر از متعارجین الی الله را پس از صعودشان به مقام ایادی امرالله ارتقاء دادند که عبارتند از جنابان (۱) دکتر جان اسلمنت Dr. John E. Esslemont «انگلیسی» متوفی در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۵. (۲) حاجی ابو الحسن امین. امین حقوق الله متوفی در ۲۷ ماه می ۱۹۲۸. (۳) خانم کیت رانسونم کهلر Keith Ransom Kehler «امریکائی» متوفی در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۲ (۴) میس مارتا روث Miss Martha Root «امریکائی» متوفی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۹. (۵) عبدالجلیل بیگ سغد «مصری» متوفی در ۲۵ ژوئن ۱۹۱۲. (۶) سید مصطفی روسی متوفی در ۱۳ مارس ۱۹۱۲ «ساکن برمه». (۷) محمد تقی اصفهانی ساکن مصر متوفی در ۱۳ دسامبر ۱۹۱۶. (۸) لویی گریگوری Louis Gregory متوفی ۲۰ جولای ۱۹۰۱ «امریکائی». (۹) روی ویلهلم «امریکائی» Roy C. Wilhelm متوفی در ۲۰ دسامبر ۱۹۰۱. (۱۰) جان هنری هایب دان «ساکن استرالیا» John Henry Hyde-Dunn متوفی در ۱۷ فوریه ۱۹۱۱

۹ - حضرت ولی امرالله - توفیق مبارک نوروز سنه ۱۱۱ بدیع - این چهار نفر عبارتند از جنابان (۱) ویلیام ساترلند ماکسول William Sutherland Maxwell (۲) چارلز میسون رمی Charles Mason Remey (۳) لروی آیواس Leroy Ioas (۴) امیلیا کالینز Amelia E. Colins

- ۱۰ - احوال شخصیه امور مربوط به ثبت احوال، ولادت، وفات، ازدواج، طلاق و غیره است.
- ۱۱ - توفیق مبارک نوروز ۱۱۱ بدیع
- ۱۲ - ایضا (مضمون بیان مبارک در لوح کمرسل: این روزی است که زمین و دریا بشارت یافتند که عنایات خداوندگار که اکنون پوشیده و پنهان است بزودی ظاهر و پدیدار خواهد شد و کشتی خدا بر آن بحریان خواهد آمد و اهل بها آنانکه نامشان در کتاب خدا مذکور است ظاهر خواهند شد. بلند و مبارک است خداوند عالمیان که به ذکر او جمیع ذرات منجذب خواهند گشت و لسان عظمت بانچه در دانش حق مستور و پوشیده و در گنج قدرت او پنهان است ناطق خواهد شد. بدرستی که او برانچه بر روی زمین و آسمان است بنام قدرت و اقتدارش مهیم و تواناست). (مضمون بیان مبارک در کتاب قیوم اسماء: بتحقیق خداوند خلق فرمود در حول ان باب دریاهائی از آب اکسیر که به روغن وجود سرخگون گردید و بلغم مقصود بارور گشت و از برای او کشتیهای مقدر فرمود که از باقوت مرطوب سرخ موجود بود و در ان سفینه بجز اهل بها که به فرمان خداوند عالی توانا و حکیم و دانا مأذونند کسی راه نمی یابد.
- ۱۳ - صعود مبارک در فجر یوم ۱ نوامبر ۱۹۵۷ در شهر لندن اتفاق افتاد.
- Chief Stewards - ۱۴
- ۱۵ - حضرت بهاءالله - کتاب اقتدارات - خط مشکین قلم صفحه ۲۴۲. (مضمون بیان مبارک بفارسی) آنچه گوید حق است و بانچه حکم نماید سزاوار است که عارفین را پسند آید.
- ۱۶ - حضرت بهاءالله - کتاب اشراقات - خط مشکین قلم صفحه ۱۸۵.
- ۱۷ - مجمع ایادی امرالله هیئت نه نفری ایادی امرالله مقیم ارض اقدس را در نصر بهجی در یوم ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ انتخاب و اساسی آن هیئت را ضمن اعلامیه مطبوعاتی به تاریخ نوامبر ۱۹۵۷ انتشار داد. اساسی افراد غیر ایرانی Charles Mason Remey Amelia Collins, Leroy Ioas, Paul Haney, Adelbert Mulschlegel
- ۱۸ - هیئت مزبور "The Baha'i Hands of the Cause in the Holy Land" نامیده شد ولی بعداً به "The Custodians of the Baha'i World Faith" موسوم گشت. کلمه Custodians یعنی "حارسان" که در لغت به مفهوم حفظ کننده و نگهبان و مواظبت کننده و قیّم و وکیل استعمال شده است. یکی از القاب پادشاه کشور عربستان سعودی "خادم الحرمين" است که به Custodian of the Two Holy Mosques ترجمه شده است.
- ۱۹ - ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی در بعضویت هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس تعیین گردید.
- ۲۰ - دفتر جامعه بین المللی بهائی در نیویورک نیز در این زمینه فعالیت بسزائی داشت.
- ۲۱ - اساسی باران غربی Jessie Revel, Ethel Revel, Charles Wolcott Sylvia Ioas, Mildred Mottahedeh; Ian Semple; Borah Kavelin

Joel Marangella - ۲۲

Joel Marangella Jr. - ۲۳

Pepe - ۲۴

۲۵ - حضرت بهاء الله - كتاب اقتدارات - خط مشكين قلم صفحه ۲۴۲

۲۶ - حضرت ولي امراالله - توقيع نوروز سنه ۸۸ بديع خطاب باحبابي شرق.

۲۷ - انحلال محفل روحاني ملي فرانسه طي تلگرام ۲۸ مي ۱۹۶۰ هيئت ابادي مقیم ارض اقدس اعلام گردید.

۲۸ - افرادی که طرد روحاني شدند عبارتند از جونل مارانجلا Joel Marangella.

برنارد فیلون Berbard Fillon . دونالد هاروی Donald Harvey منیر درخشان

جان باپرز John Byers در کشور فرانسه و ماری ویلکین Mary Wilkin در امریکا

۲۹ - محفل ملي جدید فرانسه روز ۲۶ اپریل ۱۹۵۸ تشکیل گردید.

سخنان پایانی دکتر شاپور راسخ در دوره بالیوزی چه گذشت؟

یاران ارجمند و دوستان ادب دوست و هنر پسند. رسمی است چند ساله که در پایان این گونه انجمن تراز نامه‌ای از آن چه در میان آمده و بر زبان رفته ارائه شود و بدوستان گرانقدر که ساعاتی چند در بوستان ادب و هنر سیر و سیاحتی داشته اند اهدا گردد تا اندکی از شمیم این باغ شگفته را در مشام جان نگاه دارند و بدیگران نیز به ارمغان برند.

اگر بخواهم چکیده این روزهای خوش پرخطر را عرضه کنم باید از قصه دیدار یارانی آغاز کنم که هر چند از دیده دور باشند مهرشان هرگز از دل نرفته و نمی رود، دیدار بیش از سیصدتن عزیزان که از ۱۹ سرزمین دور و نزدیک در این جا گرد هم آمدند تا آوای آشنا یعنی زبان فارسی را که جمال مبارک لسان اَحلی خوانده اند بشنوند. دوستانی که باحضور خود و با وجد و شوق و شور خود در مورد ادب فارسی و گنجینه پرمایه فرهنگ ایرانی ثابت کردند که ایرانی در هر کجا باشد به هویت خود دلبسته است و به پیروی مثل اعلی حضرت عبدالبهاء آداب ایرانی را پاس دارد و به میراث پرارج و بهای هنر و ادب و فرهنگ آن «خاک مشکبیز دانش خیز گوهربیز» مهر ورزد و می داند که جهان بهائی دنیای محو هویت ها و اصالت ها نیست بلکه دنیای وحدتی غنی شده از تعدد و تنوع کثرت هاست.

نخستین مجمع سالانه انجمن ادب و هنر اروپا شعبه انگلستان بنام بزرگوار ادیب تاریخ دان عالیقدر و الاتباری مخصّص بود که با همه دوری از وطن مالوف به سالهای دراز متمدای، هرگز صفای آسمان شیراز و جلوه دلپذیر گل ها و نغمه دلنشین بلبانش را از یاد نبرد و از دل نسترد. وی فارسی رابه شیرینی و شیوایی می گفت و می نوشت و در غنی کردن فرهنگ دیرمانده شگرف مایه زاد و بوم خویش با ترجمه آثار نفیس ادبی جهان نقشی ستودنی ایفا کرد و حتی گامی فراتر از دگران رفت و ده ها و صدها لغت فارسی را

که در زبان انگلیسی پذیرفته آمده و درخشش جهان گسترده زبان فردوسی و سعدی و حافظ را گواه صادق است ضبط و ثبت کرد. زندگی جناب حسن موقر بالیوزی برآستی که سر مشقی برای همه ایرانیان ترک وطن گفته تواند بود؛ تسلط بر زبان محل اقامت باندازه‌ای که در آن بتوان دست بتألیف و تصنیف برد، و عشق ورزی و وفاداری بزبان مادری و پدری که بی گمان زیر بنای یکی از لطیف‌ترین، والاترین، انسانی‌ترین و سرشارترین سرمایه‌های ادبیات جهانی است و از همه مهمتر مرکب وحی الهی و بستر آثار عمده طلعات مقدسه بهائی است، آثاری که باید روزی بر همه گیتی پرتو افکند و فرهنگ بشری را نوسازی کند. جناب حسن بالیوزی که زندگی روحانی و ادبی او را محقق ارجمند و شریف جناب ابوالقاسم افغان بکمال توانائی تصویر فرمودند و آثار متعدد و ذیقیمت او را استاد ادب جناب دکتر فریدون وهمن به نیکوترین وجه معرفی کردند تنها مورخ و ادیب نبود مظهر ادب و حسن خلق و مهربانی و فروتنی بود. تنها مرد تحقیق نبود همواره پای ارادت در میدان وسیع خدمت داشت. تنها به حقیقت جوئی و سخت کوشی در پژوهش و واقع نگری و صداقت علم ممتاز نبود شوریدگی عاشقان و سرسپردگی دلدادگان طلعت جانان را داشت. شایسته انسانی که نامش زیبنده جاودانگی در صفحات تاریخ فرهنگی ایران و انگلستان است و انشاءالله کتابخانه‌ای که از خویش باقی گذاشته به همت و پشتیبانی شما عزیزان و دیگران به یک مرکز تحقیقات بهائی در قاره اروپا مبدل خواهد شد و آثار معنوی آن رادمرد بزرگوار را مخلصد و پایدار خواهد کرد. چه بجا و بهنگام بود سخنان دکتر سیروس علانی محقق پرمایه نکته سنج که نقش ستودنی ترجمه‌ها را در سیر فرهنگ جهان آشکارا کرد و چه سر مشقی در این زمینه بهتر و والاتر از جناب حسن موقر بالیوزی که در هر دوزبان فارسی و انگلیسی تبخرداشت و در ترجمه هریک بدیگری هربار شاهکاری پدید می آورد. دکتر سیروس علانی حق داشت که جامعه بهائی را یکوششی فزونتر در کار ترجمه آثار خوب دیگر به زبان فارسی تشویق و تحریم کرد و نشان داد که از این پیوند چگونه درخت فرهنگ ایران روینده‌تر و شکوفنده‌تر خواهد شد و بارهای گوارا تر معرفت، نثار هموطنان ما خواهد کرد.

از جمله آثار جناب بالیوزی علیه رضوان الله کتابی است که در شرح احوال خدیجه بیگم حرم حضرت اعلی نگاشته کتابی که قرار بود سر آغاز تعدادی بیوگرافی یا سرگذشت نگاری بخامه تصویرگر آن ادیب روحانی نورانی باشد.

کدام محقق منصفی می تواند نقش بزرگ و ارزنده‌ای را که زنان در تاریخ معنوی جهان ایفا کرده اند انکار کند؟ خوش بختانه سخنان خانم ناهید روحانی که نه فقط در

ادب فارسی بلکه در ادبیات وسیع زبان عربی دستی چیره دارند برای حقیقت گواهی کرد که زنان در طول تاریخ هرچند همواره از حقوق شایسته انسانی محروم بوده اند اما بی گمان در همه جامعه ها و در همه فرهنگ ها آثار جاودانی از خود بجا نهاده اند. بیانات خانم باهره راسخ که دوستان از دیر باز به ترجمه های شیوا و مقالات پراحساس و حال ایشان آشنا بوده و هستند همین حقیقت را تأیید و تأکید کرد.

زن را حضرت عبدالبهاء بچند صفت ممتاز که میتواند مقلب فرهنگ و تمدن بشری باشد ستایش فرموده اند و از آن جمله است مهربانی و عطف و رقت احساس و صبر و تحمل و گذشت و مدارا یعنی ملکات فاضله ای که اساس گفتار جناب دکتر رضا قاسمی عارف عالم و ادیب پر معنویت در زمینه جهان بینی مولانا جلال الدین رومی بود. مولوی را که مظهر عرفان ایرانی و نقطه اعتلای فرهنگ انسانی آن دیرین سرزمین می توان دانست در کسوت انسانی باید دید که قرن ها و قرن ها پیش از این، با تعصب و قشریت و تحجر تنگ بینان و مدعیان انحصار حقیقت در افتاده و مانند اخوان الصفا و بسیاری از متفکران صاحب اندیشه قبل و بعد سنجیه پویندگی و آزاد اندیشی و گشاده بینی و جهان دوستی و انسانیت خواهی را در فرهنگ ایران قوت و نیرو بخشیده است. مولانا حامی اندیشه پویاست بتکامل و تعالی از مادیت به معنویت و از انسانی خاکی بفرشته افلاکی قائل است عامل این حرکت را عشق می داند، نیروئی که جهان ماده و حیات و روح را وحدت می بخشد و بشریت را بعنوان یک واحد در خور مهر و محبت مطرح می کند. ندای مولانا دعوت همه انسان ها، همه ملت ها، همه گروه ها به جهانی شدن و یکی شدن است. مولانا جلال الدین منادی وحدت عالم انسانی است که اگر در نزد او تنها یک صلاهی روحانی خطاب بوجدان بشری است قرن ها بعد چنانکه بهائیان عقیده دارند در آئین ایشان از صورت ندای روح فزا به تجسم صوری و عینی می انجامد و در نظم گسترده ای متکی بر پایه صلح و دوستی که همه جامعه بشری را باید دربرگیرد تجسم و تجلی می یابد.

از عوامل فرهنگ که دل ها را بهم نزدیک میکند و جانها را با هم باسماں معنویت پرواز می دهد موسیقی است که خوش بختانه در اولین انجمن ادب و هنر اروپا شعبه انگلستان به زیباترین صورت و خوشترین هیئت عرضه شد نوای روح بخش غزال نظری و پنجه زرین مهرنوش طلائی و ویولون خوش طنین پرویز اردبیلی و سنتور دلجوی بهاء الدین مهاجر بانجمن ما حالی و شوری داد که بیش از آن متصور نبود و مرا بیاد این ابیات شاعر لطیف طبع رقیق احساس فصیح سخن لسان الغیب حافظ شیرازی انداخت

که فرموده است:

مطرب عشق عجب ساز و نوازی دارد / نقش هر پرده که زد راه بجائی دارد
عالم از ناله عشاق مبدا خالی / که خوش آهنگ و فرخخش هوایی دارد
هنر ایرانی در موسیقی و شعر محدود و مقصور نمی شود. قصه خوانی و قصه گوئی و
نقالی و قوالی هم از هنرهای کهنه این بوم و دیار است. درست است که نوول نویسی یا
نگارش داستانهای کوتاه در تاریخ مغرب زمین و شرق قدمت ندارد اما همواره در ادب
فارسی جایی برای قصه و حکایت از نظر اثر اخلاقی که محتوی است منظور و محفوظ بوده
است.

آقای ستار لثانی که نمونه هائی از داستانهای کوتاه خود را به همراهی خانم سودابه
فرخ نیا و آقای منوچهر حسین پور خواند نوول نویسی را در خدمت انتقال پیامی انسانی
گرفته است. پیام دعوت به ترک ظلم و خشونت و تعصب و تجر ذهنی و پیوستن بآئین
مهر و محبت و گشاده دلی و گشاده نظری و انسان دوستی که گمان دارم دلها از شنیدن
این نوول ها رقت گرفت و دیده ها باشک آلوده شد. دست مریزاد.

هنر دیگری که ارجش را باید داشت و اصحابش را حرمت باید کرد هنر عکاسی
است و تصویر گری که روحی ورقا از نمایندگان مبرز آن است. اسلایدهائی که ایشان از
ارض اقدس و ابنیه قوس و طبقات کرمل نشان داد همه ما را فارغ از غم دنیا بیال
اندیشه و خیال بجائی پرواز داد که قبله گاه انبیاء بوده و هست یعنی جبل کرمل، کوه
خدا، آن جاکه بگفته اشعیای نبی باید بر آن شد و در آن درس حقائق معنوی آموخت.
ناگفته نماند که بهائیان که از آغاز امرشان به پرورش هنر و تکریم اصحاب هنر
مأمور بوده اند نه فقط در هنرهای چون خوشنویسی (هنرمندی چون مشکین قلم)
و موسیقی (شخصی چون میرزا عبدالله معلم) پیشرو و پیش کسوت اقران شده اند بلکه
در هنر عکاسی هم از همان ابتدا و در صنعت فیلم برداری و فیلم سازی نیز از روز نخست
پیشتاز بوده اند که نمونه اش مرحوم مصور رحمانی بوده که دیگران هم بحق تقدّمش در
هنر اخیر اذعان کرده اند.

پس بهائیان صاحب وظیفه و مسئولیتی در نگهبانی و پرورش هنرهای زمان بوده
و باید باشند که از جمله باید به سهم ایشان در توسعه و پیشرفت هنر مینیاتور، فن «خط
نقاشی»، هنر نقاشی، طرح و ترسیم، صنعت معماری، حتی فن چاپ و فنون متعدد
دیگر که هر کدام نمایندگان برجسته ای در جامعه بهائی ایران داشته و دارد اشارت کرد
و چه بهتر مثالی و خوشتر نموداری از جناب حسین امانت معمار طراح ابنیه قوس کرمل

و سازنده مظهر و تجلی شهر طهران یعنی شهید و نیز جناب فریبرز صهبا آفریننده معبد نیلوفری هند و طبقات جبل کرمل می توان عرضه داشت؟

دوستان عزیز - در پایان جلسه صبح امروز سخنان آقای دکتر منوچهر سلیمانپور را شنیدید. بیانات ایشان بر شناخت یکی از مهمترین ادوار تاریخ امر بهائی که در فاصله صعود غیر مترقبه حضرت ولی امرالله و تشکیل بیت العدل اعظم الهی واقع شده است پرتوی تازه می افکند و اهمیت رهبری و پیشوائی ایادی امرالله یعنی حارسان مدنیت حضرت بهاءالله را که هرچند از افق های گوناگون آمده بودند ولی در یک مرحله بحرانی از تاریخ بهائی نقشی بی مانند در هدایت این جامعه جهانی ایفا کردند روشن میکند. حفظ وحدت این جامعه وسیع، تجهیز منابع و قوای عموم برای تکمیل فتوحات نقشه جهاد کبیر اکبر، و بالاخره تمهید مقدمات تاسیس بیت العدل اعظم الهی از جمله خدمات جاودانی این هیئت جلیل و عصبه بزرگوار است. نفوسی که بکلی از مقاصد شخصی گذشتند و آن چه را خیر و مصلحت امر حضرت احدیت بود همان را اختیار کردند و از جمله ایشان بود جناب حسن موقر بالیوزی که این مجمع با اسم فرخنده اش زیور گرفته است.

هرچند سخنرانی طبیب لیبیب دکتر خاضع فنا پذیر در پایان این دوره صورت گرفت اما فی الحقیقه سخنانشان زمینه ساز همه سخنرانی های دیگر بود چه ایشان تجسمی دلکش از ایامالله کردند که این ظهور مبارک و همه تجلیات شمس حقیقت در بستر آن روی داده ایامی که در آن آفتاب ظهور همه قابلیات مکنون را مکشوف کرد و حیات و نشاط و ظهور و بروز بخشید و از آن میان استعدادات را که در معدن انسانی پنهان بود چون جواهر درخشانی آشکار و عیان فرمود و در میان این گوهرهای تابناک بوده است ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی که موضوع و محور سخن این انجمن است. اکنون که انجمن، پایان خود نزد یک می شود مایلیم تشکر همگان را به پیشگاه محفل مقدس روحانی ملی انگلستان عرضه دارم که نماینده محترمی صاحب فضل و زباندان باین انجمن فرستاده اند و نیز از ابتدای برپائی این اجتماع صمیمانه از آن پشتیبانی کردند. هم چنین آرزو کنم که در سالهای آینده نیز این لطف و حمایت شامل حال انجمن شود و فرصت آن را بوجود آورد که شعبه انگلستان هر روز شکوفاتر شود و بر شکوه انجمن های سالانه بیفزاید و در باروری بیشتر ادب و هنر ایران و ایجاد موجبات بهره مندی و تمتع جمع یاران بخصوص نسل جوان از مطالعه آثار الهی بزبان نزولی سهمی مؤثر احراز کند.

دقائقی چند پیش از این در باره مقام و منزلت زنان سخن می رفت. بیاد آوردم که

بارها گفته شد بهشت در زیر پای مادران است حیرت بنده از این است که چرا داستان مادران را که پرورشگر این همه نسل‌ها در طی تاریخ بوده و آنهمه مردان و زنان فرزانه و دانا به جامعه بشری تحویل داده نادیده گرفته اند و ناستوده نهاده‌اند از این دست‌های توانا و دانش پرور منجمله باید بازوان زنان گرانقدر و گرانمایه‌ای چون خانم دکتر مینو فوادی را به تجلیل یاد کرد که نه فقط خود بمراتب عالی علمی و خدمات والا به جامعه انسانی دست یافته‌اند بلکه فرزندی محقق و دانشمند را در دامان مهر خود پرورده‌اند. ریاست ایشان بر جلسات این انجمن گواه روشنی بر این حقیقت بود که کارفرمائی زنان در جهان، شیوه‌های نوینی را که بیشتر بملاحظات انسانی مقرون است رو خواهد کرد. جلسات شبانه ما باهتمام خانم ژینا مهاجر اداره شد که ایشان هم حق دارند بفرزند ارجمند خود دختر نازنینی که بی‌الاترین مراتب تحصیلات پزشکی رسیده است بی‌الد. شبیه نیست که همه حاضران در این انجمن روحانی نه فقط خاطراتی بسیار خوش از دوستی و همدلی و همنشینی یاران در طی این ایام فراموش ناشدنی بخاطر سپردند بلکه علاوه بر آن گوهرهای شاهوار ثمین از افاضات دانشمندان و محققین این امر نازنین بدست آوردند لذا بجاست که ترجمان عواطف شماعریزان شوم و ابتکار انجمن ادب و هنر لندگ رابه تشکیل این مؤتمر فیض بخش تقدیر کنم و نیز سپاس همه حاضران را بدوستانی عرضه دارم که در سازمان دادن این مجمع زیر نظر دقیق جناب محمود ورقا نقشی مفید ایفا کردند از آن جمله هستند خانم ملیحه پور طبیب و آقایان ستار لقائی - فرزاد روحانی و فرهنگ رامشنی که از جمله تالار انجمن را با چنین گل‌ها و گلدانهای زیبایی و تصاویر روح افزائی آراستند زیرا بی گمان جمال و زیبایی از ارزش‌های الوای مدنیت سلطان جلال حضرت بهاءالله است.

در پایان سخن، دوستان عزیز خاصه آنان را که از سرزمین‌های دیگر باین انجمن آمده‌اند خاضعانه دعوت می‌کنم که بهنگام زیارت مقام و مرقد مطهر حضرت ولی‌ام‌الله در قبرستان شمالی لندن دقائقی نیز از تربت ایادی جناب حسن بالیوزی و همسرشان بازدیدکنند و تبرک جویند و ضمن دعا در حق آن خادم الوای درگاه کبریا از روح بر فتوح او مدد طلبند و یاری او را از عالم بقا برای پیشرفت کار مطالعه و پژوهش در امر حضرت بهاءالله در اروپا بهمان شیوه مرضیه‌ای که آن بزرگوار بنیاد نهاد رجا نمایند و بزبان دل و جان صمیمانه بگویند :

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

گلچینی
از گلستان شعر فارسی

غزل

جناب طاهره

چشم مستش کرد عالم را خراب	هر که دید افتاده اندر پیچ و تاب
گردش چشم وی اندر هر نظر	می رباید جمله اهل لباب
گر چه آید زین دل مجنون محض	کو زده در خیمه لیلی قباب
خیمه آتش نشینان پر شرر	آتش با شعله زد در هر حجاب
گر نباشد نار موسی در ظهور	از چه کل محوند و اندر اضطراب
خواهم از ساقی به جام طفحه	تا بگویم با تو سرّ ما اجاب
هان نگر بر ما به عین باصره	تا به بینی وجه حق را بی نقاب
آمد از شطر عمانی در نزول	با تجلی رخی چون آفتاب

دو رباعی از نبیل اعظم

زانوار بها همیشه شادان باشید	در سیر قصور و باغ و بوستان باشید
ابن گمشده را نیز به خاطر آرید	آن لحظه که در محضر جانان باشید
مفتوح نما باب لقانی امسال	بر اهل بقا ده ارتقانی امسال
امسال که گردیده قرین جان فروغ	از غیب برافراز لوانی امسال

حقیقت نه مجاز

از ورقا شهید

ما را نظری از تو به رخسار تو باز است
 عشق است ولی آن به حقیقت نه مجاز است
 با آنکه همه شیوه جادوی تو ناز است
 چون است که امشب همه باماش نیاز است
 در پرده ندانم که نوازنده ساز است؟
 کآهنگ وی امشب همه در سوز گداز است
 در شیب و فراز آنچه دویدم، ندیدیم
 آن مقصد عالی که نه از شیب و فراز است
 بر گو بنوازند به شور دل عشاق
 کآهنگ همایون عراقی به حجاز است
 آن را که شد ابروی کجش قبله طاعات
 پیوسته اگر راست ببینی به نماز است
 صد قافله دل همره آن چشم کمان دار
 صد سلسله دل بسته آن زلف دراز است
 آن کاو ننهادهی قدم از صومعه بیرون
 دیده‌ام بره میکده اندر تک و تاز است
 در دیده مردم نگرود روی تو، «ورقا»
 با مردم آن دیده که بر روی تو باز است

زندگانی

هوشمند فتح اعظم

پُشتم زیار زندگی این جهان خم است
 از رنج عمر آنچه بگویم ترا کم است
 در این جهان که هیچ وفانی بکس نداشت
 با من بگوی کیست که دلشاد و بی غم است
 گه گاه اگر که شادی روئی بما کند
 چون چشمک ستاره در این شام مظلم است
 ساقی دهر زهر بریزد به جام ما
 مستان گمان برند که از چاه زمزم است
 دور جوانیم که چو الماس می نمود
 در پرتو زمانه بدیدم که شبینم است
 اندر غروب عمر نکه کن که در افق
 خط میان زندگی و مرگ مبهم است
 از طول عمر يك دو نفس بیشتر نماند
 خواجه هنوز در پی دینار و درهم است
 دنیا چو مار خوش خط و خالی است پُر فریب
 براین گواه قصه حوا و آدم است
 گر دل براو به بندی کارت چو موی دوست
 آشفته و سیاه و پریشان و در هم است
 ای مرغ آشیان بقا بشکن این قفس
 برپر به جاودانه جهانی که خرم است

خبر از درگه دوست

ابوالقاسم افغان

در همه شهر زبان زد شده افسانه ما
تا برافروخت ز انوار رُخت شمع وجود
عارفی کو که خیر آردم از درگه دوست
هر پیاله که گرفتم ز کف شاهد غیب
از صفای دل ما باده کشان بی خبر است
عاقلاً طعنه مزین بر من عاشق که تو را
چند خواهی که کشم رخت به محراب دعا
طوف هر کعبه که کردی نرسیدی به مراد
سوخت سودای غمت خانه و کاشانه ما
سوخت از عشق تو بال و پر پروانه ما
باز گوید خبر از دلبر جانانه ما
جرعه ای بود که بود از می دردانه ما
شیخ اگر می شکند ساغر و پیمانه ما
خبری نیست ز سرّ دل دیوانه ما
بی خبر از اثر معجز ویرانه ما
همتی خواه تو از گوشه میخانه ما

ایران بماند

حسن افغان

تابکی آهِ درون در سینعام پنهان بماند
دل که شد بیگانه از هر آشنا در راه عشقش
دانه اشکی اگر بر گونه زردی نریزد
آتش هجران سراپای وجودم سوخت تا کی
قطره جان کاش روزی سوی دریا راه یابد
چشم می بندم ز نعمت های این دنیا و لکن
تند باد نامساعد بود اگر ابر عنایت
رشک گیتی گردد آخر کشور ویرانه جم
گر بماند خانه دل از تَفَش ویران بماند
به که در این روزگاران بی سرو سامان بماند
دور هجران تا قیامت دردی درمان بماند
میتوان در انتظار ریزش باران بماند
تا در آن بحر محبت شاد و جاویدان بماند
دیده خواهم تا برای دیدن یاران بماند
دل به امید نزول بارش نیسان بماند
دارم اطمینان که تا دنیا بود ایران بماند

پرتو آه

عباس طاهری

از بد حادثه آن روز پناهم دادند
روز هجران ره تسلیم گرفتم در پیش
تا دلم سلسله دار خم گیسوی تو شد
اگر افراشته ام رایت نصرت چه عجب
عقل را روی نیازی بجنون دل ماست
تا گدائی سرکوی توأم گشته نصیب
غُصن ممتاز بیک نیم نگاهم بنواخت
شهادت که ندیدند زما غیر گناه
طاهری آه سحرگاهی ما کاری بود
که بطرف حرم عشق تو را هم دادند
تادر آغوش شب وصل پناهم دادند
مژده خاتمه روز سپاهم دادند
از ملانک بدمد فوج سپاهم دادند
تا از آن سبزه خط مهر گیاهم دادند
فر شاهنشهی از حشمت و جاهم دادند
بس مواهب که از آن نیم نگاهم دادند
به کرم اجر ثوابی به گناهم دادند
عاقبت کام دل از پر تو آهم دادند

شمیم زلف تو

محمد علی سلمانی

ندانم از تو کسانی که رو به پرهیزند
فدای تو سرو جان، گر قبول بنمانی
به قتلگاه شهیدان خویش گر گذری
شمیم زلف تو بگذشت و من گمان کردم
نکرده ای تو چنان صید خاطر عشاق
زعشق بس نکنم گر مرا به فتوی عقل
چنان که جمع نگردند با هم آتش و آب
کمیت ناطقه کائنات ماند لنگ
به صلح باش تو با کائنات، کاهل بها.

کجا برند دل و، بعد با که آمیزند
بهر کجا تو نهی پا، هزار جان ریزند
دوباره زنده شوند و زخاک برخیزند
در آفتاب به تعجیل، مشک می بیزند
که گر به تیغ زنی به دریغ بگریزند
هزار بار کشند و به دار آویزند
نشاید عقل و صبوری که با هم آمیزند
بعرصه ای که به میدان وصفت انگیزند
به جنگ رو نکنند و به خصم نستیزند

مهتاب

نیما یوشیج

می‌ترواد مهتاب
می‌درخشد شبتاب
نیست یکدم شکند خواب به چشم کس ولیک
غم این خفته‌ی چند
خواب در چشم ترم می‌شکند.

نگران با من استاده سحر
صبح می‌خواهد از من
کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر
در جگر لیکن خاری
از ره این سفرم می‌شکند.

نازک آرای تن ساق گلی
که به جانش کِشتم
و به جان دادمش آب
ای دریغا! به برم می‌شکند.

دستها می‌سایم
تا دری بگشایم
بر عبث می‌پایم
که به در کس آید
در و دیوار بهم ریخته‌شان

بر سرم می‌شکنند.

می‌تراود مهتاب
می‌درخشد شبتاب؛
مانده پای آبله از راه دراز
بر دم دهکده مردی تنها
کوله بارش بر دوش
دست او بر در، می‌گوید با خود:
غم این خفته‌ی چند
خواب در چشم ترم می‌شکنند.

آب

از سهراب سپهری

آب را بگل نکنیم؛
در فرودست انگار، گفتی می‌خورد آب
یا که در بیشه دور، سیره‌ای پر می‌شوید
یا در آبادی، کوزه‌ای پر می‌گردد.

آب را بگل نکنیم؛
شاید این آب روان، می‌رود پای سپیداری، تا فرو شوید اندوده دلی
دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب.

زن زیبایی آمد لب رود،
 آب را گل نکنیم؛
 روی زیبا دو برابر شده است.

چه گوارا این آب!
 چه زلال این رود!
 مردم بالا دست، چه صفایی دارند!
 چشمه‌هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد!
 من ندیدم دهشان،
 بی گمان پای چیرهاشان جا پای خداست.
 ماهتاب آنجا، می کند روشن پهنای کلام.
 بی گمان در ده بالا دست، چینه‌ها کوتاه است.
 مردمش می دانند که شقایق چه گلی است.
 بی گمان آنجا آبی، آبی است.
 غنچه‌ای می شکفتد، اهل ده با خبرند.
 چه دهی باید باشد!
 کوچه باغش پر موسیقی باد!
 مردمان سررود، آب را می فهمند.
 گل نکردندش، ما نیز
 آب را گل نکنیم.

بهار را باورکن

فریدون مشیری

باز کن پنجره‌ها را، که نسیم
روز میلاد اقاقی‌ها را
جشن می‌گیرد
و بهار
روی هر شاخه کنار هر برگ
شمع روشن کرده است

همه چلچله‌ها برگشتند
و طراوت را فریاد زدند
کوچه یک پارچه آواز شدست
و درخت گیلاس
هدیه جشن اقاقی‌ها را
گل بدامن کرده است.

باز کن پنجره‌ها را، ایدوست
هیچ یادت هست؟
که زمین را عطشی وحشی سوخت؟
برگها پژمردند؟
تشنگی با جگر خاک چه کرد؟

هیچ یادت هست؟
توی تاریکی شبهای بلند

سیلی سرما با تاک چه کرد؟
 با سر و سینه گل‌های سپید
 نیمه شب، باد غضبناک چه کرد؟
 هیچ یادت هست؟

حاليا معجزه باران را باور کن
 و سخاوت را در چشم چمنزار ببین
 و محبت را در روح نسیم
 که در این کوچه تنگ
 با همین دست تهی
 روز میلاد افاقی‌ها را
 جشن می‌گیرد

خاک، جان یافته است
 تو چرا سنگ شدی؟
 تو چرا اینهمه دلتنگ شدی؟
 باز کن پنجره را...

و بهاران را باور کن!